وبه کتاب ریاض الاحزان من تالیفات عمدة العارفین
وقدوة السالکین جناب آخند محمد برغانی قزوینی

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی منّ علینا بمعرفة آیاته و توحیده و جعلنا من الموحدین
بتوحیده فلک الحمد یا مولای حمداً ینتظم به محامد حملة عرشک و سکان
سمواتک لک و یقصر عنه حمد من مضی و یفضل حمد من بقی ثم الصلوة
والسلام علی الفاتح لما سبق والخاتم لما استقبل والمهیمن علی ذلک
کله اعنی المسمی بالمحمود فی العرش و بالمحمد فی الفرش و علی امیر المؤمنین
عالم الامکان خلیفته سید آخر الزمان اشرف العرب والعجم
المکنی بابی الحسن مولانا و مولی المؤمنین علی امیر المؤمنین و علی الابنة الحوراء
الممتحنة بانواع البلایا البتول العذراء فاطمة الزهراء و علی المسموم الممتحن
سیدنا و مولانا الحسن و علی القتیل الغریب الذی بکت علیه السموات
و سکانها والجبال و خزانها والسحاب و قطراتها والارض و قیعانها والبحار

و حیطانها و مکة و بنیانها و ولدانها والبیت والمقام والمشعر
الحرام والحطیم و زمزم والمنبر المعظم والنجوم الطوالع والبرق
اللوامع والرعد القعاقع والریاح الزعازع والافلاک الدوائر اعنی
نور العالمین سیدنا و مولانا الحسین و علی النجوم الطالعات من ولده
والبروج المشیدات من نسله و علی الشهداء المقتولین الذین بذلوا
مهجهم دونه اللهم صل علی محمد و آله والعن اعداءهم من الجن والانس
من الاولین والآخرین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید محمد بن
ابن محمد البرغانی غفر الله لهما و حشرهما الله مع سادات محمد و آله الطاهرین
که بعد از تالیف تذکرة العارفین و ریاض الکونین که در بیان غصص و مصائب
مؤلفا با تالیف شده بودند چون مبسوط بودند لهذا الحقیر اراده نمود که تالیف
نمایم کتابی را که مشتمل باشد بر مصائب اهل بیت صلوات الله علیهم علی سبیل الاختصار
و الاختصار مشتمل باشد بر شور انگیز مقامات دردناک از مصائب جگر گداز

هوش پرداز راحت بر انگیز از مقاربه و از اخبار مرویهٔ معتبره که علمای
محدثین ذکر نموده باشند و از غیر کتب معتبره چیزی در این ذخیره ذکر نخواهد
شد ان شاء الله تعالی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ترتیب ختم
این ذخیره را به مقدمه و چهارده روضه که هر روضه ان را سه مرتبه
و رسم است و خاتمه و موسوم ساختم او را به ریاض الاحزان و حدائق الاشجان
و امید دارم که قبول درگاه حضرت قدس خداوندی و وسیله نجات
در الدنیا و یوم العرصات گردد مقدمه در بیان فضیلت انشاء شعر
در مصائب و فضایل اهل بیت (ع) از زید ابن جعفر مرویست در بیان فضیلت
و شعر در مصیبت و فضایل آل محمد که او روایت میکند از پدر خود جعفر و او از بابای
عمرو و او از عبد الله بن فضل هاشمی و او از مولای ما حضرت صادق
صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمود که مَنْ قالَ فینا بیتَ
شِعْرٍ بَنَی اللهُ لَهُ بَیْتاً فِی الجَنَّةِ یعنی کسی که در فضیلت و مصائب آل
محمد (ص) یک بیت شعری بگوید بنا کند حق تعالی از برای او خانه در بهشت و در

حدیث

حدیث دیگر فرمود که ملکیست از برای حق تعالی که القا میکند شعر را بر
مدح کنندگان ما و من آن ملک را میشناسم و در حدیث دیگر
فرموده که هر مؤمنی که شعر ما را مدح نماید حق تعالی در بهشت شهری
از برای او بنا کند که هفت مرتبه از دنیا وسیع تر باشد که در آن شهر
آن مؤمن را زیارت نماید هر ملک مقربی و هر پیغمبر مرسلی و از ابی
هارون مکفوف مرویست که به خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم
پس فرمود که شعری چند در مرثیه حسین بخوان پس من شروع بخواندن
نمودم فرمود که نه بخوان اینچنین که در مجالس خود میخوانید بلکه چنانکه در نزد قبر
آنحضرت میخوانید پس با ناله محزون و سیل اشک جگرگون این شعر را
خواندم اُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الحُسَیْنِ بِکَرْبَلا فَقُلْ لِأَعْظُمِهِ الزَّکِیَّةِ
بخاک کربلا بگذر باه و ناله و زاری ÷ نثار آن تن صد چاک افغانی ز غمخواری
بگو اطهر زیارتش عزیزان محبانش ÷ نما پس شور و شین انشعوا از روی
هواداری ÷ چون حضرت کربلا شد من ساکت شدم فرمود که بخوان

خواندم تا آخر قصیده پس فرمود که زیاد کن بر این اشعار شعر پس ابو هارون گریان
بعضی از زبان منوبان آنحضرت را معنی طلب ساخته این شعر را خواندم که یا مریم قومی
فاندبی مولاکی وعلی الحسین فاسعدی ببکاکی
بیت بیا ای مریم خونین جگر فغان و زاری کن ❊ بشاه تشنه لب از سیل اشک دیده یاری کن
بیاد طرار آه و ناله اش در روز عاشورا ❊ ز خوناب جگر پاره اشکها از دیده جاری کن
ابو هارون گوید پس گریست آنحضرت و ادا از نوحه زنان بلند شد و چون از
گریه ساکت شدند آنحضرت ع بمن فرمودند که یا ابا هارون کسیکه شعری بگوید
در مصیبت جدم حسین ع و ده نفر را بگریاند بهشت بر او واجب میشود پس تا آخر فرمود
یک یک تا آنکه فرمود کسیکه شعر بگوید و یکنفر را بگریاند بهشت از برای اوست
و کسیکه آنحضرت را بخاطر بیاورد و گریان گردد بهشت بر او واجب میشود از جمله
اول مقام در بیان خطبه و اشعار غریبه بسم الله الرحمن الرحیم
نحمدک اللهم یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة صاحب
الاحزان والاشجان وسید ولد آدم فی المکروه والمحن
وشمس

وشمس الطه ویس وخاتمة کتاب السعادة وفاتحة
مصحف الشهادة اعنی قتیل الله وابن قتیله وثار الله
وابن ثاره فی البراری والبحار والفلوات ووتر الله الموتور
فی الارض والسموات الذی سکن دمه فی الخلد واقشعرت
له اظلة العرش وبکی له جمیع الخلایق والفرش وبکت له ا
لسموات السبع والارضون السبع وما فیهن وما بینهن ومن
ینقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا وما یری المجاهد
فی سبیل الله وثالث شروط لا اله الا الله الذی سفکوا دمه
واستحلوا حرمته وانتهکوا حرمه وذبحوا اولاده الذی ضج
فی مصیبته سید الانبیاء وفخر الاوصیاء وضج فخار ذریته
سید الایمان واشرف الاولیاء وسقط المصیبة الطیر
فی الهواء ذی المحنة والکرب والبلاء المدفون بارض
کربلاء اسیر الاسراء وغریب الغرباء درة مرج البحرین
والنجم ابن القمرین مولانا ابی عبد الله الحسین ونقد
سلک اللهم یا من اجل رزیتنا علی ابی الشادانی و

منبع السعادات وشفيع الامة في يوم العرصات وقائد شيعته الى الجبوحة العتبات قتيل العبرات واسير الكربات نورا لعينين وقبلة الكونين وضياء الحرمين سيدنا ابي عبد الله الحسين آه آه ثم آه ثم آه يا لها من مصيبة من هو راسه مقطوع وجسده على التراب موضوع واهله عن ماء الفرات ممنوع القتيل الظمآن والفقيد عن الاوطان المذبوح الطعين والمقطوع الوتين نور العالمين المتبرا من كل شين مولانا ابي عبد الله الحسين آه آه ثم آه ثم آه ثم وا اسفاه من ذريته من بكت عليه وحوش القفار وتبكي جن السهول والاوعار واخلي من وجهه الديار وايتم اطفاله الصغار وشكت امه عند ابيها سيد الابرار وعند زوجها حيدر الكرار سيد الثقلين وشمس الخافقين مولانا ابي عبد الله الحسين آه آه ثم آه ثم آه ثم وا مصيباه من محنته وبليته آه واويلاه من كربته فزعت عنها جميع الاسماء وملات كل النواحي والاصقاع ما من عين

الا ومنها باكية وما من اذن الا ومنها واعية ضيقت منها صدور الاحباب واحترقت منها قلوب التابعين والاصحاب وهي مصيبة سيد الكونين وزينة فخر الثقلين المقتول في يوم الاثنين سيدنا ابي عبد الله الحسين العربيه لم انس يوما للحسين وقد ثوى . بالطف مسلوب الرداء خليعا : در روش سكينم حسين را در روزيكه او را كاك كربلا افكنده بودند درداى مبارك را از بدن نظهر او بيرون نموده بودند : ظمآن من ماء الفرات مغطشا ريان من حصص الحتوف نقيعا : از اب كورداى فرات لب مبارك رسيده ولكن از پياپي آمدن شمشير ابدار براب كرديد يرنوا الى الماء الفرات بطرفه فتراه نحوها ممنوعا وبردوام نظر مبارك را برا فرات افكنده بود ومديد او را و هرچند قصد شابيدن آن ميفرمود او را منع ميفرمودند كويا كه اب مباح بر همه بود و دوام در ال طاهره محمد صلعم حرام بود

مقام دهم

در روضه اولى در بيان مجلى از ذكر فضايل آنحضرت است باعتبار اودرزند خدا ورسول خدا صلعم از ابن بابويه مرويست كه حضرت صادق ع فرمودند كه جبرئيل بر حضرت رسول نازل كرديد بر بشارت تولد حضرت

امام حسین ع و بیان شهادت او نمود حضرت فرمود که مرا حاجت بچنین
فرزندی نیست تا سه مرتبه جبرئیل با این خبر نزول یافت حضرت رسول الله
امیر المؤمنین را با این امر مطلع نمود امیر المؤمنین نیز جواب گفت که مرا حاجت
بچنین فرزندی نیست چون چهار بار به مرتبه او فرمود حضرت رسول فاطمه
خبر تولد و شهادت را داد او نیز قبول نکرد چهار بار تمام از فرزندان او وراثت
ایشان کرد قبول فرموده حامله بآن حضرت شد شش ماهه تولد یافت چون
عیسی و یحیی نبی صلعم و بعد از تولد حضرت رسول ص زبان مبارک در هر روز
در دهان او میکرد و آن حضرت میمکید تا سیر میشد حق تعالی گوشت او را از
گوشت رسول الله رویانید و از حضرت فاطمه و دیگری شیر نخورد و دایم ام سلمه
متکفل آن حضرت میشد و اسماء بنت عمیس روزی آن طفل را نزد رسول ص
برد جبرئیل نازل شد و عرض کرد حق تعالی میفرماید که علی از برای تو بمنزله
هارون است از برای موسی پسر هارون شبیر نام داشت این طفل حسین نام کن که
عربی آن است حضرت بعد از تسمیه و عقیقه و حلق و سایر مستحبات او را بر دامن
گذارده و فرمود که یا حسین چه بسیار گران است بر من کشتن تو و بسیار گریست اسماء
از سبب آن سؤال کرد حضرت رسول بیان شهادت آن حضرت به بعضی

از واقعات

از واقعات کربلا فرموده و بعد از تولد جبرئیل نازل شد بجهت تهنیت و تعزیت
با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیل هزار هزار ملک باشد عبور جبرئیل بفطرس
افتاد که بجهت تاخیر امتثال امر الهی مغضوب گشته بود و در جزیره مبتلا بمره حشمش
او بجهت مشغول عبادت الهی بود چون جبرئیل را دید پرسید بکجا میروی
جبرئیل صورت حال را بیان نمود فطرس گفت که مرا ببر شاید ببرکت
حسین رسول الله مرا شفاعت کند آورده بامر حضرت رسول ص خود را بقنداق
مبارک آن شهزاده کربلا مالید پر و بال برآورد بمقام خود رجوع نموده میگفت که
مثل من کیست که آزاد کرده حسین جد و پدر مادر او باشد پس خبر شهادت آن
حضرت را عرض کرد و گفت هر که آن حضرت را زیارت کند و سلام نماید
من سلام و زیارت را باو میرسانم الحاصل از قصه فطرس حدیث در دلایل آ
و بحسب مضمون متقارب یکدیگر اند و رسول خدا ص آن حضرت را بر دست
گرفته قسم بخدای تعالی یاد نمود فرمود که اکثر مردم حسین در بهشت
و دوستان او در بهشت شوند و دوستان دوستان او در بهشت شوند و روزی
در دامن جد خود بوده بول آن طفل را عارض گردیده خواستند که او را بردارند
حضرت رسول ص فرمود که بول فرزند مرا قطع مکنید آنچه طلبیده تطهیر

فرمود در روزی حضرت رسول ص برای بیرون رفت و حضرت امام حسین
با اطفال بازی میکرد رسول الله ص پی تابانه از آنجانب پیش افتاد که حسین را
در بر گیرد آنحضرت میگریخت و میخندید تا آنکه او را گرفت و در میان دهانش
را بوسید و فرمود که حسین از من است و من از اویم هر که او را دوست
میدارد خدا او را دوست میدارد و از اسباط پیغمبران است دیگر آنکه
حلقوم آنحضرت را میبوسید آه آه فریاد از آن زمانیکه آنحضرت
بیحس و حرکت بر زمین افتاده بود و عبد الله در دامنش شهید شده
بود و در این حال حصین بن نمیری تیری بر دهان مبارک آنحضرت
افکند و ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم مبارکش زد آه آه ثم آه آن
حلقومیکه بوسه گاه پیغمبر بود چگونه بر این خواهش توانند دید ای والله اگر پیغمبر
این حال را میدید آیا سیاه میپوشید و محنت سرای دنیا را از اسلام
اشک خونین خراب میفرمود نه چنان است بلکه جامه را چاک و سینه را پر از
آه دردناک میفرمود و مکرر میگفت ای نور دیده کم مر انگشت و دلم از بار
غم خستی و مولای ما حضرت امام رضا فرمودند که هر که یاد آورد مصیبت
ما را و بگرید برای آنچه مرتکب شده اند از ما با ما باشد و در درجه ما روز قیامت

فضیلت بکا

دیگر

و کسیکه یاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند گریان نگردد
دیده او در روزیکه دیدهای گریان باشد و کسیکه بنشیند در مجلسیکه در
آن مجلس احیاء امر ما نمایند و احوال احادیث ما را بیان کنند نمیرد دل
او در روزیکه دلها از ترس و بیم مرده باشند مقام سیم روز روضه اول در بیان شداید
دردناک و مصائب اندوهناکی که در اثنای سفر بر آنحضرت وارد آمد
و آنحضرت گریان گردید آمده مستفاد از روایات معتبره است که از مدینه
طیبه تا کربلای معلا در پنج دفعه بر حضرت امام حسین ع دشوار گذشت
تا آنکه گریان گردید اول دفعه یکه آنحضرت لا علاج عزم سفر نمود و تدارک
سفر عراق و خروج از مدینه مشغول گردید مردیست که این خبر بعمر برادر
آنحضرت رسیده آمد به خدمت آنحضرت که ای برادر بزرگوار بکجا میروی
برادرم حسن ع مرا خبر داد ای کاش دگریه در گلویش گره گردید تو بخیکه مانع
از سخن گفتن شد آواز گریه اش بلند شد حضرت او را در بغل گرفت
فرمود ای برادر حضرت امام حسن تو را آگاه نساخته یعنی خبر داد عرض کرد
دور باشی از گشته شدن ای پاره تن رسول الله حضرت فرمود که لحتی
صدم نه چنین است عرض کرد بلی در بیان شداید در عرض راه که با آنحضرت

گذشت عمر گوید نظم برفت مرگ حسن آن شهید زهر جفا ؛ بواقعات جگرسوز دشت
کربلا اشاره کنم که در کربلا بصد خواری ؛ چنین ببرکند از خون قبای گلناری
دو دست حضرت عباس قطع و اگر زار ؛ بخون خویش چو گشته جسد دست نگار
پس از شهادتشان اهل ظلم در تاراج زنند ؛ تمام سینه دلیران به تو طپان سازند ؛ بر خیمههای
ها این زنند آتش کین ؛ اسیر وار شود خواهرم کجاوه نشین ؛ سپهر ای اکبر
آل علی مثال طپان ؛ بنیزه اختر سرها بشام و کوفه روان ؛ چو خورد ای برادر
که با یزید مرا راکبی حضرت فرمود ای برادر جدم مرا خبر داده است کشته
شدن من و نزدیک شدن تربت من بتربت پدر بزرگوارم و فاطمه خواهد پدر
خود را ملاقات نمود در حالتی که شکوه کننده باشد از امت بر آنچه بر سر او
دارد ساختن و کسیکه فاطمه را و ذریه او را اذیت نماید داخل بهشت نمیگردد پس حضرت
در آن شب بسر تربت جده بزرگوار خود رفت و بعد از سلام عرض کرد که منم حسین
تو فرزند فاطمه که در میان امت واگذاشتی گواه باش که مرا مخذول و حق مرا
ضایع و محافظت من نکردند و بعد از معاودت ثانیه بجهة وداع بر قبر
پیغمبر سلام نموده خطاب بگو که مصطفی سلام علیک انا ابن بنتک یا جدی
التهاب و المیک ؛ منم حسین در آغوش پرورده تو ؛ منم که بر زمین از رشتی

دیده

دیده تو منم حسین مراد کنار پروردی ؛ به تسلیم آمده رخت آوردی منم حسین
برای حصول مطلب من شدی برونما شای عید مرکب من کنون یزید لعین
کشتنم دارد دل خیال زدن بار گشتنم دارد بان رسیده که آواره از حریم حرم
بدشت کوفه گرفتار اهل کینه شوم مشغول نماز بعد از فراغ گفت پروردگارا این
قبر پیغمبر تست و منم فرزند پیغمبر تو و بر من نازل شد آنچه تو میدانی و میدانی
که معروف را دوست دارم و منکر را دشمن میدارم بحق آنکسیکه در این قبر مدفون
است که اختیار نما بجهة من آنچه رضای تست پس مشغول گریستن گردید چون
صبح نزدیک شد سر مبارک را بر قبر مطهر گذارد و بخواب رفت حضرت رسول را
با خیل ملایکه ملاقات نمود حضرت رسول را چون نظر بر نور دیده خود حسین افتاد
بغل گشود آنحضرت را بسینه خود چسپانید و میان دو دیده آنحضرت را بوسید
و فرمود ای حبیب من ای حسین گویا که میبینم در این زودی بزمین کربلا کشته شوی
و بخون خود آغشته گردی و با این حال تشنه باشی و تو را آب ندهند و دیگر تو تشنه
باشی و سیراب نکنند و مع هذا امید شفاعت از من داشته باشند
ای نور دیده پدر و مادر و برادرت بسوی تو آمده و همه مشتاق لقای تو میباشند
و تو را در بهشت درجات چند است که بغیر شهادت بآنها نخواهی رسید

حضرت امام حسین عرض کرد که مرا نیز با خود ببر مرا با خود داخل بر
مبارک خود کردان حضرت فرمود که ناچار ترا با من باید رفت شربت
شهادت نوشیده با پدر و برادر و مادر و حمزه و جعفر و اعمام خود در زمره
داخل حشر شوی و داخل جنت شوی حضرت زینب و همراهان از خواب
غم بیدار شد و اهلبیت را ازین واقعه خبردار فرمود و اولاد عبدالمطلب همه
گریان شدند و در شرق و غرب عالم در آن روز کسی از آل محمد سینه بریانتر نبود
پس حضرت نیت خروج را دیده برادر آنحضرت محمد حنفیه او را مانع
از سفر گردیده عرض کرد که بمکه رو اگر ممکن باشد همین رو که همه یاوران به
دیده تو اند و دلهای مهربانی دارند و بلاد ایشان وسیع و اگر در آنجا امر تو
ممکن نگردد بصحرا و کوهها گذار تا جمع ناس میانه تو و اعادی تو حکم کنند
حضرت فرمود که اگر در دنیا ما را نیابم با یزید بیعت نکنم و در دانه مکه
دو در بقیع نزول اجلال فرمود نظم بقیع را به تشنه لب شبین کرد بقیع
شد و شد اما مدینه شیون کرد حکایت وقتیکه آنحضرت بمنزل کوفه رسید
شخصی از اهل کوفه وارد شد بعد از سؤال حضرت از نزد از احوال
اهل کوفه عرض کرد که بیرون نیایم از کوفه مگر اینکه مسلم و هانی را کشته و کشان

و خواهران نشسته دیدیم و سرهای ایشان را روانه شام نمودند حضرت انا لله و انا
الیه راجعون گویان بخیمه وارد و دختر یازده ساله مسلم را طلبیده دست مبارک
بر سر او کشیده دختر عرض کرد که یا عم نوازش یتیمان مینمائی مگر پدر من شربت
شهادت نوشیده حضرت از کلام غم انجام اندوهگین خود را ضبط نتوانست
نمود و فرمود که من بجای پدر تو و دختران من خواهران تو دختر صدا را براو ملا
بلند نمود و آوازه انا لله او با اولاد مسلم ابن عقیل رسید همگی بعد از اجتماع خروش
واویلا بلند نمودند چون حضرت آنحال را از آن غم نصیبان سینه بریان مشاهده
نمود فرمود که آه آه اهل کوفه همان جماعت میباشند که بر قتل امیرالمؤمنین ع
اعانت کردند و اموال حق را غارت کردند و خنجر بر ران مبارکش زدند
و گریست و گریستن شدیدی کرد و ریش مبارکش از آب دیدهای حق بینش
تر گردید نظم ز شور ناله آن غم نصیبان بیت جهان پر شد ز آه و افغان
حکایت وقتیکه آنحضرت بمنزل زباله رسید خبر آوردند که قیس نامه شما را
بکوفه برده بود و کوفیان او را گرفته و او نامه شما را پاره کرد که ایشان بر
مضمون او را خبر و عبیدالله ابن زیاد بردند او را بجرم اینکه نامه شما را نشان نداد
بشما دادند از پله سوار شدن بمسجد آورده به بالای منبر رفت بعد از حمد الهی

بر محمد و علی و حسن و حسین گفت یا قوم من قاصدم از قبل حسین ع و در منزل
فلان است اجابت او نمایید عبید الله از شهرت حال مطلع گشته امر نمود که او
را از بالای قصر بزیر افکندند و استخوانهایش خرد گشته رمقی از او باقی بود
که عبد الملک ابن عمیر سر او را از بدن جدا کرد و چون حضرت امام حسین این
واقعه مطلع گردید گریان شد و فرمود که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِیعَتِنَا
مَنْزِلًا کَرِیمًا وَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِکَ اِنَّکَ
عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ؛ سرشک از دیده اش چون سیل جاری ؛ هر این
رحلت با افغان و زاری **چهارم** وقتیکه آنحضرت از منزل شراف با اصحاب
اسب برنشسته روانه راه شدند در اثنای راه یکی از اصحاب تکبیر گفت
از سبب آن سوال کرد گفت نخلستانی نمایان است حضرت فرمود که نخل نیست
لکن سرهای نیزها و گوشهای اسپان است پس در مکان مناسبی پای تخت بود
نزول کردند و خیمها برپا کردند که ناگاه حر ابن یزید ریاحی تمیمی با قریب
هزار سوار در مقابل لشکر حضرت صف زد حضرت با اصحاب تمام
شمشیرها بر کمر بستند و فرمود که أَلَنَا أَمْ عَلَیْنَا عرض کرد که یا ابن
رسول الله بجنگ شما آمده ام پس حضرت فرمود که لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

العلی العظیم

اَلْعَلِیِّ الْعَظِیمِ و با صحاب فرمود که من این قوم آثار تشنگی می بینم
به نفس نفیس با برادران مشغول آبیاری خارستان کوفیان گردیدند و همه
ایشان را با چهارپایان ایشان سیراب فرمودند و ظرفهای ایشان
را پر از آب نمود چون وقت ظهر در رسید حضرت بحجاج ابن مسروق
امر فرمود و اذان داد و اقامه و تکبیر گفت که با قوم خود نماز گذارد حر عرض کرد
بلکه با فرزند رسول خدا نماز میکنیم حضرت با دو لشکر ادای فریضه
ظهر فرمود و بعد از آن رو بکوفیان نمود که شما مرا نامها نوشتید
مشتاقم که عدد آنها دوازده هزار بود بر دلالت خود خواستید اگر بعهد
خود باقی نیستید بر گردم حر عرض کرد که ما از آنها نیستیم و ماموریم که از
شما مفارقت ننمائیم تا شما را نزد عبید الله زیاد بریم حضرت فرمود
که ای حر مرگ بتو نزدیکتر است از آنچه اراده نمودی پس اصحاب را
امر بسوار شدن و مراجعت نمودن کرد حر مانع شد حضرت فرمود
مادرت بعزایت بنشیند چه اراده کرده حر عرض کرد که اگر غیر از تو
کسی این حرف را گفته بود متعرض جواب او میشدم و لکن مادر تو فاطمه
زهرا است و یاره وش بغیر عهد است مجلد حرفی بر حرم حضرت نکرد و قرار

باین واد که راهی اختیار کنند که نه بمدینه و نه بکوفه رود و پس حضرت
بدست چپ قادسیه میل فرمودند مؤلف گوید تامل نمایید که ایا وقتیکه
حرم آل محمد اسم جنگ را شنیدند چه حال داشتند و بر آنحضرت
چه گذشت زیرا که فکر میفرمود که در حال زنان و دختران باسیری خواهند رفت
و گاهی ملاحظه جوانی عباس و علی اکبر و قاسم مینمود که کشته و بخون خود آغشته خواهند
گردید و گاهی ملاحظه شهید شدن خود که یحیی ابن زکریا را بخاطر می آورد و ترحم
میفرمود ؛ دل شوریده اش لبریز غم بود ؛ گهی در فکر غم گاهی الم بود وقتیکه بود
که آنحضرت بزمین کربلای معلا رسید مرویست که چون آنحضرت
با اصحاب کرام خود بزمین کربلا رسیدند ذو الجناح مرکب آنحضرت
ایستاد و حرکت نکرد و هر چند آنحضرت سعی نمود او را از جا قدم از قدم
بر نداشت پس حضرت مرکب دیگر طلبیده و بر آن سوار شد نیز از آن مکان
عنانش ان حرکت ننمود پس حضرت روی مبارک با اصحاب کرام خود نمود
و فرمود که یا قوم ما یقال لهذه الارض ای قوم این زمین را چه نام میخوانند
عرض کردند که نینوایش میگویند فرمود که هل لنا اسم غیر هذا ایا اسم
دیگری دارد عرض کردند که بیاد شاطی فراتش گویند فرمود که دیگر اسم دیگر دارد عرض
کردند که

[illegible] تسمی کربلا این زمین را کربلا نیز گویند پس ناله سردی از دل پر درد کشید
ناله از آن زمین زار بمحل رسید ؛ که سفرهای غم بار بمنزل رسید شادی
[illegible] پیش رفت باز گرس اهل کشته باز کار بمشکل رسید
پس فرمود که ههنا والله تقتل الرجال وههنا والله ترمل النسوان
وتذبح الاطفال وههنا والله [illegible] در این خاک بلا این نوجوانان ز خون خویشتن گردند
غلطان زنان بیمار ره بار کردند اسیر لشکر کفار کردند بخون غلطند
اطفال صغیرم چه سازم ای بس دستگیرم ففی هذه یا قوم قتلی ومصرعی
وهتک حرمی عاجلا لا موجلا وفی هذه تضحی الرؤوس علی القنا یسبی
بها الاقوام لن یتمهلا وفی هذه یبقی علی الارض صرعا بلا کفن ملقی ولن یتغسلا
مرا است مقتل مصرع درین دیار الم ؛ شود حریم بجور اهل ستم سران ما
همه بر نیزه و سنان گردد ؛ سنان ز مهر سران رشک آسمان گردد
درین زمین کفنی بهر ما غریبان نیست ؛ سه روز مدفن غسل برای شهیدان
نیست پس باصحاب کرام خود فرمود که از مرکبها پیاده شدند و فرمود
ههنا محل قبورنا وههنا والله محشرنا ومنشرنا تا به این مراد وعده رسول
جدم رسول خدا و وعده آنحضرت خلاف نخواهد شد و امروز پنجشنبه دوم

محرم الحرام سنه شصت یکم از هجرت بود پس حضرت بعد از آرام گرفتن شمشیر
مبارک را از غلاف کشید و اصلاح فرمود و این اشعار را خواند یا دهر اف
لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب وصاحب قتیل والدهر
لا یقنع بالبدیل وکل حی سالک السبیل ومنتهی الامر الی الجلیل
و حضرت این ابیات را مکرر خواند و چون زینب خاتون این اشعار را
شنید خود را بنزد آنحضرت رسانید و عرض کرد که ای برادر و نور دیدگان
کاشکه من مرده بودم ای جانشین گذشتگان و بقیه باز ماندگان این کلام
کسی است که یقین بمرگ نموده باشد حضرت فرمود که بلی ای خواهر گرامی
پس زینب خاتون ناله برآورد و گریست و مخدرات حرم همگی بناله در آمدند
و طپانچه بر رخسارهای خود زدند و جامها را بر چاک کردند همه غمدیدگان
با ناله بمرگ فرزندان بدر و مه جمال : چه صبح غم گریبان چاک کردند : چه شام
غم سرها خاک کردند : همه آه و ناله گاه زاران او دل لب گذشته گریان
پس ام کلثوم فریاد یا محمدا و واعلیا و واماه و وااخاه و واحسینا و واضیعتاه
بعدک یا اباعبدالله برآورد پس حضرت او را تسکین داد و فرمود ای خواهر
گرامی ای ام کلثوم و ای زینب و ای فاطمه و ای رباب چون من شربت شهادت

انشام نها

زینهار که جامه در غم ما چاک نزنید و رویهای خود را مخراشید و سخنیکه
ناشایست گفت مگوئید پس آواز ناله زینب خاتون بلند گردید و گفت واویلا
مثل روز است که جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم
حسن مجتبی از دنیا رفتند پس حضرت امام حسین او را تسلی داد و فرمود
که ای خواهر گرامی برای خدا راضی شوید بدرستیکه اهل آسمانها و زمینها همه میرند
و کل حی هالک الا وجهه پدرم و برادرم بهتر از من بودند و شربت
ناگوار مرگ را چشیدند و همه مسلمانان را برسول خدا [illegible] پیروی است
عرض کرد که ای برادر گرامی تو را میکشند و من در آنحال تو را نظر میکنم پس گریه
در گلویش گره شد و اشک از دیدگانش جاری گردید گویا چنین میگفت

نظم
چسان ای ماه صبر و توانم : چه سان ای قوت روح روانم :
تو را بینم بزیر خنجر تیز : شهید کینه گردی ضرب شمشیر : چه سان زین غم نیفشانم
سر خاک : بیر نشانم از غم جامه را چاک : الا ای برادر این اسیران را
بحرم جد بزرگوار برگردانی پس حضرت فرمود که چاره رجوع بر من نشد [illegible]
زینب خاتون عرض کرد که ای برادر خوشحالی و سرور بعد از تو
نصیب ما نخواهد آمد پس طپانچه بر رخساره مبارک خود زد و گریبان جامه را چاک فرمود و غش کرد

و بیهوش بر زمین افتاد حضرت امام حسین گریان سر مبارک او را بر دامان
خود گذارد گویا بزبان حال میفرمود — خداوندا درین وادی خونخوار
چه زرم با غم و اندوه بسیار — که دیده یک نگه در طرف در [illegible]
هزار [illegible] — اما خواهر سوزان این دل زار — که تا شب ماتم [illegible]
دقت بسیار — دلم بیتاب کردی جانی خواهر — بغم هم تاب کردی جانی خواهر
دو دیده باز کن ای مایه جانی — حسین چند روز زنده است جهان — دلم از این
ازین محنتش خواهر — تو ای مونس اطفال برادر — با [illegible] هم نوز [illegible]
من که در تو دارم که بعد از کشته شدن من جامه را چاک نزنی در روز [illegible]
وا [illegible] واویلا وا [illegible] بورا بر پا نکنی پس آنحضرت زینب خاتون را نجمه بر گرفته.
انا لله وانا الیه راجعون وانا الی ربنا لمنقلبون الروضة الثانية

مقام اول در بیان خطبه و مرثیه عربیه بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بعزایم مصیبة الحسین
واجل رزیتنا بجسایم رزیات الحسین والهاء [illegible]
ومعاصینا التی اوقدناه بقطرات میاه عبرات الحسین و
شرفنا علی الامم الماضیة والقرون الخالیة بما من برکات الحسین

واجل

واجل اجورنا بالبکاء والعویل علی الاحزان وبلیات الحسین
واحسن ثوابنا بالصراخ والانین علی الاشجان وکربات الحسین
ورفع ملاذیج الشهداء التابعین واعلا مدارج السعداء العالیة
الذین بذلوا مهجهم فی سبیل الله واحطوا رحالهم فی جوار
سرادقات الحسین ولعنة الله علی الکفرة الذین صبغوا [illegible]
بالدماء صفحات وجنات الحسین وافاضوا صبیبات العیون
علی صفایح خدود بنات الحسین واجروا الدموع الهاطلة علی
نقیات اوراق وجوه اخوات الحسین وابرزوا من خیام العظیم
والتقدیس بنات المصطفی وعورات الحسین واستباحوا حرم الله
المامور بصیانته وحمایته وهتکوا استار مخدرات الحسین
آه آه ثم آه ثم واحزناه من مصیبة احرقت قلوب الاحباب
واحرقت جفون التابعین والاصحاب آه آه ثم آه واکرباه
من مصیبة لولاقت حدید الصار بالیا ولو اصبت علی الایام
صرن لیالینا آه آه واحزناه از ان زمانیکه شمر لعین بر سینه
مبارک آنحضرت نشست و روی مبارک آنحضرت را بر خاک مالید

ایکاش که جان همه عالمیان قربان شهید مظلوم ان کشته بود این است که
شیخ عارف با ناله و آه میکوید نظم فجع جميع الخلق حزنا وخيفة
وصار اغاصير الرياح سوافيا پس در ان وقت بر مظلومیت ان شهید
مظلوم همه خلق بناله در آمدند و تمامی کاینات بفریاد و فغان در آمدند و
مضطرب و سراسیمه گردیدند بعضی از غم و بعضی از ترس و باد بلا سخت شدید
بوزیدن گرفت اذا جئت ارض القدس قبر محمد فصل عليه
وارفع الصوت شاكيا ای برادر چون برسی بمدینه طیبه نزد قبر پیغمبر ص
پس سلام مرا بان حضرت برسان وقل يا رسول الله من ارض كربلا
اتيتك اسعى متعبا وباعيا بگو ای رسول خدا از زمین کربلا آمده ام و
قاصد مرگ حسینم و در جناب تو خجالت دارم آه چگونه بگویم یا رسول الله
حبيبك ملقى في التراب معفرا تجر عليه الذاريات سوافيا
مر آنکه محبوب داریم جان تو حسین در صحرای کربلا بر خاک و خون افتاده و باد
بنعش ان شهید سر ازو جدا خاک فشانده است وتخبطه الجرد ا
العتاق وانت ما قد رهت على ان تسمع السبط باكيا ای بابا
بدن نازنین او را پامال کرده و حال آنکه جناب تو نمیخواستی که حسین خود را

حسم زدی

چشم محزون و گریان ببینی نظم وها انا سة في الرمح يهدى ونور
كبدر الدجى لان الله يجلي تاليا و این شعر اشاره است که سر مبارک او را بر نیزه کردند
از برای دشمنان هدیه میبردند و نور او مانند شب چهارده روشنی میداد
و پیوسته ان سر مقدس بر سر نیزه بتلاوت آیه قران مشغول است
مقام دوم از روضه ثانیه در بیان غش کردن رسول الله ص در مرض وفات
تحیه ان حضرت و نوازش نمودن رسول الله حبیب ابن مظاهر اسدی برا
در مثیر الاحزان مرویست از ابن عباس که گفت چون مرض رسول الله شدید
شد در ان مرضی که بجوار خلد میرفت حسین ع طلبیده در سینه
خود چسپانید در ان وقتی که عرق مرگ از ان سر بخت در حالت سکرات
بود فرمود مالی و لیزید مرا با یزید چکار است خداوندا بحق ان لعین مبارک
مگردان و او را لعنت کن پس حضرت را طویل غش کرد چون بهوش
آمد شروع نمود به بوسیدن حسین ع و اشک از دیده کاشش فرو ریخت
و فرمود که ای نور دیده مرا با قاتل تو در محضر الهی مقامیست نظم ای
نور دیده سرور پیغمبران بیقرار و دیده گریان در جهان کاش از اخبار
دیگر گون شدی گریه ای کربلا را چون شدی بکطرف اجداد

زار گشتها یکطرف سرها بزرگ نیزها یکطرف اطفال ها با ررا اسیر یکطرف
کلثوم و زینب و دستگیر و در عوالم العلوم مذکور است که روزی رسول
خدا صلعم با جمعی از اصحاب خود براهی میگذشتند ناگاه دیدند که اطفالی
چند در کوچه مشغول بازی کردن هستند راوی گوید که پس دیدیم که رسول
خدا صلعم در نزد طفلی از آن اطفال نشستند و میانه دو چشم آن طفل را بوسیدند
و او را ملاطفت نموده بر دامن مبارک نشانیدند و باز بسیار بر آن طفل بوسه دادند
و سبب آن حال از بابا سوال کردیم رسول خدا صلعم فرمودند که دیدم این طفل را
در روزی که با حسین من بازی میکرد دیدم که خاک از زیر پاهای مبارک حسین
من بر میداشت و بر رو و دیده گان خود میمالید پس من او را دوست دارم بجهة
دوستی او بفرزندم حسین و به تحقیق که جبرئیل مرا خبر داد که این طفل از انصار حسین
من خواهد بود در واقعه کربلا گو یا زبان حال ای گروه دوستان اگر شوید راضی
ز اسرار غریبی بشنوید گفت با من جبرئیل از حق تعالی که رسول الله ای اسرار دان
این رمز حال کاین پسر در کربلا با شور و شین جان فدا سازد به شاه دین حسین
در زمانیکه بهتان بجا کار بر او تنگ سازند از جفا تا جوانانش ز تیغ ظلم و کین
سر جدا سازند آن قوم لعین این پسر از روی جان بازی کند

دررکابی

در رکابش کشته سر بازی کند **مقام سیوم** در روضه ثانیه در بیان
گریه کنندگان از انبیاء سالفه **اول** اول آدم صفی الله در گریه کنندگان
بوده که بعد از مفارقت از بهشت و آن مقدار گریست که از آب چشم
او مانند دجله بغداد و در دیگری مانند شط فرات جاری بود **در اول گوید** اخبار پر
دلالت میکند که بهشت موروث محمد و آل محمد صلعم است پس شاید که گریستن
آدم از مفارقت بهشت نبوده بلکه بر آنچه بر آنحضرت میرسید
از مصیبت بوده است مجملا که روایت کرده اند از ورسول بر آن دلالت دارد
در تفسیر قول حق تعالی وَتَلَقّٰى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ که آدم سر بالا کرد
بطاق عرش و اسماء نبی صلعم و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم را دید که جبرئیل
او را تعلیم کرد که بگو ای آدم یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی
یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق حسن و حسین و در وقت حسین
چون آدم اسم حسین را بر زبان جاری ساخت اشک از دیدگان او
جاری گردید و دلش بخشوع آمد و گفت ای برادر من ای جبرئیل دل من در ذکر حسین
و دلم شکسته میشود و اشکم جاری میگردد جبرئیل گفت که یا آدم این حسین
فرزند تو به مصیبتی مبتلا گردد که همه مصیبتهای عالم در نزد او کوچک باشد

آدم علیه السلام فرمود که ای جبرئیل این کدام مصیبت است جبرئیل گفت
که کشته میشود تشنه و غریب و تنها و بیکس در وقتیکه یاوری و معینی نداشته
باشد اگر ببینی او را ای آدم در آن وقتیکه نالهٔ واعطشاه و وا
قلّة ناصراه برآورد تا آنکه تشنگی حایل شود میانهٔ او و آسمان مانند
دود و کسی او را جواب نگوید بغیر شمشیر لشکر اعدا آنچون دوستان
پس او را گوسفند وار از قفا سر ببرند و اموالش را غارت کنند و سر او
با سر اصحابش را در شهرها بگردانند و با ایشان باشند زنهای اسیر چند از
آل محمد صلعم چنانچه در علم واحد منان است پس حضرت آدم و جبرئیل
گریستند مانند زنیکه فرزند او مرده باشد دوم از گریه کنندگان نوح بود
که نهصد و پنجاه سال در میان قوم نوحه کرد از ضریح ذبیح مرویست
از رسول صلعم چون حق تعالی خواست که قوم نوح را هلاک سازد فرستاد
که تختهای کشتی را بازدهد چون ساخت جبرئیل نازل شد و هیئت کشتی را
بر او تعلیم نمود و با او بود یکصد و بیست و نه هزار مسمار و همه مسمارها را از ابتدا
بکار برد تا آنکه پنج مسمار باقی ماند پس یکی از آنها را برداشت مانند ستاره
درخشان در آفاق آسمان روشنی داد پس نوح متحیر ماند حق تعالی آن مسمار را بسخن آورد

و زبان فصیح

و بزبان فصیح گفت که انا علی اسم خیر الانبیاء محمد بن عبد الله
منم بر اسم بهترین پیغمبران محمد ابن عبد الله پس جبرئیل نازل شد و نوح از
آن واقعه سؤال نمود جبرئیل گفت که این مسمار باسم بهترین پیغمبران محمد ابن
عبد الله است پس او را بر جانب راست کشتی بر آن چنان نمود پس مسمار دوم
را برداشت آن نیز چون کوکب درخشان زرافشان گردید نوح ع پرسید
که این مسمار چیست جبرئیل عرض کرد که این مسمار برادر و پسر عم محمد
سید اوصیا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است پس او را در جانب
چپ کشتی زد پس مسمار سیم را برداشت آن نیز روشن و درخشان چون
کوکب نورافشان گردید نوح ع فرمود که این چه مسمار است جبرئیل ع
عرض کرد که این مسمار فاطمه است پس مسمار او را در سمت مسمار رسول الله پدر او
زد پس مسمار چهارم برداشت آن نیز درخشان و روشن چون کوکب آسمانی
نورانی گردید و از آن سؤال نمود جبرئیل عرض کرد که این مسمار حسن ابن
علی است پس نوح ع او را بجانب مسمار پدر او امیر المؤمنین ع زد پس مسمار
پنجم را برداشت آن نیز روشن و درخشان گردید چون کوکب نور بخشان و از آن
نوری زرد ظاهر گردید پرسید که این مسمار کیست جبرئیل عرض کرد که این مسمار

نوح علیه السلام فرمود که این زمین چیست جبرئیل عرض کرد که این خونهای
پس او اتفاقات کربلا شرح نمود پس نوح بر قاتلان آنحضرت لعنت نمود
وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ بگو که نوحه نوح از برای طوفان اشک
که نوح نوحه گر سرور شهیدان آمد : چه موج بحر بر از خون کربلا را دید :
بسال نه صد و پنجاه روضه خون گردید سیم در گریه کردن ابراهیم
ابراهیم بود در عوالم از خصال روایت از مولای ما حضرت امام رضا
که فرمودند که حق تعالی امر نمود ابراهیم را اینکه گوسفند عوض فرزند خود اسمعیل
بکشد ابراهیم آرزو نمود که کاش فرزند خود را قربانی کرده بودم و مامور
بذبح گوسفند نگشته بودم زیرا که کشتن فرزند عزیز دل پدر مهربان بسیار
بدرد می آید و استحقاق درجات رفیعه اهل ثواب را هم میرسید پس
حق تعالی وحی فرستاد بسوی ابراهیم که کدام یک از مخلوقات نزد
در نزد تو از همه عزیزتراند ابراهیم عرض کرد که پروردگارا خلقی عزیزتر نبوده
که در نزد من از حبیب تو محمد صلعم دوست و عزیزتر باشد وحی الهی آمد که او را
بیشتر دوست داری یا جان خود را عرض کرد بلکه جان محمد را بیشتر دوست دارم
از جان خود وحی الهی آمد که فرزند آن محمد هم عزیز است در نزد تو یا فرزندان خود

عرض کرد

عرض کرد بلکه فرزند او وحی الهی آمد که کشته شدن فرزند او بدست
دشمنان او از روی ظلم و طغیان دل ترا بیشتر درد می آورد یا کشتن
تو فرزند را بدست خود در طاعت من عرض کرد پروردگارا کشته شدن
فرزند او بدست دشمنان او دل مرا بیشتر بدرد میاورد پس وحی الهی
آمد که یا ابراهیم بدرستیکه طایفه که گمان میکنند که ایشان از امت
محمد صلعم اند فرزند عزیز حسین فرزند محمد را بعد از او میکشند از روی
ظلم و عدوان همچنانکه گوسفند را میکشند و بسبب آن مستوجب غضب
من خواهند گردید پس ابراهیم بسبب این قصه گریان و سینه بریان گردید
و جزع نمود پس وحی آمد یا ابراهیم این جزع ترا بر حسین و شهادت
او فدای فرزند تو اسمعیل نمودم اگر ذبح میکردی او را بدست خود تو
رفیع الدرجات اهل ثواب بر مصائب گردید و این قول حق تعالی است
وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ نظم بلبل از ماتم لب تشنه آب : شده برکه
و دشت تشنه میر آب : چنان گریان سحاب از دیده باران : زبان شد
شنیده زان شعر هزاران : بلبل از ناله گاهی در صفا بود : گهی در پرده
بار ناله بگشود چه شد عارف باسرار حسینی . بیت احرام آه تو بر تشنگی

زاف کعبه تقصیر نمود شد اگه پس زینب زار نمود و نوحه گوید که یا ابراهیم
بجهة خبر شهادت آنحضرت گریان شدی آیا چه بودی حال تو اگر در کربلا
میبودی و مرکبان آل طغیان را می دیدی که بر ابدان مطهره آل طه رقص
می دوانیدند و خیمه گاه آنحضرت را میدیدی که میسوزانیدند و زنان
آنحضرت را که همه را برهنه [illegible] و در انجام [illegible] صاحب آنحضرت
خاک زمین کربلا را بر سر مینماید و جوانان آنحضرت را که همه بر خاک هلاک
ریخته و سرهای ایشان را میدیدی که بر نیزه ها نموده اند و با اسیران شهر
بشهر و دیار بدیار میگردانند و میدیدی که سر حضرت در گوشه پیش
محمل زینب خاتون میبرند یا ابراهیم اگر میدیدی که زینب سلام در آنو
قتیکه نظر او بر سر مبارک حضرت امام جان افتاد سر خود را بچوب محمل زد
و این اشعار بخواند یا هلالاً لما استتم کمالاً خسفه فا
بدی غروبا ای ماه فلک امامت که بجور تیره ابر ابان منخسف گردیدی
و ای خورشید سپهر خلافت که بروش روزگار غدار در افق غروب
از ما پوشیدی ما توهمت یا شقیق فوادی کان هذا
مقدراً مکتوبا گمان نمیکردم ای میوه دل من که اینچنین تقدیر
بود که

تقدیر بود که تو شهید شوی و ما اسیر گردیم یا اخی فاطم الصغیرة
کلمها فقد کاد قلبها ان یذوب یا ای برادر بفاطمه صغره
خود سخن آغاز نما به تسلی او به تحقیق که نزدیک است که دلش از
غصه آب شود ای واله ای شیعیان از مصایب سه چیز بسیار گرانست
یکی یتیمی زیرا که طفل بی پدر هر وقت که طفلی را با پدر خود به بیند او را از پدر
خود یاد آید دیگر غریبی که هر وقت در دیار غربت جمعی به بیند که احباب
و یاران چند در وطن خود مشغول صحبت و خوردن ایشان با یکدیگران
ناز کنند آن عزیز را یاد از یاران وطن خود آید دیگر اسیری دو با اهل طغیان
دستگیر بودن و این هر سه در سکینه دختر جانی جمع شده بود یتیمی و غریبی
و اسیری او را خواهش کنیزی نمودند در مجلس یزید بی ایمان چون
ان مظلومه را این حالت را دید بعمه خود زینب پناه برد و گویا بزبان
حال میفرمود (نظم) ای عمه تا بحال کنیزی نکرده ام خوارم ولیکن غیر
عزیزی نکرده ام یک میشود عزیز کنیز مخالفان آخر منم عزیز جانی تو عمه جان
یا ابراهیم اگر این احوال را مشاهده نمودی به یقین که جامه را چاک
و از جراحتهای اندوه و سهام الم و سیوف غم خود را هلاک میفرمودی

چهارم اگر گریه کنندگان حضرت زکریا بود بروایت عوالم از

از احتجاج از سعد بن عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت قائم از

از تاویل قول خدای تعالی کهیعص آنحضرت فرمود که این حروف از انباء

غیب است که حق تعالی بنده خود حضرت زکریا را مطلع ساخت و بعد قصه او را

ذکر فرموده از برای محمد و انچنان بود که حضرت زکریا از حق تعالی سؤال نمود

که اسماء پنجتن آل عبا را بر او تعلیم فرماید پس جبرئیل با امر الهی نازل شد

و تعلیم فرمود حضرت زکریا اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن ع را از ذکر مینمود

خوشحال و مسرور میگردید و حزن و اندوه او زایل میگردید چون نام حسین را

را ذکر مینمود گریه در گلوی مبارکش گره میشد و نفس در سینه او تنگ میگردید

و بعد از مدتی بیرون می آمد پس زکریا از این واقعه حیران گشته پس روزی به پروردگار

عرض کرد که الهی ما لی اذا ذکرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم

من همومی و اذا ذکرت الحسین تدمع عینی پروردگارا از برای

چیست چون اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن ع را بر زبان جاری مینمایم باسمائهم

ایشان تسلی میابم و هموم و غموم از من زایل میگردد و لکن نظم چه ذکر نام

حسین تشنه بر زبان آرم — رود چه سیل سرشک از دو چشم خونبارم

آرام

شرار غم بدل داغ و سینه افگار — شود چه شعله خورشید آتش بار

فغان و ناله بر آرم ز دل بصد زاری — ندانم از چه رهست این فغان و غمخواری

پس حق تعالی حضرت زکریا را از قصه آنحضرت خبر داد و فرمود که

پس کاف اسم کربلا و ها هلاک عترت طاهره و یا یزید ظالم کشنده بر

حسین و عین عطش آنحضرت و صاد صبر آنحضرت و گویا زبان حال خبر

در انجا زکریا باین حال مترنم بود شوق گفته به آنکه این تشنه لب تشنه در زمین بلا

شود شهید ز جور بنی لعنان دغا : بود شهید بلا چون نهال آل عبا : سرو کمان

خداوند حی لم یزلی : کشند صف چه عزیزان بریده گریبان : بو غلط نید

کشوند حلق چه زبان : کنند لشکر کین زاده شمر بیکبار : سران آل نبی

قطع جسمها خونبار : زنند آتش کین خیمه شه دین را : برند جانب شام اهل بیت

پس را به خیره بهر سران جلوه گر کجا به شام : بکربلا همه بیکس ز غم کند آرام

چون حضرت زکریا این واقعه جانگداز راحت برانداز استماع

نموده مدت سه روز از محراب عبادت خود بیرون نشد کسی را اذن

دخول نمیداد و مشغول گریه و زاری بود : سیل اشکش ز رخ بدامن گشتی

دادی زار افغان زهرای ناشاد : رود اهن چهره گردان سیاه :

بود بر اندوه بسی دی کو آه نظم ناله اش شد بر جهان دل نشین ٭ گوئیا بوده بر نیپ
همنشین ٭ اشک خونینش روان شد از دو عین ٭ میبرودی آه از داغ حسین
پس حضرت زکریا ع عرض کرد که الهی اتفجع خیر جمیع خلقک بولده
الهی آیا بدرد خواهی آورد دل بهترین جمیع خلق را بمصیبت فرزند او و آیا این
بلیه و محنت را در ساحت عزت او فرود خواهی آورد آیا این جامه ماتم را بر
دفاطمه خواهی پوشانید آیا شدت این درد و محنت را بعرصه قرب
و منزلت ایشان داخل خواهی کرد گویا بزبان حال میفرمود نظم الهی انیم را جهت تا اندازه
جب نازی بچشم راز همراز ٭ ... را بر جهانت غم بیاری ٭ دل بابا بداغ غم
که آزاری ٭ بگیر دارتب الم زهرا ثانی ٭ دل زارش بار غم کشانی ٭ دل زینب
ز تیغ غم خراشی ٭ نمک بر داغهای سینه پاشی ٭ زند آتش زجور اهل کینه
بکول جبرس صبر سکینه ٭ پس عرض کرد الهی روزی کن مرا فرزندی که این پیری
دیده من باو روشن گردد چون بمن عطا کنی مرا محب او مخموم گردان پس
دل مرا بمصیبت او بدرد آور چنانچه دل محمد حبیب خود را بفرزندش بدرد خواهی
آورد پس خدا آنحضرت یحیی را بآنحضرت روزی کرد و بمصیبت او دل او را
بدرد آورد و مدت حمل یحیی در شکم مادرش شش ماه بود و مدت حمل امام حسین ع

نیز در شکم مادرش شش ماه بود   گویند چونکه یحیی از شعاع شاه دین مخلوق بود
زان سبب راه رحم بر طبق وی پیموده بود   ظل هر موجود خاکی میشود از علتش
زان جهت مانند شاه تشنه لب بگذشتش
پنجم در شمار گریه کنندگان
از گریه کنندگان رسول الله و امیر المؤمنین بوده در عوالم العلوم از کامل
زیارت روایت که چون جبرئیل خبر شهادت حضرت امام حسین ع
برسول خدا آورد آنحضرت دست امیر المؤمنین گرفت و مدتی از روز را
خلوت کردند و میگریستند مؤلف دو یعقوبی به بیت غم نشسته ٭ زگره آه
طرف ناله بسته ٭ دو ایوبی در بستر کرم خانی ٭ دو نوحی در مقام نوحه خوانی
دو موسی بطور ناله واه ٭ دو عیسی بستر اگاه ٭ دو ابراهیم در نار مصیبت
دو آدم منکسر اندوه و کربت ٭ دو داودی مبدو ناله چیت ٭ دو
یونس گشته در یک محن پابست ٭ و بدین حال بودند تا آنکه جبرئیل نازل شد
و عرض کرد که حق تعالی میفرماید که صبر را بر شما واجب گردانیدم پس ایشان
صبر را پیشه خود ساختند مؤلف گوید ای شیعیان پیغمبر خدا صلعم و امیر المؤمنین از
شنیدن شهادت حسین ع در بیت الاحزان ناله و اندوه گریان نشستند تا آنکه در ازمانی
حسین در نزد ایشان بود آیا چه بود حال ایشان اگر در قتلگاه جانب نظر بر ...

افتاده میدیدند و تن اورا پاره پاره ملاحظه میکردند و میدیدند که از تیر مخالفان
بر سینه آنحضرت که صندوق علم الهی بود میدوانیدند سکینه خواتون بر نعش
پدر افتاده و غش کرده و کوفیان او را از زار زار آن نعش مطهر جدا ساختند تا آنکه دستهای
مبارکش را ساربان لعین قطع نموده بود و انگشت مبارکش را بجهة انگشتری ملعونی جدا
کرده بود و میدیدند که مرغان هوا بر خون آنحضرت مشغول شده و میدیدند که زینب
آن جسد پاره پاره را در بر کشیده و سر بر روضه رسول خدا کرده و شکایت
میکند و میگوید با دل غمگین و ناله حزین که وا محمداه صلی علیک ملیک
السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء ای جد بزرگوار
که ملائکه آسمانها بر تو صلوات فرستاده اند این حسین تست که بخون خود غلطیده است
و اعضای مبارکش پاره پاره گردیده محتشم این کشته فتاده بهامون حسین تست
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست ۵ این نخل تر کز آتش جان سوز
تشنگی ۵ دود از زمین رسانده بگردون حسین تست ۵ این ماهی فتاده
بدریای خون که هست ۵ زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست ۵
این غرقه محیط شهادت که روی دشت ۵ از موج خون او شده گلگون
حسین تست ۵ این خشک لب فتاده ممنوع از فرات ۵ کز خون او زمین شده

جیحون

جیحون حسین تست ۵ این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه ۵ خرگاه از
این جهان زده بیرون حسین تست ۵ این قالب طپان که چنین مانده بر زمین ۵
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست ۵ پس رو به مادر خود کرده گفت
ای مادر ای دختر خیر البشر نظری بصحرای کربلا کن ۵ و فرزند برگزیده خود را ببین که
سرش بر سنان می آویزند و تنش در خاک و خون میگردد و فرزندان ای مادر
بر دختران اسیر خود نظر نما که سراپردهای ایشان را سوزانیدند و ایشان
بر شتران برهنه سوار کردند و با اسیری میبرند و ما فرزندان توایم که با این خواری
و زاری گرفتار شده ایم و این مضمون را محتشم علیه الرحمه بدین لسان بیان
محتشم
نموده که پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد ∴ وحش زمین و مرغ هوا را
کباب کرد ∴ امروز ای شکسته دلان حال ما ببین ∴ ما را غریب و بیکس و بی آشنا
ببین ∴ اولاد خویش را که شفیعان محشرند ∴ در ورطه عقوبت اهل جفا
ببین ∴ در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان ∴ وندر جهان مصیبت
ما بر ملا ببین ∴ نی نی ورا چه ابر خروشان بکربلا ∴ طوفان سیل فتنه بموج بلا
ببین ∴ تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر ∴ سرهای سروران همه
بر نیزها ببین ∴ آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام ∴ یک نیزه اش ز دوش مخالف

جدا به پیش ؛ این تن که بود پرورشش در کنار تو ؛ غلطان به خاک معرکه کربلا
ببین ؛ یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد ؛ کو خاک اهلبیت رسالت بباد
داد ؛ پس روی به جسد مطهر سرور شهیدان کرده و گفت خواهرت فدای
تو باد ای فرزند محمد مصطفی و ای نور دیده فاطمه زهرا و ای قافله سالار اهل محنت
و بلا بابی العطشان حتی مضی بابی المهموم حتی قضی حاجی
سلیمان صباحی ز زبان زینب خاتون با دل سوخته و جگر گداخته بگوید
لمحتی چه داد شرح غم دل بمادرش ؛ آورد رو به پیکر پاک برادرش ؛ کای جان
پاک بی تو مرا جان مباش دریغ ؛ ز تیغ ظلم کشته تو و زنده من دریغ ؛ عریان
جراحت این تن همه پیکر بود ؛ بر کشتگان آل محمد کفن دریغ ؛ شیر خدا
بخواب خوش و کرده گرگ خرج ؛ رفتی چو یوسف من همرهش دریغ
خشک از سموم حادثه گلزار اهلبیت ؛ خرم ز سبزه و گل ربع دمن دریغ
آل نبی غریب و بدست ستم اسیر ؛ آل یزید کامروا در وطن دریغ ؛ کرد آفتاب
بی سر بدشت غروب تافت ؛ شعری ز شام تار سهیل یمن دریغ
غلطان ز تیغ ظلم سلیمان بخاک خون ؛ وز خون او بخاتم اهرمن دریغ ؛ گفتم ز صد
یکی تو حال دل خراب ؛ ناگفته ماند در دل من حسرت جواب ؛ پس روی

با اهل

با اهل کوفه و شام کرد و فرمود که یا اصحاب محمد هؤلاء ذریة نبی المصطفی
یساقون سوق السبایا ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله ای امتان او
آخر نه ما دختران و دو زنه پیغمبران شماییم که ما را مانند اسیران ببرند و شماها سینه
واحسرتا واویلا الیوم مات جدی محمد المصطفی والیوم قتل ابونا
علی المرتضی گویا بگوش نظم ممنوع شد مگر بجهان ملت نبی ؛ تا در جهان نماند کس
ز امت نبی ؛ ما را کشند و باد کشند از نی بکرب ؛ از امت نبی نبود غیرت نبی
حق نبی چگونه فراموش شد چنین ؛ مگر نشنیده است انقدر ز رحلت نبی ؛ امکنت
بخون آل عبا رنگ کرده اند ؛ دستی که بوده در کمر حجت نبی ؛ یا رب تو آگهی که رعایت
کس نکرد در حق اهلبیت نبی حرمت نبی ؛ این ظلم را جواب چه گویند روز حشر
بر کوفیان تمام بود حجت نبی ؛ ما را که منت دست مکافات داد ما ؛ گیرد ز خصم
حکم حق از عترت نبی [illegible] اصحاب او جسد منجانیه که بجوه
را به نعش و جنازه ابدیشند اما مظلوم کربلا را بعد ز آنکه از دار دنیا بجوار ذوالرحمی
شهید کردند و یازده نفر بر روی جسد مطهر پاره پاره آن سرور اسب تاختند
آمدند اول اسحاق ابن حویه بود که آمد و پیراهن آنحضرت را کند و پوشید
دوم بحر ابن کعب بود سراویل آنحضرت را اخذ نمود سیم مالک ابن بشر بود که زره

ازبر آنحضرت کند و دو چهارم بجدل بن سلیم کلبی بود که انگشتر آنحضرت را چون خواست که
اخذ نماید دست مبارک آنحضرت ورم کرده بود آن ملعون انگشت آنحضرت را قطع نمود
و انگشتر را برداشت پنجم جمیع بن خلف بود که شمشیر آنحضرت را برداشت ششم جمال
هندی بود که از طمع بند زیرجامه دستهای آنحضرت را قطع نمود ... رسول خدا
و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی بودند که بعد از قطع نمودن جمال لعین دستهای
آنحضرت را آمدند که رسول خدا صیحه زده فرمود که یا ابناه یا حسین فداک
جدک و ابوک و امک و اخوک در آنحال سر آنحضرت به جسدش قرار گرفت
و سلام بر ایشان نمود و بعد از سلام گریان گردید و گفت یا جداه اقتلوا الله
رجالنا ذبحوا والله لنا ذبحوا والله اطفالنا و بعد از شکایات
حضرت فاطمه زهرا چون فرزند خود روی خود را رنگین کرد و حضرت رسول الله
و امیر المؤمنین و امام حسن گلو و سینه و دستها را تا مرفق آنحضرت رنگین
کرد پس رسول خدا اشکریزان فرمود یا حسین بعز والله علی ان اراک مقطوع
الراس مقطوع الکفین ای نور دیده و برمن گران است که سر تو را بریده و دست
بریده شده به بینم دستهای تو را که قطع نمود حضرت امام حسین علیه السلام حکایت
جمال ایشان را فرمود رسول آب در چشمان گشت و گریان گردید و او را ... و گفت

مالک

مالک یا جمال قطع یدین طال ما قبلهما جبرائیل و ملائکة الله
اجمعون و تبارکت بهما اهل السموات و الارضین خدا دستهای
تو را شل و روی تو را سیاه کند مجلد یازدهم اسب ذوالجناح آنحضرت بود که بر بالین
آنحضرت آمد دوازدهم زینب خاتون که دو دفعه بر سر نعش برادر آمد یکی بعد از شهادت
و یکی در وقت رفتن بکوفه سیزدهم سکینه خاتون که در مقام گذشت فکر آن
چهاردهم شیر بود که فضه خادمه حضرت زهرا بعد از آن اعلام از حضرت
زینب خاتون بناحیه نیستان رفت و فریاد کرد که یا ابا الحارث ناگاه
آن شیر سر برداشت فضه بزبان حال نظم قاصدم از زینب مخزون زار تربت
ای شیر فدای کردگار دان که این قوم جهول دل سیاه قصد دارند که باز این تباه
اسب در تازند بر جسم حسین زان جهت زینب ترا با شور و شین میکند
اعلام کای شیر از وفا باش حافظ جسم شاه کربلا فضه میگوید که چون این قضیه را
اعلام شیر نمودم آن شیر روانه زبان قتلگاه گردید چون بقتلگاه رسید دست
خود را بر روی جسد مطهر آنحضرت گذاشت رسید چون بسر نعش شاه تشنه
جگر گرفت آن تن صد چاک پاره پاره را در بر گهی چه ماتمیان ناله و فغان میکرد
گهی چون خستگان سر بر آستان میکرد گهی ز جوش الم جرج را حصاری کرد گهی بران

تن در خون طپیده زاری کرد گهی زد در فغان میزدی سرش بزبان گهی بستاد
دو دستش بسینه شیرین گهی زنانه دل اهل بیت پر خون کرد گهی بخون تشنه
تشنه چهره گلگون کرد چون روز دیگر شد ان بدبختان روسیاه
وغریبت اهل بیت را تا خلق بر اجساد ال محمد روانه قتلگاه کردیدند چون ان
انحالت را مشاهده نمودند ابن سعد لعین مطلع ساختند در واقعه شگفت
این قصه است ادراک نکنند و ازان قصد برگشت یازدهم جماعت
بنی اسد از سید الساجدین بودند که آمدند آن اجساد پاره پاره را در خاک
سپردند اید دوستان هرچند این همه ستمها بر آنحضرت وارد آمد لاکن سکینه
و زینب و فاطمه و علی ابن الحسین بعد از شهادت آنشه یکدفعه بر سر جسدش رفتند
دیگر نه به دیگر مراجعت از شام بر سر قبرش زیارت نمودند اما در غربت دیگر
که با حضرت موسی ابن جعفر و علی ابن موسی الرضا ع کسی از اقربا بربالین
ایشان نبود خواهر حضرت امام رضا ع را ان بسر نعش و تربت برادر نرسیده
این آرزو بر دل فاطمه معصومه مدفونه بقم ماند که آخر حسرت دیدار برادر
بخاک برد لاکن اید دوستان کجا است حضرت فاطمه معصومه از مفارقت
مولای ما حضرت امام رضا دارد اندوه زینب خواتون از ملاقات برادر

حدا نفز

خود حضرت امام حسین در زمین قتلگاه وقتی که انمظلومه در زمین قتلگاه رسید
محتشم با سینه سوزان و دل بریان حالت انمظلومه بیان نموده میگوید
در حربگاه چون ره ان کاروان فتاد شور و نشور و اهمه در اسمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملایک هفت اسمان فتاد هرجا که بود
آهوی از دشت پا کشید هرجا که بود طایری از آشیان فتاد شد وحشتی
که شور قیامت ز یاد رفت چون چشم اهل بیت بران کشتگان فتاد
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار
نعره هذا حسین از او سر زد چنان که آتش از او در درون جهان فتاد اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا
اِلَیْهِ راجِعُونَ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ اَیَّ مُنْقَلَبٍ
یَنْقَلِبُونَ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمِینَ المروضه الثالثه مقام اول روز

روضه ثالثه در بیان خطبه و اشعار عربیت

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

نَحْمَدُکَ اللّٰهُمَّ یا مَنْ اَعْظَمَ حَسْرَتَنا بِحَسْرَةِ صاحِبِ الْمُصِیبَةِ
الرّاتِبَةِ وَالدَّمْعَةِ السّاکِبَةِ الْمَفْجُوعِ الْحَزِینِ وَمَقْطُوعِ الْوَتِینِ
مُهْجَةِ الْمُرْتَضٰی وَبَهْجَتِهِ وَاَخِ الْحَسَنِ الرِّضا وَخَلِیفَتِهِ وَآیَةِ اللهِ

العظمى وحجته الذي قتلوه عبيده ورعيته صاحب الدماء
السائلات والنحور المنحورات والرؤوس المرفوعات والخدود
المهشمات والاعضاء المقطعات والاجسام المجروحات وا
لصدور المحطمات والشيب المخضبات ابن سيد الانبياء
وبضعة كبد الزهراء سيدنا ابي عبد الله آه آه من
مصيبة ثم آه ثم آه من بليته ونشكر لك اللهم يا من جعل
كربتنا على كربته من مهجنا عليه محرقة ونفوسنا اليه مشتاقة
وعيوننا عليه باكية وعبرتنا عليه ساكبة وزفراتنا
عليه ظاهرة ورزايانا عليه عظيمة ومصائبنا عليه كثيرة
واحزاننا عليه متجددة واشجاننا عليه متتابعة
وهمومنا عليه جليلة وغمومنا عليه طويلة جد الائمة
الانبياء سيدنا ومولانا ابي عبد الله آه آه ثم آه ثم
والهفتاه في مصيبة من ذبح اولاده بشط الفرات بغير
دخل وترات وقتلوا عترته وهتكوا حرمته واسروا
ذريته وسلالته وسبوا نسائه وصبيته ابن يعسوب العرب

واشرف

واشرف الناس في الحسب والنسب فخر اوصياء الاشراف وشمس
العبد مناف الذي انتهب ماله وسبي عياله وانتهك
حريمه وسلب نعمة الحزين الكئيب والقتيل الغريب صاحب
المحن والبلاء والكربة والعناء والاسير بايدي ابناء
الطلقاء وسليل خاتم الانبياء مولانا ابي عبد الله سيد
الشهداء آه آه يا لها من مصيبة قطعت الاصلاب وفرقت
الاحزاب آه آه من زمان نشرن نساء الحسين شعورهن
ووضعن التراب على رؤوسهن ولطمن وجوههن وضربن خدودهن
وهتك الاعداء ستورهن وابكوا عيونهن واحرقوا قلوبهن
فطوبى ثم طوبى لمن اقتدى بهن وبكى عليهن ، چون عالم زرین
نیک ان ، بی اس و دستگیر کوفیان ، الشیعه بخواطر بیاور از زمانی را که
انحضرت را بر خاک کربلا افکنده و سر مبارکش را از بدن جدا نمودند سفر نادر
در ها این واشتند نه پدر و نه جد و نه برادری ای کاشکه در زمان کربلا هم
وان جد پاره پاره را در بر میکشید و در روی بی بی فاطمه گریه میکردم اشعار
شیخ عارف خود پیغام بیار صبا بر انحضرت میدارم و میگفتم که ای یار

صبا بگاب بقیع رو وسلم علی الزهراء والفتح لقبرها الذی
الروضة الغرا الدموع الجواریا را سلام مرا بر قبر فاطمه زهرا برسان و
اشک گلگون از رخسار خود جاری نما و قل یا ابنة المختار قومی
لتصبغی قمیصک من جاری دم السبط فانیا و برای زخم
بغم وای بنت خیر البشر برخیز برای خبر را از حال فرزندان خونخوار غریبانه ناوک
قومی انظری شلو الحسین تنوشه المذاکی فذقت
صدره والترائبا ای فاطمه برخیز و جسد پاره پاره حسین را نظر کن که سپاهیان
طغیان او را پامال کرده اند و استخوانهای سینه او را نرم کرده اند وکلی
نساء ضائعات ولم تجد لها بعد مولیها الحسین
مراعیا ای فاطمه زهرا و ای ستیده برخیز و جمع کن زنان بیکس خود و دختران
زار خود را که بعد از حضرت امام حسین دیگر کسی را ندارند و بدانکه همه
گرسنه و برهنه و پا بر زمین و ... اند و سر و پا ... اهل البقیع
وقل لهم علیکم یا اهل القبور سلاما بعد از آن برو نزد
قبرستان بقیع و بگو که برخیزید ای اهل بقیع سلام من سمعتم مما قد
صار فی طف کربلا مصارع اطیاب قرین مساویا

آیا شنیده‌اید

آیا شنیده‌اید که چه روی داده در صحرای کربلا بدانید که همه آن محترمان و مردم
زادگان در آن زمین بعضی کشته شدند و بعضی مجروح گردیدند و از بی‌نمکان پلید
و ظاهرین گردیده است اذا کنت تحت الغری فبلغا سلامی علی
خیر الوری و مقالیا بان حسینا فی ثراها معفر و نسوته
بالشام تهدی عوادیا و چون بر قبر امیر المؤمنین ع در نجف اشرف
رسیدی سلام مرا بآن بزرگوار برسان و بگو یا امیر المؤمنین بدانکه جان تو را در خاک کربلا
بخون خود غلطانیده و زنان او را اسیر نموده و در روانه شام گردانیده اند
ای آه شررش جگری [illegible] شد ۔ ای ناله در جگر [illegible] شد ۔ ای ماه صبحگاه [illegible] بقیع رود
بر گو بفاطمه [illegible] شد ۔ در ضریح پاک رسول خدا چنین ۔ بر گو که پاره جگر [illegible] شد
[illegible] ۔ [illegible] شد ۔ [illegible]
[illegible] شد ۔ بر گو بزار خسته بیمار کربلا ۔ [illegible] شد
[illegible] کربلا ۔ [illegible] شد ۔ بر گو [illegible]
[illegible] شد ۔ [illegible] ۔ [illegible] شد
مقام دویم از [illegible] از روضه ثالثه در بیان فضایل زیارت ...
و ذکر آنکه که [illegible] بهشت گذاری ... ایشان در زمان رفتن کربلا ...

لقا مه و بعد از رجوع از جابر جعفی مرویست که گفت حضرت صادق ع مرا گفت
که ای جابر بدرستیکه هرگاه مردی از شما مهیا شود از برای زیارت حسین اهل
آسمان بار ملاقات میکنند و چون از منزل خود بیرون رود سواره یا پیاده
خدای تعالی چهل هزار ملایکه را موکل میسازد که برو صلوات میفرستند تا وقتیکه
برابر قبر امام حسین ع آید پس هرگاه بدر روضهٔ آنحضرت بایستی بگو السلام علیک
یا وارث آدم صفوة الله تا آخر پس برو بسوی قبر او که برداشته هر قدمی که بر میداری
و میگذاری ثواب کسی داری که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد بعد از آنکه
سلام دادی قبر مبارک را بدست خود استلام کن و بگوی السلام علیک یا حجة الله
و بعد از آن قصد کن بنماز خود پس بدرستیکه خدای تعالی ملایکه او بر تو
صلوات میفرستند تا آنکه فارغ شوی از نماز و از برای هر رکعت نماز در نزد
قبر آنحضرت میگذاری ثواب هزار هزار حج و ثواب هزار هزار عمره و ثواب
آزادی هزار هزار بنده و ثواب هزار هزار جهاد در راه خدا که با پیغمبر
مرسل همراه باشی از برای تو خواهد بود و چون از نزد قبر او برخیزی منادی ترا
ندا کند که اگر تو قول او را بشنوی تمام عمر خود را نزد قبر آنحضرت صرف کنی حال
ملک در ندای خود این قول را میگوید که خوش حال تو ای بنده خدا بدرستیکه

غنیمت کردی

غنیمت کردی و سالم شدی و رکنهای تو امرزیده شد پس عمل خود را از سر گیر پس اگر
زایر او بیرون در آن سال یا در آن روز متولی قبض روح او نشود مگر خدای تعالی و اگر زنده
ماند ملایکه با او مرافقت همراهی میکنند و برابر او صلوات میفرستند و تسبیح میگویند تا آنکه
بمنزل خود برسد ملایکه گویند ای پروردگار این بنده ترا بخانه خود رسانیدیم با کجا
رویم البته ندا آید که در خانه بنده من بایستید و تسبیح و تقدیس کنید و ثواب
آنرا در جمله حسنات او کنید تا وقت فوت و هرگاه او را فوت رسد در غسل
و کفن و نماز او حاضر شوید و بعد از فوت او ملایکه ها گویند که ای پروردگارا
این بنده تو فوت شده ما کجا رویم از جانب حق ندا آید که نزد قبر او بایستید
و تسبیح و تقدیس کنید و تحلیل نمایید و آنرا در حسنات او بنویسید تا روز قیامت
و از هارون خارجه مرویست که گفت که حضرت صادق ع بمن فرمود که هارون
چند حج کرده است من گفتم هفتده حج کرده ام و هفتده عمره بجا آورده ام
آنحضرت فرمود که اگر بیست حج و بیست عمره تمام کرده بودی مثل کسی بودی
که زیارت امام حسین ع کرده بود کاست **نظم** حسین که جان گرامی فدای اوست گرو
روا است اگر جان کند فدای حسین اگر به هر زمان ناله بر دی کرو بی همچند
باین ناله ها بجوای حسین شوم فدای تو ای تشنه کام بر لبشان نبود قتل همچو اگر تشنه

مقام سیم از روضهٔ ثالثه اخبار نمودن امیر المؤمنین ع بر شهادت حضرت
امام حسین ع و آن پنج زمان است که امیر المؤمنین ع از شهادت آنحضرت خبر
داده بود اول زمانی که حضرت امیر المؤمنین ع قصد غزوهٔ صفین نموده از
امالی صدوق از ابن عباس مرویست که گفت با حضرت امیر المؤمنین بودم در وقتیکه
از کوفه بعزم غزوهٔ صفین براه چون بمنزل نینوا رسید که در جنب شط فرات است
باواز بلند فرمود که ابن عباس آیا این منزل را میشناسی عرض کردم که خیر فرمود که
اگر تو نیز میشناختی از این منزلها هر آینه از آن نمیگذشتی مگر آنکه چون من
و تو نیز گریان میشدی پس تمام آن طویل گریست تا آنکه ریش مبارکش تر شد
و اشک دیدگانش بر سینه مبارکش ریخت پس ما نیز گریستیم و حضرت میفرمود
اوه اوه مالی و لآل ابی سفیان مالی و لآل حرب حزب
الشیطان و اولیاء الکفر صبراً یا ابا عبد الله ای نور دیده
ای حسین صبر نما بر آن محنتها و بلاها که بر تو وارد می آید بتحقیق که پدر
تو ملاقات کرد مثل آن چیزیکه تو از آل ابو سفیان ملاقات میکنی پس آب
طلبید و وضو ساخته مشغول بنماز گردید و آنچه خواست از نماز بعمل آورد
پس مثل کلام اول کلامی تکلم فرمود و بعد از سخن آنحضرت بر او خواب غلبه

شد

شد بعد از لحظه از خواب بیدار شد و فرمود یا ابن عباس عرض کردم بلی در خدمت
شما ایستاده ام فرمود که ترا از خواب خود خبر دهم عرض کردم که خواب شما چه است
یا امیر المؤمنین فرمود که در خواب مردان چندی دیدم که از آسمان نازل شدند
و علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرهای سفید درخشان در گردنها حمایل نموده
و اطراف این زمین را گرفته بودند دیگر آنکه دیدم که این نخلها شاخهای ایشان
بر زمین در دریای خون مضطرب اند و در میان گرداب خون نور دیده و عزیز جانم
امام حسین را دیدم که غرق شده یستغیث فیه فلا یغاث و مردان سفید
چندی از آسمان [illegible] شده و ندا میدادند که صبراً آل الرسول فانکم
تقتلون علی ایدی شرار الناس بر شما باد ال محمد بر صبر کردن که بهشت
بدرستیکه شما برسته ترین خلایق گشته خواهید گردید این است بهشت
یا ابا عبد الله که مشتاق بسوی تو میباشد یا ابن عباس پس مرا آنحضرت گفتند
یا ابا الحسن بشارت باد ترا که حق تعالی دیده تو را روشن گردانید بشهادت امام
حسین در روز قیامت یوم یقوم الناس لرب العالمین پس بیدار شدم و فرمود
که یا ابن عباس قسم بانکسیکه جان علی در ید قدرت اوست که حدیث کرد مرا
مصدق رسول خدا صلعم در سفریکه بسوی غزوه اهل معنی میرفتیم چون باین زمان

رسیدیم فرمود که و هذه ارض کرب و بلاء یدفن فیها الحسین این زمین کرب
و اندوه و بلاست و حسین من در این مدفون خواهد شد با هفده نفر از فرزندان
من و فرزندان فاطمه بدرستیکه این زمین در آسمانها مشهور بارض کرب و بلا است
و در نزد اهل آسمان معروفست چنانکه مکه و مدینه و بیت المقدس معروف گشته اند
پس فرمود که یا بن عباس طلب کن در حوالی این زمین بعرهای آهوان را قسم بخدا که دروغ
نگفته رسول خدا بدرستیکه رنگ آن پشکلها زرد شده مانند رنگ زعفران
ابن عباس گوید که طلب نمودم پس آنها را مجتمع یافتم فریاد بر آوردم که یا علی یافتم
آنها را پس آنحضرت فرمود که راست فرموده است خدا و رسول او صلعم پس شتاب
نموده آنجا آمد و آنها را برداشته و بوئید و فرمود که اینها است بعینها آن
آیا میدانی که این پشکلها چیست بدرستیکه عیسی ابن مریم با حواریین درین زمین عبور
و آهوان چند در این جا دید که جمع بودند و میگریستند پس حضرت عیسی نشست با حواریان
و گریست و حواریین نیز گریستند ولکن نمیدانستند که سبب گریه آنحضرت چیست پس
عرض کردند که یا روح الله و کلمته باعث گریه چه چیز شما را بگریه آورده است فرمود که آیا
میدانید که این چه زمین است گفتند نه فرمود که این زمینی است که فرزند
رسول خدا احمد و فرزند زهرا دختر آن بتول شبیه مادر من در این جا کشته شود و دفن کرده

گیاههای این زمین

گیاههای این زمین از مشک خوشبوتر است بجهت آنکه طینت حسین است و طینت
انبیا و اولاد انبیا پس فرمود که این آهوان مرا خبر دادند و گفتند که ما
چراگاه خود را از این زمین قرار دادیم از شوقیکه بتربت آنحضرت داریم زیرا
در این زمین در امانند پس دست مبارک دراز کرد بسوی این بعرات و آنها را
بوئید و فرمود که این بعر این آهوان است و این بوی خوش از جهت
خوشبوئی گیاه این زمین است پس گفت یا رب خدا بعرات را باقی بدار تا آنکه
پدر حسین امیر المؤمنین آنها را ببوید و بجهت او عزا و تسلیه باشد پس حق تعالی
آنها را نگاه داشت و این زردی آنها بجهت طول مدت است و این زمین کربلا است
پس باواز بلند فرمود که ای خدای عیسی لعن کن کشندگان حسین را پس گریست
گریستن طولانی و ما با او گریستیم تا آنکه آنحضرت از بسیاری گریه برو افتاد و غش
کرد زمان طویل چون بهوش آمد آن بعرات را برداشته در ردای خود پیچید
و مرا امر کرد که در آستین خود نگاه دارم پس فرمود که یا بن عباس هرگاه ببینی
که از این بعره خون میجوشد خون غلیظ بدانکه فرزندم حسین شهید شده است
در این تربت و مدفون گردیده است ابن عباس گوید که حفظ کردم
کردم آنها را حفظ من آنها شدید بود از بعضی از آنچیزها که خدا بر من واجب

کرده است از اشتیاق خود باز نکرده ام پس روزی در خانه خود خوابیده بودم
که ناگاه از خواب بیدار شدم و دیدم که خون غلیظی از آن بعره بجوش است پس
گریان شدم و گفتم که قسم بخدا که حسین کشته گردید راست است که [?] پیغمبر
بکسی خبری نداده او مطلع بود از علوم پیغمبر آن مقداری که احدی مطلع نبوده
و بعد پس با فزع و فروش بیرون آمدم و مدینه را هم پیچیده بر غبار دیدم
هر جمله روشن دیده نمیشد پس آفتاب طالع گردید گویا منکسف بود و دیدم دیوارهای
مدینه را که خون غلیظ بران ریخته شده بود پس نشستم گریان و حزین و نالان
و میگفتم که والله حسین کشته است پس از ناحیه خانه آوازی را شنیدم

اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الامین ببكاء و عويل

پس با آواز بلند گریست و من نیز گریستم و آن روز و ساعت را ثبت
کردم و آن ماه محرم روز عاشورا بود و بعینی دهم آن پس خبر شهادت آنحضرت رسید
و موافق بود با آنچه ثبت کرده بودم پس حدیث کردم آنچیزی را که با آنحضرت
بودند گفتند که والله ما نیز شنیدیم در معرکه کربلا آن خبری را که تو شنیده
و ندانستیم که آن چه بود و چنین دانستیم که آن خضر پیغمبر علی نبینا و علیه السلام بود
در غزوه صفین در عوالم مذکور است از عبدالله بن قیس گفت با امیرالمؤمنین

در غزوه صفین

در غزوه صفین بودیم که ابوایوب انصاری آب را بر لشکر اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بسته
بود پس اهل اسلام بخدمت حضرت از تشنگی شکایت کردند پس حضرت
جمعی را فرستاد بجهت گرفتن آب شکست خورده برگشتند پس سینه حضرت
امیرالمؤمنین تنگ شد از آن پس حضرت امام حسین ع بسوی آنحضرت آمد عرض
کرد که یا ابتاه مرا مرخص فرما که شاید بجهت لشکر آب بیاورم حضرت فرمود که برو ای
حسین ما در پی پس بعد از آن با سواری چند روانه شریعه گردید و ابوایوب را
از سر آب منهزم ساخته و خیمه همایون خود را بسر آب زد و سواران بسر آب گذاشت و آمدند
بخدمت پدر بزرگوار آمده خبر دادند آنحضرت را به الفتح پس امیرالمؤمنین گریان گردید
اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین چه خبر شما را بگریه آورده و این اول فتح است
از برکت حسین ع پس حضرت فرمود که بخاطر آوردم آنرا که این نور دیده ام
با لب تشنه در زمین کربلا شهید شود و ذو الجناح او بی صاحب در آن صحرا برود
و فریاد کند که الظلمه الظلمه با تشنگی کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را سیم [?]
از غزوه صفین از امالی صدوق مرویست از جرداء بنت یحیی از شوهر خود
هرثمة بن ابی مسلم که با امیرالمؤمنین بودیم در غزوه صفین بعد از غزوه برگشتیم
بصحرای کربلا رسیدیم پس حضرت نماز صبح را ادا فرمود پس قدری از خاک

از زمین برداشت و بوئید و فرمود که واهاً لك ایتها التربة البته
خواهند محشور شد از قومی که بی حساب داخل بهشت میکردند پس هرثمه
بزوجه خود رجوع کرده از شیعه امیر المؤمنین ع بود و در روضه خود را ازان واقعه
خبر داد پس در زمانیکه حسین بکربلا امد هرثمه گوید که من لشکر عمر سعد بودم چون بکربلا
رسیدم دران منزل وان درخت را دیدم حدیث امیر المؤمنین ع مرا بخاطر آمد
پس شتر خود را سوار شدم و بسوی حضرت امام حسین ع آمدم و سلام کردم و آن قصه را
بعرض آنحضرت رسانیدم پس حضرت امام حسین ع فرمود که با هرثمه
حال بیاری ما آمده یا بجنگ ما عرض کردم که نه بیاری شما آمده ام و نه بجنگ
شما آمده ام و عیال چندی دارم که از شر عبید الله زیاد بر ایشان میترسم
پس حضرت فرمود که با هرثمه ازین صحرا برو که ما را نه بینی و ناله ما را نشنوی
قسم بکسی که نفس حسین در دست اوست که هر که بشنود ناله ما را درین روز و ما را یاری
که اعانت ما ننماید مگر آنکه حق تعالی او را برو در آتش جهنم خواهند افکند
چهارم در خطبه جمع اخبار فرموده اند از ارشاد مفید و احتجاج مرویست که آنحضرت
در خطبه خود فرموده که سلونی قبل ان تفقدونی والله که سؤال میکنید
از طایفه که گمراه میکنید فرقه را و طایفه که هدایت میکنید فاقه مگر آنکه خبر
میدهم شما را

خبر میدهم شما را بسر کرده ایشان و دواعی ایشان تا روز قیامت پس سعد ابن ابی
وقاص برخاست عرض کرد که خبر ده مرا یا امیر المؤمنین که در سر و ریش چند عدد
از موی میباشد حضرت فرمود که خبر داد مرا رسول الله ص بسؤال تو بدرستیکه
سر هر دانه مویکه از تست بران ملکیست که ترا لعنت میکند و بر هر دانه مویکه
در ریش هست زیر ان شیطانیست که ترا فریب میدهد و در خانه تو طفل
لعینیست که فرزند دختر رسول خدا ص را میکشد و دلیل صدق بر گفته من کشتن
فرزند تست فرزند رسول خدا را و اگر سؤال تو دشوار نبود دبرهان ان مرا اینخبر
میدادم ترا بان ولیکن دلیل بر لعنت نمودن این خبری است که دادم بتفصیل
فرزند ملعون و عمر سعد لعین در ان وقت طفل بود که بچهار دست و پا راه میرفت
پس چون سید الشهدا بکربلا آمد ان لعین متولی قتل آنحضرت گردید پنجم
در قرب الاسناد مرویست که امیر المؤمنین با دو نفر از اصحاب خود بکربلا عبور
نمودند پس شروع بگریه و زاری کردند و فرمودند هذا مناخ رکابهم
این محل بار ایشان است و هذا ملقی رحالهم و این موضع
خیمهای ایشان است و ههنا تهراق دماؤهم این موضع قتلگاه ایشان
است پس فرمودند که طوبی لك من تربة علیك تهراق دماء الاحبة

خوش حال سعادت تو ای خاک که خونهای دوستان خدا در تو خواهد ریخت
و بروایت کامل الزیارت آنحضرت روی خود بر حسین کردند و فرمودند که ای
نور دیده منی آن کسی که هر محزون شود بتو تاسی خواهد نمود حضرت امام فرمودند که ای
پدر بزرگوار حال من چگونه است حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای نور دیده
منم عالم بان چیزیکه دیگران در جهلند و عالم بعلم خود منتفع میگردد و ای نور دیده
بشنو و بینا باش بران امری که بر تو واقع میشود یعنی از وقوع ان قسم بان
کسیکه جان علی در قبضه قدرت اوست که بنی امیه خون ترا میریزند در روز کشته
حق با تو باشد و هر چند سعی نمایند که ذکر خداوند عالم را فراموش تو نمایند
نتوانند پس حضرت امام حسین ع فرمود که قسم بان کسی که جان حسین در دست
قدرت اوست که همین را کفایت نماید پس اقرار میکنیم بحکم خداوند و تصدیق
میکنیم پیغمبر خدا را و تکذیب پدر بزرگوارم نمیکنیم ای والله چنین بود که حضرت امیر
المؤمنین ع خبر داده بود بنی امیه خون انحضرت را ریختند و کسی از امت محمد
یاری انحضرت نکرد تا انکه از غمش جهان ملائکه و جنیان بلکه همه حیوانات و طیور
و جمیع اهل آسمانها محزون گردیدند اما حکایات از شیخ بهاء الدین علیه الرحمه است که از
والد خود نقل کرده که در عصرها در مسجد کوفه در سرخ رنگی گفتند که در اوان شعر

ز نخون
ابو کونها

ز شسته بودند بجهت که معلوم بود عمل آن مبان نبود انا در من السماء نثرني
يوم تزويج والد السبطين یعنی منم دریکه در روز تزویج فاطمه مرا از
آسمان نثار مقدم ان معصومه کردند كنت أصفى من اللجين بياضا
صبغتني دماء نحر الحسين و از نقره سفید و صاف تر بودم و لیکن خون
حلقوم حسین مرا سرخ رنگ و اما نوحه جنیان پس ان بسیار است و از ان
جمله که سعدی بنت مالک خزاعیه روایت میکند که شنیدم که نوحه جنیان بر ام
کربلا حضرت امام حسین که میگفتند یا ابن الشهيد ويا شهيدا عمه
خير العمومة جعفر الطيار عجبا لمصقول أصابك حده
في الوجه منك وقد علاك غبار ای شهیدیکه پدر تو نیز شهید
ان شهیدیکه برضوان شده باری شهید عجب از تیغ جفا که بر سر تو بود بر روی حسین
آنکه بر حسین رسید و از نوحه جنیان است که گفته اند لنساء الجن يبكين
من الحزن شجيات وأسعدن بنوح للنساء الهاشميات
ويندبن حسينا عظمت تلك الرزيات ويلطمن خدودا
كالدر نابذ لطيبات ويلبسن ثياب السود بعد القصبيات
و بعضی از مضمون ابیات اینست زنان جنیان با آه و زاری باندوه و فغان

بیقراری بدرد آه غم هم باز بنشد ۔ زنان هاشمی بادر برانند ۔ کسی از غم ندای وا حسیناه
کهی واحسرتا و شور و شینا ۔ کهی رورا خراشند گاه سینه ۔ ز آه زینب و آه سکینه
زر بیرها بری با وای و بیلا ۔ سیه پوش مثال شام یلدا ۔ و دیگر از نوحه چنان است که گفته اند

احمرت الارض من قتل الحسين كما احمرت عند سقوط
الجونة العلق يا ويل قاتله يا ويل فانه في سعير النار محترق

و بعضی از مضمون ابیات اینست ۔ چه خون شاه دین ریخت بر خاک ۔
شد از عرش برین تا خاک غمناک ۔ ز بس از چرخ خون بارید بر خاک ۔ زمین
شد سرخ رو مانند افلاک ۔ جزای قاتل آن تشنه کامان ۔ بود در جهنم نار سوزان
و از انجمله روایت علی بن صدر است که گفت در شب شنیدم که جنی بر
حسین ناله میکرد و میگفت يا عين جودي بالدموع فانما يبكي
الحزين بحرقة و توجع يا عين الحاك الرقاد بطيبة
من ذكر آل محمد و توجع باتت ثلثا بالصعيد
جسومهم بين الوحوش و كلهم في مصرع و بعضی از مضمون
این اشعار اینست ۔ ببارید دیدهای زار گریان ۔ سرشک خون ز داغ آن شهیدان
پس از داغ حسین با زاریش ۔ جگر خون خواهران زخراشش ۔ عجب از دیده کز

کز سرمه

کز سرمه خواب شور در آمد و گریه خون خوناب ۔ حسین با یاوران سینه بریان ۔
به خاک قتلگاه بر خون غلطان ۔ بجز مرغان وحشی بیابان ۔ ندارد یار و یاور العریان
و از انجمله و از عکرمه مرویست که گفت در مدینه در شب عاشورا زماه محرم الحرام شنیدم
منادی را که میگفت این اشعار را و آن شخص دیده نمیشد الحرمة ايها

القاتلون جهلا حسينا ابشروا بالعذاب والتنكيل
كل اهل السماء تبكي عليكم من نبي و ملائك و قبيل
قد لعنتم على لسان ابن داود و موسى و صاحب
الانجيل

و مضمون بعضی از ابیات اینست ۔ که ای خونریز اولاد پیمبر ۔
بخاک کربلا ای قوم کافر ۔ لعنت رب بر شما از حق داور ۔ بالب تشنهای گریان محشر
از این فعل شما اهل زافلاک ۔ دگر پیغمبران مرکز خاک ۔ تمامی سینه بریانند گریان ۔
برای لب تشنگان ارض کوفان ۔ نمایند بر شما لعنت مکرر ۔ همه پیغمبران حق سراسر
و از انجمله آواز هاتفی را شنیدند در بصره که در شب این اشعار را بخواندن

ايها الرماح الواردات صدورها نحو الحسين تقاتل التنزيلا
ويهللون بان قتلت وانما قتلوا بك التكبير والتهليلا
فكانما قتلوا اباك محمدا صلى عليه الله وجبريلا

ومضمون بعضی از این اشعار این است ۞ بسته شد دین آنچه از سنان آمد ۞

تمام آیه تنزیل را نشان آمد ۞ تمام آیه تهلیل و ناله تکبیر ۞ زکشتن تو برادر بدار صغیر و کبیر

و حال آنکه بقتل تو ای شاه لولاک ۞ تمام تکبیر کشته شد در خاک ۞ زکشتن رسول مجید شد بغیر

سرای ۞ شهید گشت بغداد آه دیلا ده ای غیبی است که از صاحب مناقب مرویست

که چون سر حضرت امام حسین بسوی یزید لعین فرستادند مستحفظین سر آن

با مال هر مرحله رسیدند شروع نمودند بخوردن شراب و استهزا با آن سر مبارک بودند

درین حال بودند که دستی بر ایشان از دیوار ظاهر شد که با او قلمی از فولاد بود

و سطری از خون بدیوار که سکن آن بدبختان بود نوشت اترجو امة

قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب بروایت صراح

که از یکی از آن بدبختان روایت میکند که ما از دیدن آنحال بجزع آمدیم

جزع شدیدی پس یکی از ما قصد نمودند که آن دست را بگیرد آن دست غایب

شد پس مشغول با کل طعام شدیم ناگاه دیدیم که آن کف بیرون گشت از

مکان غیبت خود و این بیت بخون نوشت فلا والله لیس لهم

شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب ۞ باز یکی از آن جمع قصد گرفتن

آن دست نمود باز غایب شد پس باز مشغول باکل و شرب شدیم ناگاه آن د

ظاهر شد

ظاهر شد و نوشت که وقد قتل الحسین بحکم جور وخالف حکمهم حکم الکتاب

و مضمون بعضی از این ابیات اینست ۞ امتی که بجه جور و جفا ۞ در زمین کربلا

با سنان نیزهای تیغ کین ۞ ریختند خون حسین را بر زمین ۞ آیا این قوم میدیدن کتاب

دارند امید شفاعت در حساب ۞ نه قسم بالله که از ایشان لا ینالهم شفاعة تا یوم

القیام ۞ کشتن از روی بیرحمی امام ۞ شاه دین ما در زمین کربلا ۞ شد سرش بر نیزه از جور و جفا ۞

جسم پاکش هم نه پوشیده کفن ۞ دست پاکش بار بان بیوفا ۞ قطع کردند بهر حیای پر خطا بر او

عالم با فغان و درد و غم ۞ زین جفا زین جور زین ظلم ستم پس مستحفظین سر مبارک آن حضرت

را شاه برده کردند خانقه راهبان از آن منزل روانه شدند ناگاه آواز هاتفی بگوش

ایشان رسید که این ابیات را میخواند ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا

فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی واهلی بعد مفتقدی منهم

اسارى وقتلى ما كان هذا جزائی ان نصحت لکم ان

بسوء فی ذوی رحمی و مضمون بعضی از این ابیات بعض از مضمون این اشعار است

کای امت عاصی جفاکار ۞ با صد ستم شعار خونخوار ۞ وقتیکه رسول پاک دامن پرسد

زشما کای امت من ۞ بعد از من با که کرده اید ۞ با عترت اهل بیت حضرت

کردید چه سان سلوک یاری ۞ آنجا که زمین نیاید کاری ۞ بودند بجمله خلق رهبر ابرار

بعد از تو تیم للاجخشر خواهید چه کفن در بر کشش / چه راست جواب با تو اش
گوئید آبا کرده عزا خوار / بعد از تو ایا رسول مختار / کشتیم پس از نبی و زهرا
اول حسن و دریم جان را / عباس و یتیم اکبرت را / هم قاسم شاه بیکرت را
کردیم هزار پاره زعدوان / اجساد شریف نوجوانان / مهر سر پا آل شهیدان
کردیم بنزهای طفلان / کردیم اسیر دختران / هم زینب هم سکینه نامت
راکب شده بی جا بسا بیل / بر شتر با جهاز محمل / که گرفته و که براه که شام
بردیم زجمله خراب دارام / کردند باه ناله و دل / که مجلس و که خرابه منزل
جز آه فغان انیس همدم / جز ناله نداشتند محرم / در شام عزا دیار ایشان
جز سنگ شکسته سینه ایشان / بودند بسی اشک / چه خواب نشسته و چه قائم از
خون جگر ز چشم گریان / بودند چه ابر در بهاران / خونابه دل جگر چه گرداب
جاری ز دو چشم مثل سیلاب / گر رحم آبا کرده یا بابک / این بود جزای شاه لولاک
چون ناله بنا شدم مراکام / فریاد ز اهل کوفه و شام / انا لله وانا الیه راجعون

الروضة الرابعة مقام اول از روضه رابعه در بیان خطبه جگر گداز و مراثی ناگهانی ... پرداز

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدك اللهم یا من اعظم رزیتنا
على الائمة وسراج الامة سبط المصطفى وابن المرتضى

واخ

وآخ الحسن المجتبى مهجة الرسول ومهجة البتول الذي
قتلوه عبيده ورعيته مولانا ومولى الخافقين سيد
ابي عبد الله الحسين ونقدس سك يا من اجل مصيبتنا
بصاحب المصيبة التي اتيته والدمعة الساكبة المذبوح
الطعين والمقطوع الوتين غريب الغرباء واسير الكربلاء
قتيل الظماء جسمه غريق بالدماء الذبيح العطشان وا
لسليب العريان المعفر الخدين سيدنا ابي عبد الله الحسين
آه آه ثم آه ثم واحزناه يا لها من مصيبة بكت عليه السماء
بالدماء وذبيح بسيف الجفاء من القفاء المسلوب الرداء
والمنفي النساء والمطروح بارض كربلاء والمعروف للعباء
الشهيد العريان وصاحب الاحزان بالكي العينين ابي
عبد الله الحسين فواعجباه ثم واعجباه من ذريته من
هو نحره منحور وصدره مكسور وجثته على التراب عاري
مستور وراسه على الرماح مشهور وشيبته بالدم
خضيب وخده على الارض طريب ورحله نهيب وهو

بکربلا شهید غریب داعی الوحیدین مولانا ابی عبد الله
الحسین و تستدعی منک ان تصلی علی نبیک و ابنته و
ولیک و ولده خصوصا علی الشهید الغریب و القتیل الترب
الذی دمه غسله و شیبته قطنه و التراب کافوره
و تبع الوباح الکافر و عیدان الرماح نعشه و قلوب
من والاه قبره المقتول فی یوم الاثنین ابی عبد الله الحسین
و نبتهل الیک ان تعذب الکفرة الفجرة الذین صالوا علی رسولک
و عترته و قتلوا اخاه و زوج ابنته و ذبحوا سبطه
و ابن کریمته طریدا عطشانا بغصته و حرقوا رحله و
خبائه و سلبوا بناته و ایتامه الذی هو و اخو الرسول
بمنزلة العینین مولانا ابی عبد الله الحسین اه واویلاه
بخاطرم میاید از آنجا که انحضرت از ذوالجناح بزمین کربلا افتاد آسمان و زمین
تیره و تار گردید مرکب انحضرت یال و کاکل خود را بخون انحضرت رنگین کرد
و الظلمه و الظلمه گویان و مانند ابر بهاران گریان خود را بدر خیمگاه رسانید
آیا چه حال داشتند اهل زنان اسیر و غریب بی اختیار زبانم باین مرا تاکی شیخ

ازرقم

عارف گفته جاری میگردد کانی بنساء السبطین اتی منهن الحسین و صیحه
سرجه عاد کربلای بینم زنان انحضرت را و میشنوم صدای ناله ایشان را و زنان که
ذوالجناح انحضرت بدر خیمهای حرم آمد و زینش از انحضرت خالی بود که چه کردند
در وقت دیدن آن اسپ خون آلوده چه وحشتی نمودند زدند دست در پرده حرم
در بر خویش باه و ناله کشیدند معجر از خویش خرجن من غیر قصد الی الطف
و قلوبهن من الحزن فیها لا عج النار همه بی اختیار باه و اویلا سر و پای
برهنه یکبار از سراپردهای عصمت بیابان دویدند و در دلهای ایشان آتش حزن
آتش افروخته بود و میگفتند کجاست سید و امام و امیر و صاحب ما ای خاک
بر سر ما و همه بدور ذوالجناح احاطه کرده بودند یکی میگفتند کو جان من یکی میگفت
کو شهید نور عین من یکی گریه میکرد و دیگری ناله مینمود یکی بر سر و صورت خود میزد
و دیگری رو را سیاه مینمود و یکی جامه بتن چاک مینمود و دیگری خاک صحرای
کربلا را بر سر میفشاندند آه آه نظم محشر نهفته بود بچشم جهانیان در کربلا
با آن همه آشکار شد یک عندلیب بیش در الکلستان نبود لیکن فغان
و ناله بگردون هزار شد فاقبلت زینب تنعاه قایلة یا نور انسان
عینی عند ابطا پس چگونه خسته زنان دسوخته آتش هجران جناب

زینب خاتون چون در الجناح را بدان حال دید خبر شهادت آنحضرت را شنید

خودرا از حرم محترم بیرون افکند با ناله جگر گداز فریاد وا اخاه و وا سیداه

و وا نور عیناه برآورد روی مبارک بذو الجناح نمود چنین میفرمود ایذو الجناح

کجا گذاشتی آتش فتیات ما چه کردی آن گل گلدسته امامت را تخوردیم ایشید

نوجوان برادر من غریب تشنه لبم را گونه آتش داد کدام سنگدل از تیغ کین جانش داد

اِنَّ الحُسَيْنَ بْنَ بِنْتِ المُصْطَفَى وَعَلِيِّ المُرْتَضَى سِبْطِ رَسُولِ خَيْرِ مُخْتَارٍ دِ اَمْسَى الْيَوْمَ

جانان من سبط پیغمبر وَاَوْرَعِيَ عَرْضًا مِنْ بَعْدِ اَضْدَادِ مَا بَيْنَ كُفَّارٍ

حکنم که جان من سبط پیغمبر و نور دیده حیدر و فرزند ساقی کوثر و سرور سینه

زهرای از هر است از وزیدن تیرها و شمشیرها و نیزها گردیده و بعد از آنکه او

در میان یاران [illegible] ران برگشته و بخون خود غلتیده در میان کافران

کوفه و شام [illegible] وَلَاذُو الظُّمَاءِ وَاَهْلِ حَوْلِكَ بَلْ وَلَا تَغْسِلْ

اِلَّا مِنَ دَمٍ جَارٍ

و سکینه [illegible] برادر من فدای تو شوم جگر که من جگر پیر

توانم دید این غم را پایان که تو را در کنار فرات با تیغ و خنجر سر بریدند و تو را آب

ندادند و چون شهید شدی تو را از آن روز غسل ندادند ای جان برادر میفرمود

اگر کشتی چرا کفن نکردند کفن بر جسد چاک چاک نکردند و از اشک

مِثْلَ الْبَدْرِ وَطَلْعَتِهِ لِلَاوَى فَوْقَ سِنَانِ الْاَصْبَحِي قَادِ و سکینه

اینجا برادر جان ای حسین جگر چه توانم سر مبارک تو مانند ماه شب چهارده بر سر نیزه

خرابه اعمی باشد و تلاوت آیات با هرات قرانیه نماید آه سرت خوانده ماه چرخ گردون

هزرگ نیزها آیات قران آه آه مَا كَانَ ظَنِّي وَلَا فِي ظَنِّهَا اَبَدًا بِاَنْ تَرَاكَ

طَرِيحًا وَسْطَ مَضْمَارٍ ای برادر جان من ما ایران بیکس را این گمان نبود که اگر

اشقیای بیدین با جناب تو چنین میکنند و اول تو را میکشند و بعد از کشتن تو

بدن نازنین تو را در زیر سم ستوران پامال میکنند و استخوانهای سینه پدری

تو را نرم و من جگر این اعمال را مشاهده نمایم و جامه طاقت چاک نمایم و خود را

از این غم هلاک نکردم ۞ ای چرخ تا بکی ز جفا داری ای جهان ۞ ای جسم را

پرخسته حزین ۞ تا چند داغ بر دل پر داغدار من ۞ بگذاری ره بهر نامی سراغ من ۞

جز زینبی که نبود همراه غم ۞ آخر بس است جور مکن [illegible] ای چرخ برادرم زبیمار

در کربلا زد و دیگر خون اشکبار ۞ داغ جان [illegible] یاران در بدر ۞ همه گشته چون

سپرد تر بر جگر مقام دویم از روضه رابعه در بیان بیرون رفتن حضرت

امام حسین از مدینه و جنس نمودن صالح جوهری آنحضرت را هر شب که از زنان شنید

عالم نعره رفته بود و حضرت امیرالمؤمنین ع با خود برده بود و چنین در آن وقت

خورد سال بودند مرویست که سن حضرت امام حسین سه سال بود از خانه بیرون امده و به
بستان و نخلستان مدینه افتاده بتضرع و زاری و ناله و بیقراری میفرمود و سر میشوریده ناگاه
یهودی که صالح گفتندی از انجا میگذشت نظرش بدان شمس جهان افروز افتاد خرقی
مهر نور روز افتاد و بسر خود رو بهل خرق لقائش * چنان کردش که گرد و خاک پایش [illegible]
صالح ان زینت عرش آسمان را بخانه برد و در جای پنهان ساخت و چون از وقت بیرون
رفتن آن حضرت نصف روز گذشت دیگر نه معاودت نمود اهل خانه آن قیامت
بدر آمد مرویست که هفتاد مرتبه بدر خانه آمد و باز گشت و کسی ندید که او [illegible]
فلک امامت فرستاد آخر للامر لابد ناچار روی بامام حسن نمود و فرمود که یا مهجة
قلبی و یا ثمرة فؤادی ای [illegible] مادر بر خیز و برادر خود را طلب نما که دیگر تاب مفارقت
او را ندارم حضرت امام حسن برخاست و از مدینه بیرون آمد و گرد نخلستان و بستان
مدینه میگشت و میگفت که اخی یا حسین بن علی و یا قرة عینی این انت ای برادرم
ای حسین ای نور دیده مصطفی نور چشمان سید ثقلین در کجایی تو ای یوسف
مصر یعقوب کنعان * چرا از دیده ام گشتی تو پنهان * بیا ای مهر برج فر زهرا مادر *
حزین مادر فگار اندر زهر * برادر را ببین با آه و افغان * غمین از هجر نالان دل بریان *
چرا از خود براندی ز غصه غمناک * ز ما برتافتی ای مهر افلاک * برادر جان شرمنکر کجایی

کن با ما تو ترک آشنایی * مهل هجران کشی از مهربان برادر * بیا یکلحظه بنگر سوی مادر *
ببین کز هجر چون باشد مشوش * قرارش چون روی آتش * ناگاه در ان اثنا
آهوی پیدا شد حضرت امام حسن متوجه ان آهو گردید و فرمود که یا ظبی
هل رأیت حسینا اخی ای آهو آیا حسین برادرم را دیدی آن آهو بقدرت
الهی و برکت حضرت رسالت پناه بسخن آمد و عرض کرد که یا حبیب نور
عین المصطفی و سرور قلب المرتضی و مهجة الزهراء ای حسن ای
نور دیده پیغمبر و ای سرور سینه زهرا و حیدر حسین برادرت را صالح بن رقعه یهودی
گرفته و بخانه خود پنهان ساخته چون حضرت امام حسن چون این سخن از ان آهو
شنید بدر خانه صالح بن رقعه آمد و آواز داد صالح از خانه بیرون آمد حضرت
فرمود که ای صالح برادرم حسین از خانه بیرون آور و بمن بسپار و الا بمادرم
گویم که بیک دعای سحرگاهی از حق تعالی مسئلت نماید که یک یهودی در روی زمین
باقی نماند و صالح از حسن بلاغت کلام آنحضرت متعجب شده عرض کرد که یا صبی من
امک ای کودک مادر تو کیست حضرت فرمود امی زهرا بنت محمد المصطفی
مادرم زهرای ارض ممکنات * ثمر بخش گل از جمله کاینات * شمع بزم افروز این مینا سپهر *
از نسب او زاده پیغمبرات * از حسب آنکه بزم حیدرات * از شرف زینت ده عرش برین *

از جان ما نرسی رب العالمین ٭ فاطمه نامش خداوند کریم ٭ دوستانش کرده آزاد از جحیم ٭
ای صالح مادر من زهرا دختر سید انبیاء و واسطه ایجاد ممکنات و در صدف بحر خلاصه
موجودات عقد و فلک عصمت و طهارت و در سماء عزت و جلالت و نقطه
دایره مناقب و مفاخر و لمعه انوار محمدیه و ماه آسمان طینت و جودش از سبب بهشت
سرشته نام نامیش آزادی است عاصی نوشته مادر ائمه سادات و مجمع البحرین
کمالات و سعادات یعنی بتول عذرا و فاطمه زهراء صالح کرد که مادر تو شناختم
پدر تو را بیان فرما که پدر تو کیست حضرت امام حسن عرض نمود که پدرم نظم
آنکه با شمشاد و پیکر دکار ٭ شیر یزدان قدرت پروردگار ٭ آنکه کرده خالق انسان و جان ٭
زیر فرمانش زمین و آسمان ٭ دست چشمکش ازام یزل ٭ کرده منسوب خدا از ازل ٭
بحر امکان قطره از جوی او ٭ سوره والشمس وصف روی او ٭ آنکه ماه قدر بخش از صفات ٭
جبرئیل و احمد و قرآن ذات ٭ من حکیم وصف اعلی نبار ٭ این کتاب بی حرج جلالت از هزار ٭
حافظ دنیا شفیع والسین ٭ شد علی نامش امیر المؤمنین ٭ مظهر العجائب مظهر الغرائب
و سرور غالب امام المشارق والمغارب شیر یزدان و شاه مردان و ای شمشیر جهاد
کننده در میدان و بدون نیزه حمله کننده بر اهل عدوان و به دو قبله نماز گذارنده
با سید آخر الزمان و فدا کننده جان در راه سید انس و جان و اعلم ثقلین و آخر

کونین نور بصر

کونین نور بستان زهرا یعنی علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین ٭ صالح عرض کرد پدرت شناختم
بفرما که جدت کیست حضرت امام حسن فرمود نظم جدم از خدای پدید در جهان ٭
احمد است او خاتم پیغمبران ٭ شاه پیغمبران است انقدم ٭ عارف سر نهان است امام ٭
عالم امکان بفرمان وی بند ٭ انبیا جمله ثنا خوان وی اند ٭ و فرمی از شرح اموالش خدا ٭
کرده بر پا این سپهر نیلگون را ٭ از صراق تا حجاب آفرین ٭ جلگی او را حجاب آمد یقین ٭
سر قرآن شرح اخلاقش بدان ٭ سوره طه تو در قرآن بخوان ٭ محو کفر و مد اسلام از وی است ٭
نور لهای محبان از وی است ٭ زان جهه گشته الله در زمین ٭ در سما محمود و نام عرش برین ٭
در شب معراج حق خواندش امین ٭ زانکه بود هم از رب العالمین ٭ که جدم را رسید
از صدف شرف خلیل و میوه ایست از شجر بوستان اسماعیل و نور الوجه
ایست از مصابیح جمیل و معدن انواریست از ذروه عرش جلیل سید کونین
فخر عالمین برگزیده ثقلین و نماز گذارنده قبلتین و قوام ثقلین زینت افزای اهل
مشرقین و مغربین و جد سبطین یعنی که منم حضرت امام حسن برادرم امام
حسین صالح از حسن بلاغت و بیان آن برگزیده عالمیان متعجب و حیران
شد و اشک از دیده های او جاری گردید و زنگ کفر از دل او بیرون
رفت عرض کرد که ای نور دیده مصطفی و گل حدیقه مرتضی و سرور سینه

حضرت زهرا پیش از آنکه برادرت را بنزد سپارم کلمهٔ شهادت را بنر
بفرما تا از مضیق ضلالت و کفر بیرون آمده حضرت امام حسن ایمان را ابراز
عرضه داشت صالح از روی اخلاص مسلمان شد و بخانه رفت حضرت امام
حسین را بیرون آورد و دست او را بدست امام حسن داد و طبقی از زر سرخ
و سفید آورد و بر سر وی نثار کرد شاهزاده دست برادر را گرفت از انجا بنزد
و اما حضرت فاطمه علیها السلام **نظم** نشسته بر سر ره دیده همیشه براه ٭
دو دیدهای پر از اشک و سینه پر آه ٭ گهی بناله چنین گفت با دل پرشین ٭ کی ای
ای بفدای پسرت امام حسین ٭ گهی ز فرقت تشنه بناله شد همدست ٭ روانه
بمرگ آتش هجر خرم رست بدست ٭ که تا که از افق چرخ مهر شد پیدا ٭ بنزد مو حسن
با چنین مه سیما ٭ از دیدن او دو دیدگان آن سیدهٔ زنان را آرام بهر سید چون روز
دیگر شد حضرت صالح هفتاد نفر از قوم او ایمان آوردند و با و شهادتین
بزبان جاری ساخته حضرت فاطمه آمدند صالح روی و محاسن خود را بر خاک آستان
فاطمه زهرا بمالید و میگفت ای دختر خاتم پیغمبران بد کردم و خطای عظیم
نمودم که سر در سینهٔ تو را آزردم و از کردهٔ خود پشیمانم و از کفر برآمدم
و قبول اسلام نمودم عرض آن دارم که از تقصیرات من و اهل بیت من

درگذری حضرت

درگذری حضرت فاطمه فرمود که من بقدر حصهٔ خود از تقصیرات تو درگذشتم لیکن
چون فرزند شیرخوار و جگرگوشهٔ ما را رنجانیدی عذر از آنحضرت باید خواست صالح عزم کرد
تا حضرت رسول الله امیر مومنان بمدینه آیند بخدمت امیر المؤمنین علی رفت و صورت
حال را بعرض رسانید آنحضرت فرمود که ای صالح از تو راضی شدم لیکن چون نور دیده
کان سیدهٔ عالمیان و جگرگوشهٔ زبدهٔ آدمیان است گلبن از گلستان رسالت [illegible]
از بوستان جلالت باید بخدمت سیدهٔ عالم روی و از او عذر خواهی نوبتی صالح
گریان و سینه بر آتش از حسرت بریان بخدمت سیدهٔ عالمیان آمد و عرض کرد یا سیده
المرسلین خطا کردم و با جگرگوشهٔ تو جفا نمودم و او را بیازردم اینک شما و پدر و مادرش کما نه
بردم لیکن چون یافته ام خطا کرده ام نادم و پشیمان شده ام و از دار الجهل کفر عبور
و بدار الخیرهٔ اسلام داخل گردیدم تا چه شود که از خطای من درگذری و این مستمند را
رحم کنی سیده زنان فرمود ای صالح من از تو خوشنود شدم لیکن چون تو **نظم**
زینت عرش عظیم کربلاست ٭ باعث ایجاد جمله سموات ٭ حق تعالی برگزیده از ازل ٭ نور او گرچه همه شمس
نور او را داده در این نه سپهر ٭ خوانده از خود فرزندش چو ماه و مهر ٭ برگزیدهٔ پروردگار عالمیان است
باید از تو خوشنود شود صالح بیچاره که این را شنید رو بصحرا نهاد و ناله های زار از جگر
پر درد و سینهٔ فگار بر آورد و سیلاب سرشک حسرتش از جبین مهوشش جاری گردید

میگفت که بار خدایا بد کردم و حال خود را تباه نمودم فرزند پیغمبر تو را بیچاره کانه بردم بر
دکار را مرا رحم واز کن تا آن من درگذرد و مفسده روز آن بیچاره را بنهایت بگریست
نداشت بر دامن صحرا بریخت چون روز هجدهم شد حضرت روح الامین فرود آمد
و گفت که ای سید عالم حضرت قدس تو را سلام میرساند بعد از سلام میفرماید که آن
بیچاره را باز خوان که ما توبه او را قبول نمودیم و از تقصیرات او درگذشتیم و نام او را
در دیوان دوستان ثبت فرمودیم حضرت رسول کس فرستاد و صالح را طلبید
و او را بشارت بخشش و آمرزش داد **مؤلف گوید** که ای شیعه در این معنی تأمل کن که کافری
همین حیان را که خانه برد و هیچ اذیت دیگری بار نرسانید سخن بدی بار نگفت
و طپانچه بر روی او نزد و مالش را غارت نکرد و زینب و سایر خواهران و دختران او را
اسیر ننمود و بر جهاز بی جهاز اهل بیتش ننشانید و بدن مبارکش را برهنه نکرد و گوش
فاطمه اش را بجهة گوشواره پاره ننمود آنحضرت را هم پشیمان گشته بتوبه خود ایمان
آورده و با وجود این همه بایستی فزع و زاری نماید تا حق تعالی از تقصیرات او بگذرد پس
این ستمکاران بدبخت که با تیغ بیدریغ سر او را گوسفند وار بریدند و خنجر در دو تن
از فرزندان و یاوران او را بضرب خنجر و نیزه و شمشیر پاره پاره کردند و سرهای ایشان را
بر نیزه ها کردند و دیار بدیار گردانیدند و اهل بیت او را که پرده گیان سرادق عصمت

عصمت و طهارت بودند بر شتران برهنه سوار کردند و باسیری بردند آیا چگونه خواهد بود حال
ایشان **مؤلف گوید** از روضه رائحه در بیان لباس آوردن رضوان خازن جنان
از برای حسنین از بهشت برین مرویست که از حضرت امام رضا روایت میکنند
که آنحضرت فرمودند که حسنین صلعم در ایام عیدی برهنه بودند و در خدمت فاطمه زهرا عرض
کردند که ای مادر اطفالهای عرب که در مدینه هستند همه لباسهای عیدی پوشیده
اند و زینت کرده اند مگر ما آیا چه در نظر داری در این ایام عید آیا ما را زینت
نمیکنی بلباسهای نو آیا ما برهنه نشینیم همچنانکه میبینی آیا در مهربانی حضرت فاطمه زهرا فرمود
که ای نور دیدگان رختهای شما در نزد خیاط است چون لباس شما را دوخته بیاورد
من شما را زینت خواهم نمود در روز عید فطر و آن مخدره خوشنودی خاطر ایشان
بود چون شب عید در رسید باز بوالده خود تکرار کلام سابق نمودند که امشب
شب عید است لباس ما کجا است حضرت فاطمه از روی شفقت مادری گریان
گردید **نظم** سرشک از دیده چون ابر بهاری ✿ ببارید چنان فرمود جاری ✿ چه از گوهر عقد
بگشود ✿ ز روی مهربانی باز فرمود ✿ که ای جانان خاطر خود شاد دارید که چون
جامه‌های شما را بیاورد من شما را زینت فرمایم ان شاء الله تعالی پس آن برگزیدگان
رب ودود بخواب رفتند و در شب عید چون پاسی از شب گذشت **نظم** چه روز

چو زهرا بدیده خواب * بدر او از رق الباب آمد * ز خواب خود ایشان برخاست فرمود *
که بود آنکس که در ق الباب نمود * جواب آمد که ای زهرای ازهر * منم خیاط که بهر برم در
که از خلوت سرای قرب باری * چنان حضرت پروردگاری * برای پور تو خلعت بصد ذوق *
لباس عید آوردم بصد ذوق * پس آن حضرت در را گشود ناگاه دید مردیست مهیب
دیگر بر و مندیل بسته با آنحضرت داد و رفت چون آنحضرت داخل خانه شد وآن
مندیل را گشود پس دید که دو پیراهن و دو دراعه و دو زیر جامه و دو رداء و دو عمامه
و دو خفتان در آن مندیل است آنحضرت خوشحال چون حسنین از خواب
راحت بیدار شدند لباسها را حضرت فاطمه بایشان پوشانید و ایشان را زینت
فرمود ایشان را در صبح عید روانه بخدمت سید عالم نمود چون رسول خدا از نظر
بر نور دیدگان نمود ... فرمود مبارکباد عید بر ایشان فرمود
و ایشان را بر دوش مبارک خود سوار نمود و روانه شد بسوی منزل فاطمه و با آنحضرت
فرمود که ایا خیاط را که لباس عیدی حسنین آورد میشناسی فاطمه عرض کرد که نه
والله نمیشناسم او را و جامه را در نزد خیاط نمیشناسم خدا و رسول داناتر حضرت
رسول فرمود که یا فاطمه آن مرد خیاط نبود **نظم** بود او خازن رضوان جنان * کز پی امر
خداوند جهان * چون نمود دست جامه عیدی و زین * بهر فرزندت حسن و هم حسین *

استاد نکوکار

امر شد از کردگار لایزال * سوی رضوان خازن عز و جلال * باش که خازن جنات ما *
فاطمه آن خط طاعات ما * بهر زینت های فرزندان خویش * گشته و از بس سرگردان پریش *
از غم او قدسیان عرش پاک * میکنند از شور غم خود را هلاک * از رز و تعجیل آن بهر خدا *
بر لباس عیدی آن طفلکان * این خبر داده به تحکیم الامین * جبرئیل از نزد رب العالمین *
در روایت عوالم العلوم است که حسنین در ایام لا عید بخدمت جده خود آمده عرض کردند
که یا جداه امروز روز عید است و اطفال عرب همگی جامه های الوان پوشیده اند
وه جامه نو نداریم از این جهة مادر ما را بنزد شما فرستاده است حضرت رسول
چون این سخن را شنید گریان شد چون جامه که لایق ایشان باشد در نزد آنحضرت
نبود دگر قلب ایشان و فاطمه بر آنحضرت دشوار بود پس دست دعا بدرگاه حق تعالی
بلند نمود و عرض کرد که الهی اجبر قلبهما و قلب امهما خداوندا اول فرزندان
مرا و دلهای ایشان را شکن ناگاه جبرئیل نازل گردید و با او دو حله سفید از حلل
بهشت حضرت رسول مسرور گشت و فرمود که ای سیدی شباب اهل الجنة بگیرید
و جامه های خود را که خیاط قدرت دوخته باندازه قامت شما بپوشید چون حسنین
آن جامه ها را سفید دیدند عرض کردند که یا جداه اطفال عرب جامه های رنگارنگ دارند
و ما را نیز میل بجامه های سفید نیست و الوان جامه ها را میخواهیم حضرت رسول علیه

ساعتی متفکر بود در امر ایشان پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد دیده تو روشن باد که صباغ
بقدرت این جامه‌ها را بهر رنگی که نور دیده کان تو بخواهند رنگ میکند و دل ایشان را
مسرور میگرداند پس امر فرمود تا حاضر ساختند ابریقی چون آوردند جبرئیل عرض کرد که
یا رسول الله من آب میریزم و شما جامه‌ها را بمالید که هر رنگی که ایشان خواهش نمایند چنان
میشود پس حضرت رسول صلعم اول جامه حضرت امام حسن را در دست مبارک
گرفت و جبرئیل آب میریخت حضرت فرمود که یا قره عینی یا حسن چه رنگ
میخواهی جامه خود را حضرت امام حسن عرض کرد که یا جدا فداک یا ابی
تو ای قائم قرب باری بفرمان خدای احمد داور بارض عالم امکان سراسر بدان گر
زنگها نگو شامل مرا برنگ سبزی باشد مایل پس حضرت رسول دست مبارک
بران جامه کشید بقدرت خدای عز و جل مانند زبرجد سبز آن جامه رنگ کرده
و حضرت رسول صلعم اورا بحضرت امام حسن داد و جامه حضرت امام حسین را گرفت
و در طشت نهاد جبرئیل شروع کرد بآب ریختن و حضرت رسول صلعم ید مبارک بجانب
امام حسین نمود در آن وقت حضرت امام حسین پنج سال داشت فرمود ای قره
العین من تو جامه خود را چه رنگ میخواهی حضرت امام بجد بزرگوار خود عرض نمود
که ای جد مکرم باری تعال ای ایمن سرهای لایزال بدو نیم جامه سرخ دست

بحق

بحق حق بهمه ذرات تو میس من در جمه ازان جهان زنگ سرخ است ای رسول ان زمان
پس حضرت رسول الله دست مبارک بر آن جامه کشید مانند لعل سرخ رنگ
گردید حضرت امام حسین او را پوشید و حضرت رسول چون ایشان را مسرور دید
خوشحال گردید فرمود که ای جانان جد بسوی مادر خود روید فرحان مسرور ایشان
پس ان دو نهال ریاض مصطفی روانه خدمت مادر گردیدند و چون جبرئیل حواس ایشان
ایشان را از رنگها دید و لباس سبز را در بر امام حسن و سرخ در بر حضرت امام حسین
مشاهده نمود شروع کرد بگریستن حضرت رسول فرمود یا اخی جبرئیل مشکل
این روز که فرزندان من خوشحال و مسرورند تو گریه میکنی قسم میدهم ترا بخدا که ترا
سبب گریستن چیست جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اما اختیار نمودن رنگ سبز
را بدانکه **نظم** پس از تو آل شد الک از حرارت سم شهید گردد این نور دیده از زهر سم
رفت مرگ شود رنگ تا زیبا حسن برنگ تیره زبرجد بنقام سبزچمن نباشد دش
بجز از این قصه دیگر بطشت سرد ازان خون پارهای جگر و اما اختیار نمودن
امام حسین ع رنگ سرخ را بدانکه زبعد فرقت الیم در زمین و زمان بکربلا کشش نمایند
مردم کوفان که تا امامت کنند بصدق ... کنند هدایت ایشان بسوی عیار
چه در نهند سر دین از حجاز سوی عراق بزرگ در که جنگ القوم از طریق نفاق

نهند اسپی پس پا کشند زکین ٭ حسین که زار زد لشکر شه دین ٭ بنصب تیر سنان و گرز و خنجر
کنند جمله جراحات هاشمی را سر ٭ نیابد آن شه دین یاوری در آن میدان ٭ ز دوستان زر بس که بیجان ایمان
نصیحت آنچه بان قوم بی حیا گوید ٭ برای زن و فرزند عذر چاره میجوید ٭ جواب آن شه دین جز خدنگ کاری نیست
بجز شهید شدن حکم غیر جاری نیست ٭ بغیر تیغ جفا خوردش چه غمخواری ٭ ز خون لخت جگرش قبای گلناری
از آنچه شد تن او جامه های گلنار رنگ ٭ نشان خاطر او سرخ نام حورای رنگ ٭

چون حضرت رسول این کلام را از جبرئیل شنید گریان گردید و خاطر شریف محزون
شد ٭ موتقه کوفه شیعه تا آخر بیان که حضرت رسول از شنیدن خبر شهادت
امام حسین محزون میشد آیا چه بود حال رسول الله اگر در کربلا میبود و میدید که آنحضرت
علی اصغر را بر دست دارد و حرمله بن کاهل تیر سه شاخ بجانب آنحضرت افکند که
آن طفل معصوم را شهید نمود و آن تیر از آن طفل در گذشت و بر بازوی آن امام
مظلوم آمد و او را مجروح کرد و میدید که آنحضرت از درد الجراح بر زمین کربلا افتاده
و زرعه بن شریک شمشیری بر دست چپ آنحضرت زد ظالم دیگر شمشیری بر دوش مبارک
آنحضرت زد و میدید که بجهت برآوردن انگشتر که در دست آنحضرت بود ملعونی
انگشت مبارک آنحضرت را قطع میکند و میدید که جمال لعین بطمع بند زیر جامه
در پشت آنحضرت را بشمشیر پاره جدا میکند و میدید بجهت خوشنودی ابن زیاد اسب

کین بر بدن امام میان بجا زند ٭ که کس نتواند شنیدش یا رب زاهلبیت آه
زدیدش کاری را تا آنکه شمارد بروزگار داغ غمی که آمده بر زینب فگار
صد ضرب آه ناله و اندوه بر زینب بشد شهید تیغ ستم حضرت حسین خونین جگر شد
از غم او جرح بر ستیز باقیست بر غم آتش بار بر سنجر و سعیم الدین ظلم

از روضه خامسه مقام اول   از روضه خامسه در بیان خطبه و اشعار عربیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم یا من اجل مصیبتنا بمصیبة خلیله و ابن
خلیله و قتیله و ابن قتیله المجاهد فی سبیله بنفسه و ولده
و عشیرته و قبیلته الذی قبض علی اشرف ما قبض علیه الاولیاء
و مضی علیه الاحدثون والبالیون الذی اقشعرت له
اظلة العرش و بکت علیه کل ما فی السطح والفرش ابن ا
لنا ذات النقباء و خامس اصحاب العباء مولانا ابی
عبد الله و نقدسک اللهم یا من احل و ذبحنا علی
من سفک دمه و ابیح نهب حرمه و قهره و خفف
صدره و استبیح حرمه و ذبح فطیمه و سبی اهله و نهب ماله

وكان يتقلب يميناً وشمالاً ويتجرع من الغصص اهوالاً لا يرد
جواباً ولا يستطيع سؤالاً الغريب عن الاوطان والبعيد عن
الاخوان والشهيد اللهفان والمرتضع من ثدي الايمان وا
لمجدل على الرمضاء ظمآن وهو للحق امين وللخلق امان
ابن الاشراف النجباء سيدنا ابي عبد الله آه آه ثم آه وا
محنتاه اشكو اليك اللهم يا من اثقل بليتنا على من فاضت
عليه عبرات الورى ولم اسكن عليه زفرات من دون
السدرة الى الثرى مسلوب الثياب معفراً بالتراب قد
انقطع من نوائبه ودولته واجتز راسه من جسده الذي
صرع بمصرعه الاسلام وتعطلت الاحكام بقتله الحدود وا
لاحكام واظلمت الليالي والايام والشهور والاعوام وا
نكسفت الشمس والقمر واحتبس الغيث والمطر وا
لعرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء وشمل البلاء
واختلف الاهواء وفجع به الرسول وازعجت البتول و
طاشت العقول ابن المباهين السعداء والاطيبين النجباء

مولانا

مولانا ابي عبد الله آه آه ثم آه وا اسفاه يا مولاي يا
حجة الله على اهل الدنيا وخامس اصحاب الكساء ويا سراج
العترة الباكية وقرين المصيبة الراتبة فقتلت صلى الله
عليك مسموماً واصبح رسول الله بك موتوراً واصبح كئيباً
بفقدك محزوناً   هلا بكيت على الحسين واهله   هلا بكيت
لمن بكاه محمد آيا نخواهم گريست بر ياران اهل بيت و هواداران او در
خواهم گريست كه برگشته شد كه پيغمبر خدا در عزايش گريان و سينه بريان گرديد در اين
مقام گرباشيخ قطب العارفين الشيخ احمد بن زين الدين اطلاع يافته كه با دل بريان
و جگر سوزان ذكر ميفرمايد كه   على جيش ماكن يا آل مقيم   نعي ز فرسادات جلال
يعني در جشنگه بوديم با دل صد پاره از غم هر جا كه ماه محرم در رسيدن جز مرگ آقايان ما را
از براي ما آورد   وان لهم في كربلاء معرساً يطالب بالدمع المماج
باللدم و خبر آورد كه ايشان در صحراي كربلا خيمه زده اند و بار انداخته اند و بايد بايشان
گريست باشك چشمي كه ممزوج بخون باشد   سمعت لعاشوراء ولعنة
لهم سقطنا لفرط الحزن كاسات علقم   شنيده ام از اخبار عظيمه
چند از ايشان كه انها هرگز از گوشها بيرون نميرود و جهان خبرهاست كه شنيده

کویا چشانیده است بشیعیان ما را از بسیاری حزن واندوه هر روز هزار کاسه زهر
تقطع قلبی من تصور حالهم ولم یجدنی نوحی لهم وبکائی
پاره پاره شده است دل ما از تصور نمودن حال ایشان و هر قدر که برایشان گریه و نوحه
میکنیم چاره نمیشود فوالله ما اشفیت قلبی وانتی علی الجانی
حزنی لهم متضرم پس بدانید که ما این دل غمناک خود را هر چند گریه و زاری کردیم
شفا نداریم و ما تا وقت مرگ از غم ایشان پاره پاره میشویم وان لم اکن شفی
القلیل فاننی انی تشورا فیهم من نرجم انقام خدو السلطا
والی دم ما کهم بخافقة جال لکل مسموم واگر ما علاج دل سوخته
خود را نکردیم در این ایام پس امیدواریم که در خدمت صاحب الامر ع و ولی الدم
این امام مظلوم است ما را زنده گردانند که دل خود را خنک گردانیم بشمشیر زدن
بر روی دشمنان خدا با آن مومنانی که عمامه بسته اند و در خدمت آنحضرت ایستاده
اند در خدمت گذاری **مقام دویم** از روضه خامسه در بیان فضیلت گریستن بر زیارت
حضرت امام حسین ع ولعن بر قاتلان آنحضرت است و از ریان بن شبیب
مرویست که در روز اول محرم وارد شدم بر آقای خود حضرت علی بن موسی الرضا
آنحضرت پس فرمود که ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین ع که تا اشکهای تو بر صورت

زاری کرده حق پس جمیع گناهان تو را بیامرزد ای پسر شبیب اگر خواهی که خدا را ملاقات
و هیچ گناهی بر تو باقی نماند پس زیارت کن حضرت امام حسین ع را ای پسر شبیب
اگر خواهی در غرفات عالیه بهشت با پیغمبران ساکن شوی پس لعنت کن قاتلان
حسین را ای پسر شبیب اگر خواهی که مثل ثواب شهداء کربلا داشته باشی پس هر زمان
که بخاطر آوری آنحضرت را و شهداء آنحضرت را بگو که یا لیتنی کنت معهم فافوز
فوزا عظیما یعنی ای کاش میبودم با ایشان پس رستگار میشدم رستگاری بزرگ
بواسطه موافقت در جان فشانی با ایشان در بعضی از کتب معتبره مسطور است که روزی
اعرابی وارد مدینه شد و پرسید که کیست خلیفه رسول الله او را بابوبکر نشان دادند
چون نزد او آمد پرسید که توئی خلیفه رسول گفت که بلی چه میخواهی که بر سر او نشسته
ام مطلب را بگو اعرابی گفت ای ابوبکر من خوابی دیده ام وصی رسول کسی است
که کرده خواب من جهت او تعبیر نماید ابوبکر لعین گفت که من از غیب خبر ندارم
ولکن هدایت نمایم تو را بعمر ای اعرابی نزد عمر رفته بیان مطلب کرد آن لعین
گفت که منهم ندانم نزد عثمان رو که کاتب وحی او بوده چون اعرابی نزد آن لعین
رفت همان سوال نمود آن لعین گفت که من ندانم برو نزد علی ابن ابیطالب
امیر المومنین اعرابی بخدمت آن سید عرب و عجم آمد آنحضرت او را بحول آنحضرت

امام حسین نمود حضرت امام حسین ع از بطن هر طفل انور گفت که مرا استر از او تشخیص میکنی
حضرت فرمود که برو او را عالم خواهی یافت چون اعرابی نزد سید مظلومان
حضرت امام حسین ع آمد آنحضرت فرمود ای اعرابی آمده از ما سؤال کنی
که چه خواب دیده و تعبیران چیست عرض کرد که یا حضرت سید الشهدا فرمود
که تو از اهل عراقی عرض کرد بلی فرمود که تو در خواب دیدی که ستاره در کمال
نور و ضیاء و فیض و بهاء از آسمان بزمین شبی در کنار فرات فرود آمد و در میانه
دریای خون غرق شد عرض کرد بلی چنین در خواب دیدم فرمود منم آن
ستاره آسمان علم و امامت که در زمین شام شهید خواهم شد بر تیغ اهل
بغی و عدوان و با جگر تشنه و بدن خسته و در دریای خون غرق خواهم شد
و در خون خود دست و پا خواهم زد تا بلقاء پروردگار خود فایض گردم
صفه غم بار شد بر باب ولایت صفه زن ؛ طوطی غم بر ریاض نغمه آمد ناله زن ؛ مرغ آه از سینه
احباب شد آتش فشان ؛ سیل خون از صفحه رخسار آمد خیمه زن ؛ تا تن پاک حسین را از کین
در خون پامال ؛ خواهران آتش بر خرابه پرده زن ؛ اختلاف چهار عنصر انقلاب سپهر
زین جهت شد کی آتش الهام مر وزن ؛ مقام سیم از روضه خامسه در بیان آنکه دور
از ده دست رو و زبان راه خدا قطع گردید اول دستیکه در راه خدا قطع شد دست

ضعیفه

ضعیفه بود که دست برنجن خود را در راه خدا داد و کیفیت آن اینست که فقیر مؤمنی در شهر
بغداد در کوچها طلب نفقه قوت میفرمود که عبورش بدر خانه ای افتاد و فریاد نمود که ای صاحب
منزل آیا در محبت محمد و علی چیزی بمن میدهی که ناگاه زن صاحب خانه که مثل آن دیده
ندیده است آمد و گفت ای سائل من بجز این دست برنجن ندارم بگیر این را کرامت
محمد و علی سائل آن را گرفته و رفت و آن زن شوهری بود که دشمن محمد و اهل بیت
و آل طاهرین او بود آمد و بر واقعه مطلع شد بضعیفه گفت وای بر تو که بود آن کس
که گوشوار خود را بآن دادی گفت که سائلی بود که از محبت محمد و علی چیزی از من
خواست گوشوار خود را بآن دادم آن لعین بغضب آمده و شمشیر دست آن زن
صالحه مؤمنه را از بازو قطع نمود و آن زن بیهوش گشته و چون بهوش آمد آن لعین
از غضب او را طلاق گفته و از خانه خود بیرون کرد و چون عده آن زن
صالحه منقضی گردید بخود گفت که با این لعین در یک شهر نمی مانم از شهر بیرون
آمده بکنار دجله فرات بکشتی نشسته و روانه بصره شد و چون داخل بصره
گشت داخل خانه پیره زنی گردید و با دل پر صبر تا آنکه مرد تاجری صاحب جمال
و ثروت و مالداری داخل خانه آن پیره زن گردید و با آن زن گفت که زن
صالحه نیکو جمال از برای من بخری آن زن گفت چنین زنی که تو میخواهی من

سراغ دارم لکن یک عیب دارد گفت چیست آن عیب گفت یک دستش مقطوع است
تاجر گفت اگر سایر اوصاف آراسته است این عیب سهل است قبول نموده بزن
گری گفت که یک دست طلا از برای او لباس زر و بعد از ساختن مجلس آراست و آن
زن را بعقد خود در آورده و چون لیلة الزفاف شد که در منزل آن زن در آید
آن زن با او گفت با او گفت که محمد و علی را دوست داری مرد گفت بلی قسم بخدا
که من دوستان ایشان را نیز دوست میدارم زن گفت ترا بحق ایشان
قسم میدهم که ساعتی از منزل خود بیرون رو و بعد بیا چون مرد بیرون رفت
زن آن دست طلا را بدست دیگر گرفته و دستهای خود را بسوی آسمان بلند
کرد و سر را بآسمان کرده و گفت الهی و سیدی انت عالم بکل
الصدور و بحالی و تعلم ان یدی ما قطعت الا فی حب
محمد و علی و اهلبیته وهم احب خلقک الیک و اعزهم
لدیک فاسئلک و بحقهم ان ترد یدی علی انک علی
کل شی قدیر چون این گفت آن زن را خواب در ربود پس در خواب
دید محمد و علی را دید که رسول خدا با امیر المومنین فرمود که یا علی دست
این ضعیفه را در راه محبت ما قطع نموده اند از حق تعالی سوال نما که دست

اولا بدو کرامت

بد و کرامت فرما بحالت اول زیرا که از برای تو نزد خدای تعالی جاه عظیم و شفاعت مقبوله
پس امیر المومنین نزد من آمد و آن کف را نزد دست گذارد و دو رکعت نماز کرد و گفت
الهی انت تعلم ان هذا الکف ما قطع الا فی محبتنا بار خدایا میدانی
که این دست قطع نشده است مگر در راه محبت ما پس سوال میکنم که تو را برگردان دست
این زن را بسوی او انک علی کل شی قدیر آن زن گوید که پس هراسان از خواب
بیدار شدم و دیدم که دست من بحالت اول شده است بیت اگر دست علی دست
خدا نیست چرا دست دگر مشکل گشا نیست پس بیدار شدم چون شوهرم داخل خانه
شد چون دستم را صحیح دید تعجب نمود و بمن گفت که دست ترا بسوی تو که برگردانیده
گفتم همان که دستم را بجهت دزدی و زنا قطع نکرده بودند بلکه بدوستی محمد و آل محمد قطع
کرده بودند پس قصه را نقل نمودم چون مرد کلام مرا شنید گفت الله اکبر الان یقین کردم
حمد میکنم خدای را جمع فرمود میانه من و تو مدتی با هم بودند ناگاه روزی گدائی از در
بکوشش ایشان آمد زن بشوهر گفت این آواز شوهر من میماند که دستم را قطع کرده
بود مرد بدر خانه آمد و گفت فلان کس بغدادی میباشی گفت آری گفت تو صاحب
ثروه و مال بودی چه شد احوال تو مرد قصه را باز گفت و گفت آن زن چون از
خانه بیرون رفت من بافقر مبتلا شدم و خانه من سوخت و هر چه در خانه داشتم

برطرف شد و نجات یافت آنگاه نمرود بدان اهمر گفت آیا رو به خود را هشت سبی گفت
بلی پس روی بزروبه نمرود گفت بار سخن بگوی چون زبان با دهرف نزد گفت والله روبه
من است پس ناچار گفت والله نجویم من سابه ام و گفت زبان باز گشت از برکت علی این
اسطرلاب پس حیرت بدان بدبخت روی نمود و برو در افتاد **دوم** دستی که در راه خدا
قطع شد دست سیاه سارق بود مرویست که سیاهی بخدمت امیر المؤمنین آمد
که من دزدی کرده ام مرا از این گناه پاک گردان و آن حضرت بعد از آنکه سه
مرتبه از آن غلام سیاه شنید که اقرار کرد دست او را قطع نمود پس سیاه رفت در
بین راه میگفت قطع کرد دست مرا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین
و یعسوب الدین و سید الوصیین و باین طریق حضرت را مدح میکرد و حضرت
امام حسن و امام حسین که این را شنیدند به پدر بزرگوار خود آمده و گفتند که سیاهی
در میان راه دیدیم که ترا مدح میکرد حضرت کسی را فرستاد او را برگردانیدند
چون بنزد حضرت آمد آنحضرت با وی فرمود که من دست ترا قطع کردم و تو
مرا مدح میکنی عرض کرد یا امیر المؤمنین تو مرا از گناه پاک ساختی بدرستیکه محبت تو
مخلوط است بگوشت من و استخوان هرگاه عضو عضو مرا قطع کنی دوستی تو از دل من
بیرون نرود پس آنحضرت از برای او دعا کرد و دست بریده را بر موضع خود گذاشت

مانند اول

مانند اول صحیح و سالم شد **سیم چهارم** دستیکه در راه خدا قطع شد دستهای
وهب ابن عبد الله کلبی بود مرویست که چون مادر وهب حضرت امام حسین ع
تنها دید بفرزند خود گفت که ای فرزند ارجمند و ای آرام دل مستمند
ای جگر بند دیده و ای سرور سینه بدرستیکه مرا با تو محبت است که یکدم طاقت فرقت
تو ندارم و دقیقه بار هجران ترا نتوانم کشید لکن نگاه کن فرزند رسول خدا را تنها
شاهده نمود و کسی مددکاری ندارد مظلوم را ببین که از جفای اشقیا چه آمده و ما
و سیرابم از خون خود مرا شیر بخشی دیدی تا شیریکه از پستان من خورده ترا حلال
نمایم **نظم** به بین چنین دل آزرده را در این صحرا که مانده است چنان زار و بیکس و تنها
نه این جگر گوشه رسول خداست نه این غریب بستم شافع صف فرداست
نه این نهال بهار جناب مصطفوی است نه این خدیجه حضرت سرای مرتضوی است
نه این سرادق انوار عرش لولاک است نه این عماری جان کبریای خداست
نه این امیر این جزاین باری است که عرش و فرش سرادق بحکمش جاری است
نه این غریب بفرمان قادر بیچون کند ز فیض تقدیر در جمله اشیاء بگی رواست
که جان و در بدن نگهداری نه کی باشی تو جان عزیز نسپاری بگو که جان
بجسد بچنین چه کار آید حرام باد دگر زندگی نمی شاید وهب چون این کلمات را

از مادر شنید گفت ای مادر مهربان هزار جان من فدای جان حسین و یارانش باد
که این نیم جانی که دارم از فرزند رسول خدا مضایقه ننمایم پس وهب با غلامان و عروس
خود را وداع نمود و با عروس بخدمت امام مظلومان آمدند و عروس از وهب عهد
ستانید که چون قدم در بهشت گذارد روز از آنحضرت استدعا نمود که مرا بخواهران
کرام و اهل بیت ذوی الاحترام بسپار که در حرم محترم در سلک کنیزان و خدمتکاران
دختران فاطمه زهرا باشم زیرا که نقل است که در سراپرده عصمت و طهارت
دست نامحرم بدامان عصمت می نرسد سرور شهیدان با یاران با وفا [illegible]
اثر آن بگریه در آمدند و بعد از قبول عهد وهب طلب اذن جهاد از امام حسین ع خواست
و بمیدان آمد و این رجز را خواند ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف
ترونی و ترون ضربی وحملتی و صولتی فی الحرب ادرک
ثاری بعد ثار صحبی وادفع الکرب امام الکرب لیس
جهادی فی الوغا باللعب پس جماعتی از ان قوم بجهنم فرستاد
و بسوی مادر آمد و گفت ای مادر راضی شدی گفت نه از تو راضی باشم
که در نصرت فرزند فاطمه سعی کردی و راضی شدن من از تو وقتی است که جان خود را
در راه فرزند فاطمه داده در معرکه قتال در میان خاک و خون غلطیده باشی پس وهب

بمیدان کاه

بمیدان کاه آمد بیست و چهار نفر از سواران و دوازده پیاده را بدار البوار جهنم فرستاد
و آنمقدار کوشش نمود که دستهایش قطع نمودند اما پس [illegible] عمود وی بر داشت [illegible]
شد و میگفت فداک ابی و امی قاتل دون الطیبین حرم رسول الله وهب خواست که او را
بخیمه گاه برگرداند دامن او را گرفت و گفت بر نمیگردم تا آنکه کشته شوم با تو چون
حضرت امام حسین ع آن حالت را مشاهده نمود و گفت جزیتم من اهل بیتی
خیرا برگرد بسوی زنان خدا تو را بیامرزد پس برگشت و چون وهب از مرکب افتاد
باز عروس خود را ببالین او رسانید و خون از روی او پاک میکرد و بزبان حال میگفت
خوشا سعادت تو ای سرخ روی در دارین ۲ شهید کوی وفای شهنشه کونین ۲ ز دو دست دادی و
دست از وفای خود کوتاه درین زمان نمودی برو خدا همراه ۲ چون شمر لعین اثر آن را
در بالین وهب دید غلامان خود را گفت که این را بقتل رسانید و آن ولد الزنا عمود
بر سر آن زن زد و او را شهید نمود و این اول زنی بود که در لشکرگاه امام حسین کشته شد
پس ملاعین سر وهب را بردار کردند و بنزد عمر سعد آوردند آن لعین گفت که ما اشد شجاعته
پس امر فرمود که گردن او را زدند و سر مبارک او را بلشکرگاه امام حسین ع
انداختند مادر وهب آن سر را بوسید و آن سر را بلشکرگاه عمر سعد انداخت بر لعینی
خورد و بجهنم واصل نمود پس مادر وهب عمود خیمه را برداشته دو نفر از آن اشقیا

بجهنم فرستاد حضرت امام جان فرمود برگرد ای بابا در دست تو ای فرزند تو در نزد
رسول خدا شهید شدند به دستگیره جهاد مرفوع است پس از آن صالح برگشت و می‌گفت
الهی لا تقطع رجائی | دل از زره ام ای خداوند | ز الطاف حسینی سازم خورسند
کمی نومیدم از رهی از هر | بدانکه پس از آن بسم تکبیر حضرت امام جان علیه السلام فرمود که
تقطع رجاک یا ابن وهب [illegible] دستگیره در راه خدا قطع شد [illegible]
حضرت عباس بود مروت که چون حضرت عباس جناب امام جان را تنها دید طلب
رخصت از امام مظلوم نمود حضرت امام جان چون عباس را عازم میدان دید گریست
گریستن شدیدی و فرمود یا اخی انت صاحب لوائی و اذا مضیت
تفرق عسکری ای برادر تو صاحب لوای منی چون تو به میدان روی لشکر من
متفرق میشود بزبان حال میفرمود نظم برادر جان مرا بار دو دستی | ز رفتن میرود در من
شکستی | تو پشت و قوت روان و قوت جان | مکش از لشکر با طرف داستان | توام دل آری
ترک سفر کن | تو از کف منه جانا حذر کن | پس حضرت عباس شکایت از تشنگی سینه
و اظهار تشنگی از زبان اطفال نمود حضرت امام جان چون او را عازم میدان دید
فرمود که حال عازم میدانی آب بجهت بیکسان حرم طلب کن و بزبان حال
میفرمود کنون که عازم راهی از وفاداری | ز آب دیده تر کن فرات از یاری [illegible]

تو جرعه بر تشنگان اهل حرم | به خیران صغیر اسیر وادی غم | پس حضرت
عباس وداع آن امام مظلوم نمود چون آفتاب قیامت بر آن تشنگان و بان
تا چه [illegible] ان را [illegible] دفاع کافیه فرمود و در مقابله برای امام مظلوم انواع
[illegible] به بخشید پس رجوع نموده به خدمت امام عدم انقطاع آن [illegible]
را بعرض رسانید [illegible] بنصف النهار [illegible] بر آمد [illegible] برکف [illegible]
بجانب فرات [illegible] چهار هزار از آن سنگدلان که موکل آب فرات بودند بر آن
امام مظلوم احاطه نمودند و او را تیرباران کردند و ان شیر بیشه شجاعت
هشتاد نفر از آن قوم را بجهنم واصل نمود و صف لشکر را دریده مرکب را داخل
فرات نمود چون خواست که جرعه از آن آب بیاشامد ان تشنگی امام مظلوم
و اصحاب و اهل بیت او بخاطر آورد و آب [illegible] بر ریخت گویا بزبان
حال میفرمود نظم تو نوشتی آب [illegible] صف محشر عطش گویانی | دعاگو
[illegible] ای [illegible] | نوش آب و باب دیدگان [illegible]
رسانی ای [illegible] از دیده گریانی | پس مشک را پر از آب نموده متوجه
خیمگاه گردید پس آن نامردان از چهار جانب او را احاطه نمودند آن جناب
مشغول محاربه گردید پس زید بن ورقا در کمین آن حضرت نشسته و برداشت.

دیگر نوح ازرق و بر داشت دیگر حکم بن طفیل دست راست آن مظلوم را
راقطع نمود پس آن مظلوم که با آن مظلوم زبان حال مینمود نظم افتاد دست
راست خدایا ز پیکرم بر دامن حسین برسانی دست دیگرم پس شمشیر را
بدست چپ گرفت و مشغول محاربه گردید و این رجز را میخواند والله
ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی وعن امام
صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین و چون از جهاد
ضعف بهم رسانید حکم بن طفیل طائی از درد [illegible] نخله از کمین آنحضرت برآمد
دست چپ آنحضرت را قطع نمود چون حضرت عباس این حال را
مشاهده نمود این شعر را خواند یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری
برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم
یساری فاصلهم یا رب حر النار پس ملعونی عمود آهنین آن مظلوم
ضربتی زد و او را شهید نمود و بروایت دیگر تیری بمشک آنحضرت رسید و آب را
فرو ریخت و تیر دیگر بر سینه آن مظلوم آمد و از اسب در غلطید و حضرت امام
حسین را ندا داد که یا اخا ادرکنی چون آن امام مظلوم بر بالین آن شهید آمد او را
بر آن حال دید نظم با اشک تا بجای پا آه تا بجاه (?) بنهاد رو بر روی او زار زار
دو فرمود که الان

و فرمود که الان انکسر ظهری وقلت حیلتی شکستی از شکستن چون
پشت بازوی زارم نمودی در غریبی از فراق خویش افکارم
عجب داغ منت بر دل داغ هجران برادر جانی که نه دل ماند نه
آه و نه اشک چشم خونبارم پس این اشعار را خواند بغیتم یا
شر قوم ببغیکم وخالفتموا دین النبی محمد اما کان
خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن من نجل النبی المسدد
اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان خیر البریة احمد
لعنتم واخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقد
هفتم و هشتم دستیکه در راه [illegible] قطع شد دستهای شهید جوانانی
هشت که جابالتعش (?) او را قطع نمود بسبب بند زیر جامه و بجای آن اشاره بال
نهم دستیکه در راه خدا قطع شد دست عبد الله الحسن بود مرد ثبت که چون
که چون آنحضرت امام حسین بزر پا در آمد در زمانی که عبد الله الحسن
طفل [illegible] بود دخیره (?) راه چون عم بزرگوار خود را به آن حال مشاهده نمود
از خیمه زنان اهلبیت بیرون رفت و به سرعت تمام خود را به زینب
قتلگاه عم بزرگوار خود رسید زینب خواتین دختر امیر المؤمنین خود را

بعبد الله رسید که او را برگرداند حضرت امام حسین فرمود که احبسه یا اختی
الطفل مظلوم امتناع شدیدی نمود و گفت لا والله لا افارق عمی که قسم
کرد از غم خود مفارقت نمایم گویا بزبان می گفت **نظم** تو جانی چون
توان از جان گذشت ای مهربانی ۞ حرامم باد بی تو جان و تن ای
خسرو خوبان ۞ ندارم تاب هجرانت قسم بر حضرت بیچون ۞ جدا
نتوان گذارم جسم پاکت غرق بحر خون ۞ ناگاه حرمله بن کاهل شمشیر
کشیده روی بحضرت امام حسین آورد چون عبد الله اللعین را با آن گستاخی
مشاهده نمود فرمود که یا بن الخبیثة اتقتل عمی ای ولد الزنا ابا عم بزرگوار
مرا چرا می کشی آن لعین شمشیر را فرود آورد آن طفل مظلوم دست مبارک
بجهت محافظت عم بزرگوار پیش نگاه داشت آن شمشیر بر دست الطفل آمد
و او را قطع نمود تا اینکه [illegible] دست او آویخته گردید پس
آن طفل یا اماه واعماه بر آورد حضرت امام حسین متوجه الطفل شد و او را
بسینه خود چسبانید فرمود که یا بن اخی اصبر علی ما نزل بک
واحتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک الصا
صبر نما الحال تو رسیده است خبر از این داشته باش حق تعالی تو را ملحق سازد

بابای صالحین

بابای صالحین **نظم** چه بر دل شد غم از حد شماره ۞ بجز صبر و تحمل نیست چاره ۞
تامل چاره بیچاره کار است ۞ خدایا رد مکن صابر آگاهست ۞ ناگاه حرمله
بن کاهل لعین تیری بر آن طفل افکنده او را در دامن عم خود شهید نمود ۞ نموده
ای هزاران وادی شوق ۞ نثار شاخ گل جانی ز سر ذوق ۞ روان ز راه غم
با صد ترانه ۞ بفردوس برین کرده آشیانه ۞ لب نا تشنه این غم آخر کار ۞
بعهدهای دگر گردید سرباز ۞ دلا دیگر باش در این زمانی ۞ نما زاری ناکنه
آه و فغانی ۞ دهم دستیکه در راه خدا قطع شد دست قصابی بود که
که کنیزی از قصابی گوشت میخرید و قصاب در معامله بعدل رفتار
نیکرد و کنیز بعرض امیر المؤمنین ۴ رسانید آنحضرت با کنیز پیش دکان قصاب
آمدند آنحضرت زبان بنصیحت با قصاب گشودند و بانصاف و داد
وصیت فرمودند آن بی بصیرت حضرت را نشناخته بی ادبانه
دست یکبار بآنحضرت حرکت نمود و گفت که برو حضرت از
بی ادبی آن بازاری از جا در نیامده و روانه شده رفت پس آن قصاب
را اعلام نمودند که این امیر المؤمنین بود و این حرکت بی ادبانه چه بود
که کردی قصاب چون مطلع شد کارد کشیده دست خود قطع نمود

و به دست دیگر آن دست بریده گرفت و از عقب سر آنحضرت روان شد
و خود را بآنحضرت رسانید و زبان عذر خواهی گشود و آن دست بریده را داد
آورد طلب عفو از گناه خود نمود آن بحر فیض سخا و معدن خزائن اسرار عطا دست
مبارک دراز نمود و آن دست بریده گرفت و بموضع خود گذارده و دعا نمود آن
دست متصل گردید و در روی به بهبودی نهاد که گویا هرگز اثر قطع بر آن راه
نیافته بود **یازدهم اسم** (red) دستیکه در راه خدا قطع شد دستهای جعفر ابن عم
رسول الله صلعم در روز جنگ رایت داشت و چون دست راست او را
قطع نمودند علم را بدست چپ گرفت و چون او را قطع نمودند بر سینه
گرفت و چون او را شهید کردند کافران لعین جسد منور او را بر نیزه
از زمین بلند کردند و بدعای رسول الله حق تعالی دو بال از زمرد باو عطا
نمود که از سر نیزه کافران بسوی جنان پرواز نمود انا لله و انا الیه
راجعون الا لعنة الله علی الظالمین **الروضة السادسة مقام از روضه ششم در** (red)
بیان فضائل رجبیه ت خطبه ١٢٤٠ (red) بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی انزل اولیائه منازل میادین الکرب والبلاء
واحل احبائه بساحة عرصة المحنة والابتلاء ورفع درجاتهم

فی جنات العلی

فی جنات العلی ونصب الویة مراتبهم فی روضات الاعتلاء
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له رب الارض
والسماء وان محمدا عبده ورسوله سید الانبیاء واتقی
الاذکیاء واشرف الاتقیاء فی الحرم والبطحاء وان علیا
ولی الله وسید الاوصیاء المزوج فی السماء بسیدة النساء
ووالد الائمة النجباء رب صل علی زوجته البتول العذراء
الانسیة الحوراء فاطمة الزهراء وعلی ادیب معلم الا
سماء والعارف بخفیات الاشیاء الامام بالحق ابی محمد
الحسن المجتبی وعلی سید المظلومین والشهداء واشرف
المقتولین السعداء الاسیر بایدی الاعداء والقتیل
بسیف الاشقیاء وصاحب الرزیة العظمی ریحانة رسول الله
وثالث شروط لا اله الا الله الحسین المظلوم ابی عبد الله
وعلی بقیة ائمة الاطهار والامناء وسادتنا الاخیار
الکرماء علیهم افضل التحیة واکمل الثناء عظم الله اجورنا
بمصیبة سبط المصطفی وابن المرتضی وفلذة کبد الزهراء

مصيبةٌ ما أعظمها وأعظم رزيتها في الإسلام وأجلّ
بليتها في الأنام مصيبةٌ بكت منها الأرض والسماء وسقطت
منها الطيور في الهواء مصيبةٌ انهدم منها ركن الدين
والخلّ منها عز أولياء الموحدين وصرخت عنها سيدة
نساء العالمين ضجّ عنها فخر الأنبياء والمرسلين فواعجباه
ثم واعجباه من مصيبةٍ أبكوا بها عين الرسول وأحرقوا
بها فؤاد البتول آه آه ثم آه من الأبدان المطروحة
على الأرض البادية آه آه ثم آه من الرؤوس المشهورة
على الرؤوس الأسنة آه آه ثم آه من الأكباد العطشية
آه آه ثم آه واخوتاه ای شیعه بخاطر بیاورید آن زمانی را که
اهلبیت کربلا دختران سینه بریان بر آن حضرت امام حسین
وارد قتلگاه گردیدند و آن جسد پاره پاره را مشاهده نمودند
آیا چه حال داشتند که عزیزان خود را در میان خاک و خون بی غسل
و کفن میدیدند آیا سکینه خاتون چه گذشت در دیدن جسد پدر
بزرگوار خود آیا بر زینب خاتون چه گذشت در دیدن آن حال که

من العيون الباكية آه آه ثم آه من الأخبار الفاجعة

بگو برادر

سکینه بر روی نعش پدر بزرگوار خود افتاد گویا شیخ عارف این
مقام را بخاطر آورده که با جگرسوزان و اشک بر رخساره زبان بزبان
حال زینب خاتون میگوید که آن مظلومه گفت ای برادر جانی ای حسین
كلّم سكينة إنّ للحزن أسكنها ما كان الذليل تحت
المكين الذي الباري ای برادر ای حسین من با فرزند صغیره ات سکینه
خاتون سخنی بگو که گردید سخنی بر روی او نشسته و حزن و اندوه او را
از پا در آورده است وأنت مهما بكت وتليتما لا تجيب في
حجتي يا خيرة الباري و تو ای برادر هر زمانیکه سکینه ات گریان
او را میبوسیدی و میگفتی ای سکینه با این گریه خود دل مرا سوزاندی
جناب زینب خاتون کلامی میفرماید که جگرهای شیعیان خود را پاره
پاره میکند و میگوید هذا ونحن جياع سغب هيم حسرى
عرايا شبايا يا بني كفاد ای برادر بعلاوه این مصیبتها و تعب ما از جهتها
ما گرسنه و تشنه و برهنه ایم و ما حسرت زده و حیران و سرگردانیم و در دست
کفار اسیرانیم يا للرجال ويا للمسلمين معا معاجر يا برى منكم
وأنصار أحمد هدى بعد ما سبيت مكشفات رؤوس عن حماد

وجماعت مسلمانان وای است پیغمبر آخر الزمان وای فرقه مهاجر و انصار وای

تابعان احمد مختار آخر حمیت شما چه شد و اسلام بکجا رفت آخر نه ما نبیره

پیغمبر شمائیم که ما را بر شتران برهنه نشانیده اند و نمی پسندید که ایشان

ما را بعد از پیغمبر بی چادر و مقنعه از برای یزید حرام زاده شراب خور

بی‌دین به بیرند القوم ممنوع شد مگر کجایان ملت نبی یا رب تو آگاهی از حق

اهل بیت حرمت هَذا اجزاءُ رسولِ اللهِ عِندکم جزاءُ نعمائی

لِأهلي سِنادِ آیا این جزای رسول الله بود از شما که گردید و این اجرت

پیغمبری او بود که با وداد دید و آیا سزای نیکیهای او ختی بدی بود که بعمل آوردید

مانند جزا دادن نعمان سنمار را که سنمار رومی بود و استاد بنا و قصری

بسیار خوب از برای نعمان ساخت و آن بسیار خوب رسید که بنا داد

دیگر قصری خوب از برای غیر او بسازد پس بجای آنکه او را اجرت و خلعت دهد

امر نمود که آن بیچاره را از بام قصر زیر انداختند و نظیر آن را این امت

پیدا کردند که استاد کارخانه ازل و بنای بنای همه اشیاء از ذره تا عقل

اول یعنی باعث ایجاد عالم و آن بزرگواریکه مجموع کمالات انبیاء در مسلکی

از بیش کمالات او مانند ذره ایست نسبت بکل عالم یعنی جناب محمدی و داماد

[illegible]

یعنی این بی‌مروتان بی انصاف و آن منافقان وعده خلاف در برابر حسن

اهل بیت او را از بام آنخانه بزیر انداختند و کشتند و استخوانهای ایشان را

درهم شکستند و بشمشیر و غیره آنها را پاره پاره کردند و به سیل طعن و ملک

استهزاء برگرفتند و در پی خرابی آنخانه که آنها برآمدند محکم که بدید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از این شکستها که بارکان

دین رسید نخل بلند او چنان بزبانی زدند طوفان بر آسمان

زغبار زمین رسید یکبارگی جامه در غم گردون به نیل زد چون

این خبر بعیسی گردون نشین رسید گردون خیال و هم غلط کار کان غبار

تا دامن جلال جهان آفرین رسید هست از ملال گرچه بری ذات او در دل هیچ

فَلَعنَةُ اللهِ عَلَیهِم وَ نِعَمِهِم علی الدَّوامِ بِآصالٍ و

لعنت خدای بر ایشان باد و آن لعنت علی الدوام در صبح و پسین از آن

ناح باد مقام دوم از روضه ششم در پیامبر حسنین در نزد جد او رسول از سلمان

فارسی روایت که از برای حضرت رسول طبقی از انگور و غیره از آن

هدیه آوردند پس بین فرمود که با سلمان آیتینی بولدی الحسن

والحسين ليأكلا معي من هذا العنب ای سلمان بزودی که تمام حسنین را

طلب نما که ازان انگور با من بخورند سلمان گوید که من ایشان را در منزل
فاطمه طلب نمودم نیافتم و بمنزل خواهر ایشان ام کلثوم طلب نمودم در آنجا
نیز نیافتم برگشتم و بعرض حضرت رسول صلعم رسانیدم پس آنحضرت
بیتابانه و مضطرب از جای برخواست و میگفت که وا ولداه وا
قرة عیناه من یرشدنی علیهما فله علی الله الجنة نظم
کجائید ای دو نور دیده کانم ‌ کجائید ای سرارام جانم ‌ کجا جویم هواداران
کجائید ‌ کجائید ای محبانم کجائید ‌ حسن جوئید پس دیگر حسینم ‌ مه خورشید
جمع عالمینم ‌ سرار رفته قرار طاقت از دل ‌ طپید در برچه مرغ نیم بسمل
ز دل رفته قرار و صبر از هوش ‌ نموده گوشم از عالم فراموش ‌ اگر می
بشنوم صوت حسن را ‌ بر از شوق حسینی سازم چمن را ‌ پس در آن حال
جبرئیل از آسمان نازل شده و گفت یا محمد این جزع و زاری و ماتم بهر از
از جلب حضرت فرمودند که بجهة نور دیده کانم حسن و حسین است که من ایشان را
ایشان از کینه یهودان و ترسایان خائف دمدمانم جبرئیل عرض کرد
که یا محمد بلکه بترس از کینه منافقان امت خود که کینه ایشان اشد است
از کینه یهودان ‌ اشاره کرد بر طرفی زبان جبرئیل ‌ بر آن کس نموده بود از دکار

بر ولی

پا منزل ‌ که کینه قوم یهودان بود زایشان دور ‌ و لیکن رحمت تو کیدها
رسد بظهور ‌ حسن بزهر جفا کشته میشود زالم ‌ حسین شود بصد پاره
از زخم ستم ‌ ز جور اهل نفاق اهلبیت ناشه دین ‌ در وند رسم
اسیری ایشان بشام و کوفه یقین بیان از مجلد که چنین در حدیقه ابا و صداع خوابیده اند
پس آنحضرت در آن ساعت به تعجیل روانه حدیقه ابا و صداع گردید
سلمان گفت که من در خدمت آنحضرت بودم چون داخل گردیدیم
دیدیم که آن قرة العینین دست در برگردن یکدیگر در آورده بخواب رفته اند
نظم دو ماهی گز کنار آب رفته ‌ دو خورشیدی بخرج خواب رفته
دو کوهر در زمین چون افتادند ‌ دو در در تو ام ولی دریغ خوانند ‌ دو
دانه لب از گفتار بسته ‌ دو یوسف در چه هجران نشسته ‌ دو
عجب دست در گردن چه جانان ‌ شگفته گونه لالها چون شاخ مرجان
به بی سامان خواب رفته اند و کوهر ‌ چه تعویذ نشان ثعبانی بر سر
و دیدیم اژدهائی را که طاقه ریحانی در دهن گرفته و بر روی آنها
باد میداشت و چون نظر آن ثعبان بآنحضرت رسول صلعم افتاد طاقه ریحان
را از دهان خود افکند و گفت السلام علیک یا رسول الله من ثعبانی هستم

ولکن ملکی هستم از ملائکه کروبین و از ذکر پروردگار خود طرفة العینی
غافل شدم پس پروردگار بر من غضب نمود و مرا مسخ فرمود باین صورت که
ملاحظه میفرمائی و از آسمانم بر زمین افکند و سالهای بسیار است که من طلب
مینمودم کسی را که در نزد خدا گرامی باشد از او مسئلت نمایم تا اینکه شفاعت
من نماید در نزد پروردگار من شاید اینکه حق تعالی بمن رحم نماید و مرا بمکان خود
در صف ملائکه برگرداند بآن صورتیکه بودم اول مرحله و خداوند کریم بر همه
اشیا قادر است سلمان گوید که پس حضرت رسول بسوی نور دیدگان خود
رفت ایشان را القدر بوسید که از خواب چون بیدار شدند در زمان
آنحضرت نشستند حضرت رسول فرمود که ای جانان جد نظر نمائید باین
ملک که از ملائکه کروبین است که از ذکر پروردگار خود طرفة العینی غافل
شده حق تعالی او را اخراج نموده است و من طلب شفاعت مینمایم از حق تعالی
بحرمت شما و شما نیز از برای این ملک شفاعت کنید پس حسنین
اجماع وضو نمودند و بعد از ادای دو رکعت نماز دستها بدرگاه خالق
بی نیاز بلند نموده گفتند اللّهم بحق جدنا الجلیل محمد المصطفی
وابینا علی المرتضی وبامّنا فاطمة الزهراء که این ملک را به حالت

او باز گردانی

برگرداند سلمان گوید که هنوز دعای ایشان تمام نشده بود که جبرئیل با گروهی
از ملائکه از آسمان نازل گردیدند و آن ملک برضای حق تعالی از او بشارت
داد بصورت اولی مخصوص گردید و تسبیح کنان او را با آسمان بردند پس
جبرئیل خندان رجوع نمود و عرض کرد که یا رسول الله این ملک بر ملائکه
هفت آسمان فخر نمود و میگفت که کیست مثل من و انا فی شفاعة
السبطین السیدین الحسن والحسین **نظم** مرا مثل در این نه چرخ
افلاک نباشد منت اندر خطه خاک که من از زاده شان هستم
غلامی از حسن دیگر حسینم **مقام سیم از روضه ششم مستفاد از روایات است**
که در صحرای کربلا بچه مرتبه زینب خاتون علیها السلام بی حجاب از خیمه خود
بیرون آمده بگریه چند برادر را بیرون نمودند اما آن مرتبه که از خیمه سراسیمه
بیرون آمد شب عاشورا بود که بروایت عوالم که از ربیع الحزنی مروی
نوع است که بعد از آنکه حضرت امام حسین از لشکر کوفه و شام لیله
عاشورا را که لیله جمعه بود بجهة وداع عبادت پروردگار مهلت خواست
و دادند حضرت اصحاب خود را در نزدیک غروب جمع نموده حضرت

امام زین العابدین ع گوید که بیمار بودم و نزدیک شدم بخیمه آنحضرت تا آنکه
بشنوم که چه میگوید پس دیدم که آنحضرت بعد از حمد و ثنا الهی فرمود که
اما بعد ای اصحاب کرام من بدانید که من اصحابی بهتر و باوفاتر و نیکوتر از اصحاب
و اهلبیت خود ندیده ام پس حق تعالی شما را جزای خیر دهاد و بدانید که من شما را اذن
دادم و بیعت از شما برداشتم این است شب شما فرو گرفته بهر جا که خواهید بروید
اول برادران آنحضرت گفتند که کی چنین کار نمائیم که بعد از شما زنده بمانیم
نه نماید خدا این روز را بما پس حضرت با اولاد عقیل اذن رفتن داد ایشان
قبول ننمودند پس مسلم بن عوسجه عرض کرد آیا ما از یاری شما دست
کوتاه میکنیم نه والله مگر آنکه نیزه خود را در سینه دشمنان تو فرو بریم و مادام که
قبضه شمشیر در دست ما است با ایشان مقاتله و بعد از شکستن سلاح با سنگ
با ایشان جهاد نمائیم قسم بخدا اگر هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده
کنند و بسوزانند دست از یاری تو بر نمیدارم تا آنکه پیش از شما
کشته شوم با آنکه از یک کشته شدن بیش نیست و بعد از آن نعمت
جاوید است و زهیر بن قین گفت که دوست میدارم که هزار مرتبه کشته شوم

و حق تعا

و حق تعالی کشته شدن از تو و اهلبیت و جوانان تو دفع نماید و در این حال محمد
ابن بشیر را گفتند که پسر تو در سرحد ری اسیر گشته گفت میخواهم که او اسیر شود
و من از او باز مانم حضرت او را رخصت نمود که پسر خود را خلاص کند عرض کرد
که سباع گوشت مرا زنده بخورند اگر از تو مفارقت نمایم پس حضرت پنج
جامه برد او را داد که قیمت آنها هزار دینار بود در خلاصی برادر خود
محمد بدهد حضرت علی بن الحسین میفرماید که در آن شب نشسته بودیم و عمه ام زینب
خواتون در نزد من بود و متوجه من بود پس پدرم در درون خیمه خود گردید و جون
آزاد کرده ابوذر غفاری در نزد او بود و پدرم متوجه اصلاح نمودن شمشیر
خود گردید و این شعر میخواند یا دَهرُ اُفٍّ لکَ مِن خَلیلِ کَم
لکَ بالاشراقِ والاصیلِ مِن صاحبٍ اَو طالبٍ قتیلِ
والدهرُ لا یقنعُ بالبدیلِ وانّما الامرُ الی الجلیلِ
وکلُّ حیٍّ سالکٌ سبیلی پس این اشعار را مکرر کرد تا فهمیدم
که بلا نازل گردیده پس گریه در گلویم گره شد و خود را از گریستن
ضبط کردم و اما عمه ام زینب چون این کلمات را شنید چون از جا
رفته وضع خود را از گریه باز نتوانست داشت گریبان را چاک نمود

وپای برهنه از خیمه بیرون رفت در داخل خیمه پدرم گردید و فریاد بر آورد و گفت
واشکلاه ای کاشکه پیش از امروز مرده بودم ای نور دیده ای برادر جان مادر
و پدر و برادرم همه رفته اند و تو یادگار گذشتگان و نور دیدگان باز ماندگانی
چون حضرت امام حسین زینب خواتون را بدان حال دید فرمود که ای خواهر
گرامی حلم تو را شیطان نبرد و اشک از دیدگان حضرت فرو ریخت و فرمود
که اگر مرغ را به حال خود بگذارند خود را بهلکه نمی افکند من زینب خواتون
عرض کرد که ای برادر جان این حق تو بیشتر دل مرا بدرد می آورد که راه
چاره بر تو مسدود کرده اند و تو را ناچار کشته شدن چاره نیست پس طپانچه بر صورت
مبارک خود زد و دست بر گریبان جامه زد و چاک فرمود و مدهوش بر زمین
افتاد حضرت امام حسین تیز داد آمد آب بر رخساره مبارکش افشاند
و فرمود که ای خواهر گرامی تقوی پیشه نما و بقضای حق تعالی رضا باش به آنکه همه
اهل زمین و آسمان را میمیرند و بجز جناب باری هیچ چیز باقی نمی ماند و پدر
و مادر و جدم رسول الله همه شربت ناگوار مرگ چشیده اند و از من بهتر بودند
و تو را به خدا قسم میدهم که زنهار در عزای من گریبان چاک نزنی و رو
نخراشی و آواز واویلا و واثبورا بر نیاوری و او را از روز نزد خود نشانید

و مرتبه دوم

و مرتبه دویم وقتی بود که حضرت امام حسین نعش علی اکبر را نزد خیمه گاه آورد
زینب خواتون مطلع گردید که علی اکبر شهید شده است پا برهنه از خیمه
بیرون دوید حمید بن مسلم میگوید که گویا اینکه نظر میکنم و می بینم آن وقتی را
که حضرت نعش علی اکبر را در خیمه آورد و زنی به سرعت تمام از خیمه بیرون
آمد و روی او مانند آفتاب میدرخشید چون آن نعش را دید فریاد
واویلاه واثبورا بر آورد و گفت که یا حبیباه یا ثمره فؤاداه یا نور عیناه
پرسیدم که این زن کیست گفتند که این زن زینب دختر علی ابن ابی
طالب است پس آمد بر نعش علی اکبر گریان و خروشان ٭ زنان هم گشته
قد همچون کمانی ٭ رخش چون آفتاب آسمانی ٭ دو کف بر سر زنان چون
ناامیدان ٭ سرشک دیده اش چون سیل باران ٭ سیه روز و
پریشان روزگاری ٭ پریشان کرده مو با آه و زاری ٭ جگر چون زخم
خونفشانی ٭ رسیدا دادی از زهر اشتانی ٭ شکسته حالی شکسته
حالی ٭ گلستان شهیدان را نهالی ٭ ببر بگرفت از روی لطف خاکش ٭
گریبان تا به ناف بر زدی چاک ٭ بواویلا صدای شیون از راست ٭
بنوعی گرد و لشکر ماتم بر خاست ٭ زمین چرخ نیلگون گردید ٭

ز افغان شان حسین مدهوش گردید ز ناله بر دوران موپریشان همه بر سر
زنان سینه ریشان دل کنده جگر را بود دیده بهر نیا زد داغ مرگ اکبر
بدریا ری ز جشمان در فشاندند شه آن نوجوان در خون نشاندند
پس حضرت امام حسین آمد و اورا به خیمه برگردانید و رو بجوانان خود نموده فرمود که نعش
برادر خود را بردارید آن نعش را برداشته در نزد خیمه بر زمین گذاشتند
که در پیش او جنگ میکردند و مرتبه سیم وقتی بود که آنحضرت از مرکب
بزمین کربلا افتاد و چون عبد الله فرزند امام حسن عم خود را بر آن حال دید
از خیمه بیرون آمد و او طفل بود و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود و بنصرت
خود را بعم بزرگوار خود رسانید پس زینب خواتون از عقب آن طفل
آمد که او را برگرداند حضرت امام حسین فرمود او را نگهدار یا اختی احبسه ای خواهر
او را نگاه دار آن طفل امتناع نموده گفت نه قسم بخدا که از عم خود مفارقت
نمیکنم پس در آن حال ابحر بن کعب برادر دیگر حرمله بن کاهل با شمشیر
بر سر مبارک حضرت امام حسین آمد آن طفل چون آن ملعون را با تیغ بر سر آن حضرت
دید فرمود که ویلک یا بن الخبیثه اتقتل عمی وای بر تو ای حرامزاده میخواهی که
عموی مرا بکشی پس آن ملعون شمشیر خود را فرود آورد آن طفل دست خود را پیش نگاه داشت

که قطع

که حفظ عموی خود نماید که آن شمشیر بر دست آن طفل آمد و او را قطع نموده
بپوست دست آویخته شد پس آن طفل فریاد بر آورد که یا عماه پس حضرت
او را در بر گرفت و فرمود که صبر نما و از حق تعالی طلب اجر نما و بدانکه حق تعالی
ترا ملحق بآبا صالحین تو میسازد پس در آن حال حرمله بن کاهل لعین تیری
بجانب آن طفل افکنده و او را در دامن عم بزرگوار خود شهید کرد و مرتبه چهارم
وقتی بود که حضرت امام حسین از کثرت جراحات بیحال گشته بود و از کثرت
تیر که بر بدن مبارک آن زده بودند گویا پر بر آورده است بروایت
سید پس در آنوقت صالح بن وهب نیزه بر تهیگاه آنحضرت
زد و آنحضرت از اسب خود بر زمین افتاد و بر پهلوی راست و بعد از آن
بر خواست و نشست پس بعد از اطلاع زینب خواتون از خیمه بیرون
آمد فریاد وا اخاه و وا سیداه و وا اهل بیتاه بر آورد و گفت لیت
السَّماءَ اَطْبَقَتْ عَلَی الاَرْضِ وَلَیْتَ الجِبالَ تَدَکْدَکَتْ عَلَی السَّهْلِ
ای کاش که آسمان بر زمین چسپیده بودی و کوهها بر زمین پاشیده شده بودی
حمید گوید که دیدم زینب دختر امیر المؤمنین را که از خیمه بیرون آمد و گوشوارهای او

درمیان لشکر شامیان ملعون زید و رو بعمر سعد کرده در وقتیکه آن ملعون نزدیک حضرت
امام حسین ایستاده بود فرمود که ای پسر سعد امام حسین را میکشند و تو نظر بسوی او
می نمائی پس اشک از چشم آن ملعون بر روی ریش نحسش فرو ریخت و روی خود را
از سمت زینب خاتون گردانید پس حضرت جامه کهنه طلبید با سراویل
و هر دو پاره پاره کرده بود که شاید ایشان را سیر دلان نیاورند که اعضایش برهنه نماند
و لکن جامه را کندند و زیر جامه را نیز خواستند که کندند و آنحضرت را برهنه
در آن صحرا افکندند بعد از افتادن آنحضرت شمر آواز داد که آتش
بیاورید که هر که در خیمه گاه است با خیمها همه را بسوزانیم حضرت فرمود که
ای پسر ذی الجوشن تو آتش میطلبی که اهلبیت مرا بسوزانی خدا ترا با آتش بسوزاند
پس شبث ابن ربعی ملعون سرزنش نموده آن ملعون حیا نموده برگشت پس شمر
بلشکر خود آواز داد که چرا انتظار میکشید و کار حسین را نسازید پس آن ملعونان
از هر جانب بر آنحضرت حمله نمودند پس زرعه ابن شریک ضربتی بر کتف مبارک
آنحضرت زد حمید گوید که ضربت زرعه بر دست آنحضرت آمد و دست
آنحضرت را جدا کرد و ملعونی دیگر بر عقب سر مبارک آنحضرت ضربتی زد که آن

حضرت برو افتاد

حضرت برو افتاد و پس آنحضرت از آن ضرب گاهی می افتاد و گاهی بر
می خواست پس سنان لعین نیزه بر ترقوه آنحضرت زد و نیزه کشیده و در حفره
سینه آنحضرت زد پس تیری افکند و آن تیر بر گلوی مبارک آنحضرت آمد
و حضرت دستهای مبارک خود را از آن خون پر میفرمود و سر و ریش خود را
از آن خون خضاب میکرد و میگفت خدا را ملاقات میکنم پروردگار خود را
در حالتیکه بخون خود خضاب بوده باشم و حق مرا غصب نموده باشند
پس ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم آنحضرت زد و صالح ابن وهب
مزنی نیزه بر خاصره آنحضرت زد پس شمر لعین بجهت شهادت آن
حضرت بر بالین آن غریب آمد حضرت فرمود که تو آن افعی که در
خواب دیدم آن ملعون گفت که مرا تشبیه بکلاب میکنی پس آن ملعون غضبناک
بر سینه آنحضرت نشست و ریش مبارک آنحضرت را گرفت و اراده قتل
او نمود حضرت امام حسین خندید فرمود که آیا مرا میکشی نمیدانی که من کیستم
عرض کرد که ترا نیکو میشناسم مادر تو فاطمه زهرا و پدر تو علی مرتضی و جد تو محمد مصطفی
و خصم تو خدای تعالی است میکشم ترا و باک ندارم پس بدوازده ضرب سر آن مظلوم را از قفا

جبه الحمود و انا لله و انا الیه راجعون **پنجم** وقتی بود که ذوالجناح آنحضرت بخیمگاه
آمد بروایت منتخب چون اسب آنحضرت صاحب خود را کشته دید بران بدبختان
حمله نموده چهل نفر از ایشان را هلاک نموده بجانب قتلگاه آمد و یکیک از اسبکان
را قدم بر میداشت تا بر جسد مطهر آنحضرت رسید سر خود را بخون آنحضرت
رنگین کرده آنحضرت را میبوئید و لبهای خود جسد آنحضرت را میبوسید
ذوالجناح چنان شیههٔ میکشید مانند زنیکه فرزند او مرده باشد بنوعی نالید که همه
حاضران تعجب کردند پس آن زبان بسته رو بخیمهای حرم نهاد و در آنوقت
اهل حرم صحرای کربلا را احاطه نموده بود چون آواز ذوالجناح را زینب خواتون
شنید بسکینه خواتون گفت که آواز اسب برادرم می آید شاید اینکه
خبری از آب باو رسید پس سکینه با جاه در از خیمه بیرون آمد چه دید
که اسب پدرش از زین خالیست پس مقنعه را از سر کشید ذوالجناح را
بر او آورد که قتل والد الحسین و این اشعار را خواند مات الغداة و مات
الجود و الکرم و اغبرت الارض و الافاق و الحرم و اغلق الله
ابواب السماء فلا ترجی لکم دعوة تجلی بها الظلم یا اخت

وفی الظهر

وفي انظري هذا الجواد يخبرك ان ابن خير الخلق مخترم
مات الحسين فيا لهفي لمصرعه وصار يعلو ضياء الامة
الظلم يا موت هل من فدى يا موت هل من عوض الله
ربي من الكفار ينتقم يا امة السوء لا سقيا لربعكم
يا امة عجبت من فعلها الامم چون زینب خواتون این اشعار
را شنید فریاد کنان از خیمه بیرون آمد و این اشعار بخواند شهقت
يا لزيتي في اخ فجعت به وكنت من قبل اذعي كل ذي
حادث قالوا اخيه شيئا فانذعر لولا تحمل ضاعت
فيه افكاري قد كنت امل للبناء لا شبهها لولا القضاء
الذي في حكمه جاري ما للجواد لحاه الله من فرس
الا يجدل لدق الضيغم الضاري يا نفس صبرا على الدنيا
ومحنتها هذا الحسين قتيل بالعرى عاري پس همه زنان و
دختران ذخواهران از خیمها بیرون دویدند و در دیار آه مسافر شدند
و جامها را چاک زدند پس ام کلثوم دستها بر سر زد ذوالجناح را همراه
آنکه حسین لست که بی عمامه و در کشته شد باهل جفا در صحرای کربلا افتاده است

پس غش بر آن مظلومه عارض گردید و ذو الجناح صیحه زنان سر خود را در زد
خیمگاه المقدس بر زمین زد که تا هلاک گردید پس ناله و فغان از اهل حرم
بلند گشت **واما** آنمرتبه که آن مظلومه را از خیمه بیرون نمودند آن وقتی بود که
اشقیای کوفه و شام وارد خیمگاه حضرت امام حسین شدند و لباس ا...
را غارت نمودند بر ادب عوالم حمید گوید پس زنان آل محمد را از خیمه بیرون
کردند و آتش در خیمهای آنحضرت افکندند پس از زنان اسیر با پای برهنه گریان
در صحرای کربلا نگر دیدند و گفتند شما را به خدا قسم میدهیم که ما را از قتلگاه
سید شهیدان حضرت امام حسین برسانید پس چون از زنان سینه بریان
را نظر بان کشتگان بی غسل و کفن افتاد فریاد و واویلا بر آوردند و طپانچه بر روی
خود زدند نظم بر حرگاه چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور واهمه را در
گمان فتاد هم بانگ نوحه غلغله در شش جهة فکند هم گریه بر ملائک
هفت آسمان فتاد هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید هر جا که بود
طایری از آشیان فتاد شد وحشتی که شور قیامت بدید گشت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد هر چند بر شهیدان چشم کار کرد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر

بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد
چنان که آتش از او در جهان فتاد پس با زبان پر گله آن بضعة البتول
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول حمید گوید قسم بخدا که فراموش نمیکنم
زینب دختر امیر المؤمنین را که او نوحه بر پیکر حسین را فریاد و ناله میکرد با آواز
حزین و دل دردناک میگفت که وا محمداه علیک ملیک السماء
هذا الحسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء یا رسول الله صلعم این کشته
فتاده بهامون حسین تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین
تست این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه از این جهان
زده بیرون حسین تست این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی دود از زمین
رسانده بگردون حسین تست **دختران تو اسیر دشمنان** شده اند بسوی شام نگاه
مکنم و ای بر محمد مصطفی ص و ای بر علی مرتضی و حمزه سید الشهدا وا محمداه این
حسین تست که در صحرای کربلا با بدن پاره پاره افتاده است و باد غبار صحرای
کربلا را بر بدن مبارکش میریزند و این حسین تست که کشته شده اولاد ازرنا

کاران گردیده است یا حزناه یا کرباه الیوم مات حبیب رسول الله

یا محمداه انظر به حرمان اسیر و فرزندان کشته شده و بجوان تشنه خود نگاه کن

چگونه باد صبا بر لب های او می‌وزد و حسین من است که سر مبارک او را از قفا بریده اند

و عمامه و ردای او را غارت نموده اند و بدن مطهر او را برهنه افکنده اند

پس رو به جسد مطهر حضرت کرده و گفت جانم فدای تو حسین که در روز دوشنبه

عسکر تو را متفرق ساختند جانم فدای تو حسینی که خیمه تو را قطع نموده اند

و عیالان را سرکشان اسیر ساختند کای جان پاک هنوز سر اقدس مظلوم کشته عریان است

بر بیابان بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی بابی

من نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی جانم فدای تو ای

برادر جان که با لب های تشنه از دنیا رفتی جانم فدای تو ای برادر که از ریش

مبارکت خون میچکید بابی محمد المصطفی بابی خدیجة الکبری

بابی علی المرتضی بابی فاطمة الزهراء سیدة النساء بابی

من ردت له الشمس حتی صلی حمید گوید که قسم به خدا که از ناله

حضرت زینب خواتین همه دنیا تا دشمنان بگریه در آمدند پس سکینه خاتون جسد

پدر بزرگوار

پدر بزرگوار خود را در بر کشید و جماعتی از اعراب آمده بزور او را

از نعش پدر جدا کردند سکینه گوید که در آن حال پدر بزرگوارم این اشعار

خواند که شیعیان و دوستان را بانم شیعتی ما ان شربتم ماء

عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

ای شیعیان من هر وقت که آب سرد گوارا بنوشید از لب های خشک

و جگر تشنه من یاد آورید و هر وقت که ذکر غریب یا شهیدی را بشنوید

از غریبیها و تنهاییها و دل تنگیها و گریه و غمگساری ما یاد نمایید و انا

السبط الذی من غیر جرم قتلونی زیرا که من فرزند رسول خدا بودم

و بی تقصیر و گناه مرا در صحرای کربلا کشتند و بجرد الخیل بعد القتل

عمدا سحقونی و لشکر ستم روزی اهل شام و کوفه بعد از کشته شدن من

جسد مرا پامال نمودند و استخوانهای مرا خرد نمودند لیتکم فی یوم

عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

آرزومندان بجهه مقام اول از روضه هشتم در ذکر خطبه و اشعار که بدست بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم یا من سلکنا فی سلک احباء الحسین و فضلنا

علی الامم الماضیة و قرون الخالیة بالدخول فی زمرة

اصدقاء الحسين ونشكرك اللهم يا من جعلنا ممن خصصهم
بالنعمة الجليلة والكرامة الجميلة من اولياء الحسين
وصيرنا ممن اختصهم بالاكرام واكرمهم بالانعام من اهل
ولاء الحسين ونقدسك اللهم يا من رفع مدارجنا بالحزن
والبكاء في عزاء الحسين واسنى معارجنا بالمفارقة عن
الاوطان والمنازل لزيارة كربلاء الحسين ونصلي اللهم
على رسولك المختار الذي طالت احزانه فكثرت اشجانه
للمحنة وابتلاء الحسين وعلى وليك الكرار وسائر اوليائه
من ابناء الحسين ونبتهل اليك ان تجعلنا ممن تناله الشفاعة
في يوم القيامة الكبرى تحت لواء الحسين وان تلعن الكفرة
والفجرة الظالمين من اعداء الحسين آه آه ثم آه من مصيبة
ابكت فاطمة البتول واحزنت قلب المصطفى الرسول لاجلها
بكت السماء دما وانتم لها فوق الطباق ماتما آه آه ثم
آه من مصيبة شاعت بين نعد جبل وعام بعد عام آه
آه ثم آه ناله را هر چند میخواهم که پنهان بر کشم سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن

يا دهري صعدي نفسي الى المقلى دما بل مهجتي فيهرق وهو
معقول ای غم و حسرت دلسوزش دل کباب و دل پر اندوه مرا خون کرده از دیده
ام بیرون کن و این دل پرخون تو ترا هلاک کردی که پاره پاره شو تا مرا خلاص
نمائی چرا حزنا ووجدا على المقتول بلا كفن لولا عصابة تنفي و
القاصیل که خراب و اندوه بر آن کسیکه او را کشتند و در بیابان انداخته شد
و کسی او را کفن نکرد و اگر باد و باکه بر بدن شریفش میوزید و خاک خانک آن
بیابان را بر او نمی افشانید هر اینه آنجناب عریان و بیکفن بود ملقى بلا ثنا
ولما يحوه رجتم و المصلا فيه عقيل و تخليل آنکسیکه سه
شبانه روز در صحرای کربلا افتاده بود و کسی او را دفن نکرد و کسی که آفتاب
بر آن بدن شریف تابیده بود که از شدت حرارت متغیر گشته و از آن
خونابه جاری بود على العرا الجياد يا في التراب لم يغير ثوب
عن الشمس لهفي آه سرا و دل خان و ابرنه و عریان کرده در آن
صحرا انداخته بودند و الهفا که نه یک جامه و نه یک زیر جامه که او را از
حرارت آفتاب نگاه دارد بر او نگذاشته بودند ملاحف المجد و
التقوى تنشره عادي عن العاد لا يثنيه تبديل یا جامه ای

مجد و بزرگواری و لباسهای تقوی و کرامت و عصمت و طهارت او را پوشانیده بود
وَأُلْقِيَتْ فِي مَجَالِ الْخَيْلِ جُثَّتُهُ فَكُسِّرَتْ ظَهْرُهُ مَعَ صَدْرِهِ الْجُولُ و جثه شریف
و بدن لطیفش را انداختند در زیر سم اسبان و چنان اسب بر بدن مبارکش تاختند که استخوانهای
پشت و سینه مبارکش درهم شکست و خورد شد وَهُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ بِنْتِ الْمُصْطَفَى وَابن علی
كَأَنَّهُ يَا لَغَيْرِ اللَّهِ مَجْهُولُ و حال آنکه حسین فرزند فاطمه زهرا و علی مرتضی بود قسم بخدا
که گویا او را نشناختند که با او چنین کردند آه لکن فرط عرش الله فی شرف قد
قصرت عن منح آبائه الآفاق و آیا که شوارۀ عرش الهی نیست که بتحقیق که او در شرف
و بزرگواری بمرتبه ایست که جمیع خلایق در فضایل و کمالات او درجه بگویند او از آن بالاتر است
مقام چهارم از دوازده مقام در بیان اخبار نمودن حق تعالی رسول الله صلعم را بجمله از وقایعات اهلبیت
آنحضرت در حدیث صحیح از مولای ما حضرت صادق مرویست که چون حضرت رسول صلعم را حق تعالی
بمعراج برد براو وحی فرستاد که تو را ای حبیب من اختیار و امتحان مینمایم در سه چیز تا آنکه بدانم
صبر تو در چه مرتبه است اول آنکه خود و عیال خود را گرسنه داری و حق جان امت را بر عیال
خود در جهان دهی دویم آنکه بر تکذیب امت و اذیتهای ایشان صبر نمائی و با کفار جهاد
کنی و جان خود را در راه من بذل کنی حضرت رسول اظهار تسلیم و انقیاد نمود و طلب توفیق
صبر و شکیبائی نمود سیم آنکه از امت من بعد از تو با اهلبیت تو مصیبتهای بسیار و محنتهای بیشمار

خواهد

خواهد رسید و باید تو بجمیع آنها راضی باشی و شکرگذاری نمائی اما برادرت علی را بعد از تو
اول اذیت بسیاری خواهند رسانید و او را از حق خود محروم خواهند نمود و او را از خانه
بیرون خواهند کشید و بعد از آن او را بظلم و ستم شهید خواهند کرد و ریسمان در گردن او خواهند
نمود و در محراب نماز سر او را از تیغ بیدریغ خواهند شکافت **نظم** همان که اوست تو را
نایب مرتبت ولی؛ بر سم حیدر کرار نام اوست علی؛ ز بعد ایشه والا مکان عرش
مکین؛ ز امت تو گروهی ز جهل از سر کین؛ بظلم آنشه لولاک حیله جویند؛ بجهت از پی تو
افترا گویند؛ کنند غصب خلافت ز راه کین عناد؛ کشند حیدر ما را بریسمان فساد؛ ز خانه
تا بمسجد اینچنین آرند؛ اسیروار بغم همدم قرین آرند؛ بعد از آن جفایش دگر کنند هم باز
شهید تیغ جفایش کنند حین نماز؛ حضرت رسول عرض نمود که پروردگارا راضی شدم
و قبول تسلیم نمودم و از تو توفیق صبر مطلبم حق تعالی فرمود اما دختر تو فاطمه بعد از تو مظلومه
خواهد شد و او را از میراث تو محروم خواهند نمود و حق وی را غصب خواهند کرد و بی اذن
او داخل خانه او خواهند گردید و ذلت و خواری باو خواهند رسانید و کسی یاری او
نخواهد کرد و در بشکم مبارکش خواهند زد بنحوی که فرزندش را که در رحم اوست سقط شود
و از شدت آن ضرب تربت نمود و فوت شد **نظم** چه فاطمه احدی آنکه نام او زهرا است
بنور او همه کون و مکان ما بر پا است؛ ز بعد آن ای سپهر لیلة القدری؛ ز امتان

و ریسمان در گردن او خواهند نمود

به روزگار په پروا چه ظلمها که بر او از جفا روا دارند دل یتیم تو را از ستم بیازارند زنند
بر شکمش ز محنت و خواری کشند حسن او را ز ظلم و خونخواری بجز ب شدت ان درد
ان شکمش زار شهید گشته برضوان رود بری قرار حضرت رسول عرض کرد که پروردگارا
تسلیم نمودم و راضی گشتم و از تو توفیق صبر طلب مینمایم حق تعالی فرمود که از برای این دختر
از پسر عم تو دو فرزند است که یکی را حسن نام گذاریم و دیگری را حسین اما حسن را بزهر جفا
شهید سازند و انواع ظلم بر او از امت تو برسد نظم حسن که زینت عرش برین است
یقین شود شهید بزهر جفا و از ره کین حضرت رسول عرض کرد که انا لله وانا الیه
راجعون تسلیم نمودم و از تو توفیق صبر مطلبم حق تعالی فرمود که اما حسین امت تو
او را بنا رغبت خواهند طلبید و او را مانند گوسفند ذبح خواهند نمود و فرزندان و
برادران و برادرزادگان و یاران او را در برابر او خواهند کشت و خیمه های او را غارت
خواهند کرد و حرمت وی را ضایع خواهند نمود و اهلبیت او را باسیری خواهند برد
و انچنان مصیبتی بوی رسد که بر مظلومی او جمیع اهل آسمانها و زمینها خواهند گریست
نظم حسین که زینت عرش و جنانست مه سپهر زمین و آسمانست بطوفان بلا از تیغ
کفار چون خویش غلطد با دل زار برادرها و فرزندان دیگر غریق بحر خون گردند
بچرخ خیمهایش آتش کین زنند از ظلم کینه قوم بیدین بیغما میبرند اسباب سشن

تامی

تامی زیور و فرش و لباسش ببرند اهل حریمش زار و گریان بخواری سوی شام و کوفه روان
بر بحر ستم بشند گرفتار اسیر و پای بی یار و غمخوار ز آه و ناله ان غم نصیبان زمین
نالد سپهر از دیده گریان حضرت رسول عرض کرد که انا لله وانا الیه راجعون
حق تعالی فرمود که ملائکه که حضرت انحضرت را ادراک نکرده اند بر او گریان کردند پس از
صلب او فرزندی برآید که با و ترا یاری کنم و او زمین را پر از عدل و قسط گرداند و عیب در رکاب
او باشد و میکشد از خلق ان مقدار که مادر او شک نماید پیغمبر گفت انا لله وانا
الیه راجعون گفت حق تعالی فرمود که ای حبیب من شبیه فرزند در نزد من است در زیر ساق
عرش من سر مبارک بالا کن حضرت رسول سر مبارک بالا نمود مردی دید که از همه مردمان
عجب صورت نیکوتر و از همه عطریات خوشبوتر و نور از بالای سر و پایین پای میدرخشید
پس ان شبیه را بسوی خود خواند وی را اورد در برابر او بود چنانچه از نور و سیمای کل چیز انکه
میان دو دیده گان پیغمبر را بوسید حضرت رسول فرمود که نظر کردم بسوی ملکه دیدم
که او را احاطه نموده اند عدد ایشان را بغیر از حق تعالی کسی نمیداند گفتم پروردگارا
از برای که این غضب خواهد امد و از برای که تهیا نموده این ملکه پس بیرون از عدد شمار را
وتحقیق که مرا وعده نصرت و یاری نمودی با جمیع دمی از لطف تو انتظار فرج میکشم پس عرض
کرد که پروردگارا این علی و فاطمه و حسن و حسین اهلبیت منند که با بتلای ایشان مرا خبر

دادی اگر خواهی نفرا بر من عطا میکنی که دفع اذیت اعادی نمایم ومن تسلیم نمودم
وقبول کردم وراضی شدم واز توفیق رضا ویاری بر صبر نمودن را مطلبم پس حق تعالی
فرمود که اما برادر تو جزای او نزد ما ست که در روز قیامت کلیدهای جنان ومفاتیح جحیم
ویران بوی سپارم که هر که را خواهد شفاعت کند ودر داخل بهشت گرداند وهرکه را خواهد
داخل جهنم گرداند ودر قیامت چنان اختیار بوی عطا فرمایم که هر که بقدر ذره محبت اورا
در دل داشته باشد اورا از جهنم بیرون آورده وداخل بهشت نماید وحوض کوثر را باو گذارم
که دوستان تو را از ان سیراب ودشمنان تو را از ان منع نماید وحجت اورا بر خلایق
غالب گردانم نظم چراغ چشم علی را بجز معجزات د کلید دوزخ وفردوس باشد اندر درجات همه د
بدوستان علی خلد آشیان کرده د ببغض علی نار تو امان کرده د علی است ساقی کوثر
بعرصه محشر د علی است شافع فردا بشیعیان یکسر د علیست آنکه بدلهای مومنان نور است
بهر دلی که برافروخت وادی طور است د علی است مالک ملک خدای لم یزلی د علی است بر همه
خلق کائنات ولی د امیر عالم امکان نموده شیر ازل د نظام ارض بنور مهر و غیب مثل د
علی محاسب خلقان بود بیوم معاد د گواه ماست بجن وملک بجمله عباد د علی معلم خلق است
در همه قرآن د علی است صاحب آیات وصاحب کرات د باو سرشته ایجاد خلق چشم شود د
باو زجانب ما رزق خلق ختم شود د حیات وموت بامر علی ز لم یزل است د از ان ره است که

بی نظیر

بی نظیر و بی مثل است د حق تعالی فرمود اما جزای دو سبط و دو فرزند تو و دو فرزند دختر
مظلوم تو پس در روز قیامت عرش خود را بایشان زینت دهم و بقدر عطا بایشان کرامت
کنم که بخاطر احدی خطور نکرده باشد و نگذرد و زیارت کنندگان ایشان را گرامی دارم
زیرا که زیارت کنندگان ایشان زیارت کنندگان تواند و زیارت کنندگان تو زیارت
کنندگان منند و بر من لازم است که زیارت کنندگان خود را گرامی دارم نظم جزای
نور هر دو دیدگانت د حسن جانت حسین آرام جانت د کنم عرش برین زینت از ایشان د
بفردوس آرام بجمع پریشان د دهمشان غرفها و منزل چند د ازان کاندر جهان کامی
ندیدند د بزوارانشان دارم گرامی د که زوار منند ایشان تمامی د ستمهای که دیدند
ازان دو محبوب د نبرد حضرت ما هست منظور د جراحات حسین اندر جهان است د ولی بر جرح
ز ان آتش فشان است د امیر جنت ایشان تند بی ریب د که نبود در عطاشان شبهه و عیب اما
دختر تو را در روز قیامت در نزد عرش خود بدارم و او را ندا دهم که تو را حاکم کردم بر خلق
خود هر که ستم در حق تو و فرزندان تو کرده است آنچه خواهی در حق ایشان حکم کن زیرا که من
حکومت تو را اجازه مینمایم در حق خود پس فاطمه بعرصه محشر در آید چون ظلم کنندگان بحضرت
بیجا آید فاطمه امر فرماید که او را داخل آتش کند فیقول الظالم علی یدیه بیرد و هو
یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا

خلیله وقال حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین
فبئس القرین ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون
پس بفلان گوید پروردگارا آیا حکم میکنی میانه من وبنده گان خود در چیزیکه اختلاف نموده اند
یا حکم از برای غیرت پس گفته میشود از برای ان دو نفر که الا لعنة الله علی الظالمین
الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالآخرة هم کافرون
ودیگر کسی که حکم کند در حشر محسن سقط شده پسر امیر المؤمنین است با قاتل خود در حق قنفذ
لعین پس بیاورند ابو بکر وعمر را وایشان را با تازیانهای از آتش بزنند واگر یک زبانه از انها
بر دریا واقع شود هر آینه از مشرق بجوشد تا مغرب واگر یک تازیانه از انها بر کوههای
دنیا گذارند هر آینه آب شود تا اینکه خاکستر گردد پس ایشان را بان تازیانه بزنند پس
امیر المؤمنین در حضور حق تعالی آید از برای خصومت با ربع وثلثه را در چاهی نمایند
وسران چاه را ببندند که احدی ایشان را نه بیند وایشان نیز احدی را نه بینند
پس شقی که ایشان را امام میدانسته گویند که ربنا ارنا الذین اضلانا
من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین قال
الله عز وجل ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون
وبعد از ان ندا بویل وثبور نمایند ونزد حوض آیند وحفظه با ایشان باشند واز

امیر المؤمنین

واز امیر المؤمنین سوال نمایند که مارا عفو نما وسیراب گردان ومارا از عذاب خلاص گردان
پس بایشان گفته شود فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی
کنتم به تدعون بامیر المؤمنین برگردید تشنه وتشنه کام بسوی آتش جهنم شراب شما حمیم
وغسلین فما تنفعهم شفاعة الشافعین اول از روضه الشهدا محلی از حالات زینب خواهر
جدا زور ودیگر بلا بدانکه در شش مقام بر زینب خاتون خواهر امام حسین ع دشوار گذشت
در روز عصر تاسوعا ان زمانیکه شمر لعین نزدیک خیمهای امام آمد وگفت این بنی اختی کجایند
خواهر زادگان من عباس عبدالله وجعفر وعثمان حضرت امام حسین ع برادران فرمود که جوابش دهید
وان کان فاسقا فانه بعض اخوالکم اجابت شمر نمایید هر چند فاسق باشد زیرا که
او بعضی از اخوان شماست پس این چهار نفر از اولاد امیر المؤمنین نزد ان لعین آمدند
وفرمودند که چه مطلب داری عرض کرد که یا بنی اختی انتم آمنون ای خواهر زادگان من
شمارا امان دادم پس اطاعت یزید در آیید وخود را با حسین در معرض قتال بر میاورید نظم
شما بجمع خواهر زادگانم پناه ما در آیید وامانم حسین را برت ز جان بکشید آگاه
کنید از یاری او دست کوتاه به پیش لشکر ما سی هزار است جبل از هیبت ما بر فرار است
کی شما وتن را تاب این شور ز عقل آدمی باشد بسی دور حضرت عباس با برادران فرمود
که خدا لعنت کند تو را وامان تو را آیا امر میکنی مارا که دست برداریم از برادر وسید خود
حسین پسر فاطمه زهرا وداخل شویم در بیعت یزید ملعون نظم کمر نه زینت دوش محمد است
حسین کمر نه مصحف آغوش احمد است حسین کمر نه دایه تقدیر مادرش زهراست کمر نه

سینه او مخزن قضای خدا است مگر نه حضرت ام الکتاب باب ویست مگر نه حضرت جبرئیل
دربان ویست مگر نه باعث ایجاد کون ومکان است مگر نه مظهر اسرار حق تعالی است
مگر نه زینت عرش وامیر افلاک است مگر نه محور کرسی ومرکز خاک است پس از حق مگذر ای لعین
نامقبول چه دشمنی است که داری تو با خدا و رسول پس شمر لعین غضبناک بسوی لشکر
خود برگشت و عمر سعد ندا بلشکر داد که یا خیل الله ارکبی وبالجنة ابشری ای لشکر خدا
سوار شوید وبشارت باد شما را بسوی بهشت پس آن سنگین دلان سوار شدند و رو بجانب
حرم امام مظلوم نهادند واین حرکت بعد از عصر بود و دران زمان آن غریب مظلوم
بباب خیمه نشسته بود و اصلاح شمشیر خود مینمود که ناگاه دیده حق بینش بخواب رفت
وسر مبارک را بر زانوی خود نهاد زینب خاتون چون آواز سم ستوران مخالفان را
شنید بر بالین آن امام مظلوم و بزبان حال بعرض آنحضرت رسانید نظم زخواب
غم برادر دیده بگشا که آمد لشکر اعدا بیغما درین ساعت ذلیل و خوار گردیم
اسیر لشکر کفار گردیم برادر جان بیا بنگر وفا را ز قوم کوفیان شرم وحیا را نگردد
آی ونبگر بیوفائی فغان از دوری و داد از جدائی اینچنین خواهرا این آوازها
نمیشنوی که نزدیک گردیده است حضرت امام حسین سر از خواب برداشت وفرمود که اینک
جدم محمد وپدرم علی ومادرم فاطمه وبرادرم حسن را در خواب دیدم که ایشان میگفتند که
یا حسین انک رائح الینا عن قریب نظم خواب میدیدم ای زینب شدم اندر جنان
در جوار باب ومادر نزد جد مهربان جمله گفتند با من یا حسن ای نور عین کای غریب یا تو

فردای

تو فردای بجنت میهمان چون زینب خاتون این سخن را شنید طپانچه بر رخساره مبارک
زد وفریاد واویلا بر آورد شعر زخوناب جگر سیل سرشک از دیده جاری کرد گهی بر سر زد و
گاهی چنین که آه وزاری کرد بواویلا همان بجای واحسین گویان نواخوان شد چنان
کز دل عراقی را زار بیتابی کرد بلی عشاق را این شیوه از روز ازل آمد بزرگی یافت کاندر
کوچکی این آشنایی گرد حضرت امام حسین فرمود که لیس لکما لو یل مخلا یا اختاه اسکنی
رحمک الله لا تشمت القوم بنا ویل از برای تو نیست ای خواهر گرامی ساکت شو خدا
ترا بیامرزد دشمنان را شماتت ما وا مدار دویم در شب عاشورا بود حضرت علی بن الحسین
میفرماید که من در شب عاشورا با عمه ام زینب خاتون در خیمه نشسته بودیم که ناگاه پدر
بزرگوارم با جوین مولای ابی ذر غفاری وارد خیمه گردیدند و پدر بزرگوارم شمشیر خود را
اصلاح مینمود واین اشعار را میخواند العربیه یا دهر اف لک من خلیل کم لک
بالاشراق والاصیل من صاحب وطالب قتیل والدهر لا یقنع
بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل اف بر تو باد
ای روزگار که چرا اشراف واصحاب اهل را کشتی ای روزگار بدل کسی را از کسی قبول
نمیکند وامر همه موجودی در دست خدا است وهر زنده مانند من مرگ را ملاقات خواهد
نمود چون آنحضرت مکرر این اشعار را خواند دانستم مقصود او را ونزول بلا را وگریه در گلویم
گره شد ولکن خود را ضبط نمودم واما عمه ام زینب چون این اشعار پدرم را شنید

وازین زنان رقت قلب بیت طاقت نیاورده فریاد و ناله و انگاه برادر در داخل
خیمه برادر جمع گردید وگفت ایجان برادر کاشکی مرده بودم وترا باین عجز نمیدیدم ایجان
برادر گویا امروز مادرم فاطمه وپدرم امیر المؤمنین وبرادرم حسن مرده اند ای یادگار
جد وپدر و مادر و برادرم گویا بزبان حال میگفت **نظم** زآه آتشینت سوخت جانم
بتر گردید مغز استخوانم صدای نالهات دل را خراشید نمک بر زخمهای کهنه پاشید
ندارم اندرین غم یار و یاور نه باب و مادری و نه برادر خداوندا دلی افسرده دارم
حسینی را بدشمن می سپارم پس حضرت امام حسین نظر بزینب خواتون کرد وفرمود ای خواهر گرامی لا یذهبن
حلمک الشیطان وترقرقت عیناه بالدموع حلم ترا شیطان نبرد و اشک
از دیدهای حق بین انحضرت جاری گردید وفرمود ای خواهر مهربان اگر مرا مجال
واگذاشتند خود را بهلکه نمی افکندم زینب خواتون عرض کرد که ایجان برادر این سخن
دل مرا میسوزاند که ترا از لاعلاجی تن بمرگ داده **نظم** خداوند چنین یاور ندارد
معین و مونس و همدم ندارد تو آگاهی بعجز و زاری ما به بی یاری و بی غمخواری ما
درین وادی بجز غم همدمی نیست بجز اندوه و ماتم محرمی نیست غریب از وطن
مهجور ماندیم بقبرستان غم در گور ماندیم پس طپانچه بر صورت خود زد و جامه بر تن
چاک نموده وخرت مغشیة علیها وغش کرده وبیهوش افتاد **نظم** دریدا چاک

گریبان

گریبان وکند صفحه رو کشود گیسوی عنبر شمیم موی بمو کشید ناله و حسرتا و رفت از هوش
حسین چون سرش را گرفت در آغوش فشاند زاشک جگرگون بروی خواهر زار بآه و ماتم خروشید
از لب این در گهربار بامر حق تو رضا باش دل گران مکن بسوز صبر بساز و صدا بلند مکن
پس پدرم سر مبارک عمامه را برداشت گرفت وآب بر چشمان مبارکش زد و فرمود ایخواهر تقوی را
پیشه نما و بعزای الهی عزاداری نما وبدانکه اهل اسمانها و زمینها همه شربت ناگوار مرگ را
خواهند چشید وپدر و مادر و برادر شهید شدند وهمه از من بهتر بودند و قسم میدهم ترا
که زینهار که در عزایم گریبان چاک نکنی و روی خود را نخراشی و واویلا و وابورا آواز خود را
بلند نکنی **نظم** زینهار ای خواهر زار حزین ای اسیر و ای غریب دل غمین در عزایم
صبر و تقوی پیشه کن در مآل این خواب اندیشه کن روی خود مخراش و گریبان را مدر
بانگ واویلا مکن در این سفر باش صابر در غم ای پاکسیر بود بر ما ماتم عالم نصیب
پس عمامه را ازار و گریبان آورده و در زیر دامن بست سیم روقتی بود که حضرت امام حسین
از کثرت جراحات بیحال گشته بود که لشکر عمر سعد از هر جانبی باو احاطه نموده بودند
حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارک انحضرت زد و ابو ایوب غنوی تیر دیگر بر حلق مبارک
انحضرت زد و زرعة بن شریک تمیمی ضربتی بر حلقوم زد و سنان بن انس نیزه بر پهلوی انحضرت
زد و صالح بن وهب تیری بر خاصره انحضرت زد و انحضرت بر روی راست خود بر زمین افتاد و در خواست
ونشست و تیر را از حلق خود کشید صید گوید که در انحال زینب خاتون دختر امیر المؤمنین

از خیمه بیرون آمد و گوشوارهای او حرکت میکرد در میان گوشهای و فریاد برآورد که کیت
السماء انطبقت علی الارض ایکاش که آسمان بزمین آمدی نظم کاش ازمان سرادق گردون
نگون شدی وین خرگه بلند ستون بیستون شدی کاش ازمان برآمدی از کوه تا بکوه
سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی کاش ازمان زآه جگرسوز اهلبیت یک شعله برق
خرمن گردون نگون شدی کاش ازمان که این حرکت کرد آشکار سیماب وار روی زمین بیسکون
شدی کاش ازمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش ازمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی این انتقام
گر نفتادی بروز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی آل نبی چه دست تظلم برآورند
ارکان عرش را بتزلزل درآورند پس زینب خاتون روی مبارک بعمر سعد نموده فرمود
که یا عمر حسین را میکشند و تو نگاه میکنی تو ایستاده و حق ملک نظاره کند نظم حسین را
بدم تیغ پاره پاره کنند بالستزدگان میرسد اذیت تو اگر تو از عرب پس چه
شد حمیت تو حمیت عرب کو وفا و عهد کو جزای ابن عم حضرت محمد کو پس اشک
از دیدهای عمر لعین بر ریش و چهره نحسش جاری گردید چهارم در ورود آنحضرت بود
در وقت رفتن بکوفه زمین قتلگاه که چشم زینب بجسد مطهر برادرش افتاد بادار حاج
پنجم در حین ورود بکوفه بود بروایت مسلم جصاص میگوید که چشم بقرب چهل گاه
افتاد با قرار اکو ششم در مجلس یزید پلید بود عبدالملک گوید که بعد از آنکه دوازده نفر
از مردان اهلبیت را مغلول وارد مجلس یزید پلید نمودند جمله از ملامت
ان پایان

ان پایان وان غوغا واقع گردید سر مبارک حضرت امام حسین را وارد مجلس یزید
نمودند یزید را چون نظر بران سر منور افتاد گفت اگر میانه تو و ابن مرجانه قرابتی
بود میداد پس این شعر را خواند نفلق هاما من رجال اعزة علینا وهم کانوا
اعق واظلما طلب خون خواهی نمودیم از مردان چند که ما ایشان را عزیز داشتیم و ایشان
ما را عاق مینمودند و ظلم میکردند علی بن الحسین فرمود ما اصاب من مصیبة فی الارض
ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر
اما زینب خاتون چون نظر بر سر مبارک آنحضرت افتاد دست خود را بجانب گریبان
خود آورد و جامه را بر تن چاک زد پس ناله نمود بصوت حزینی که دلها را کباب مینمود
میگفت که یا حسیناه یا حبیب رسول الله یا ابن مکة و منی یا ابن فاطمة
الزهراء سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی نظم تا که دیدش زینب آن سر را شد
از غم سینه زن گرد بر سر خاک و بر تن چاک کردش پیرهن گفت کی نور دو چشمان
من ای بیکس حسین وی شهید ناشده مدفون من ای بی کفن کر مرا بگذاشتی گشتی شدم در کربلا
همچو یعقوب بنا کردم دراو بیت الحزن می شدم ساکن دران با ناله و آه و فغان تا بمحشر
از غمت ای یوسف گل پیرهن ای حبیب مصطفی فرزند کعبه هم منی نور چشم مادرم زهرا و شاه
دین حسن چون توان دیدن سرت در مجلس مردانیان ناشده مدفون تن پاکت

درد و محن ای غریبم جان خواهر ای شهید تشنه لب دور کجا بسته ام مینی بزنجیر و رسن
راوی گوید پس گریان گردیدند و انجمعی که دران مجلس حاضر بودند و یزید ساکت بود
پس آواز نالهٔ زنی آمد از بنی هاشم که در خانهٔ یزید لعین بود که ناله بر حسین مینمود
و میگفت وا حسیناه یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل
والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء ای حبیب دل غمدیده حسین ای شهید از ستم
ای نور دو عین ای امیر جمله کون و مکان سرور آدم و هم عالمین ای پدر درد دل زهرا
و نبی غایب احمد و حق را تو ولی بر یتیمان جان ای پدر از پدر بوده ای شه بهتر
برگزیدت احد سبحانی زان جهت گشته این دو نانی هر کسی که نالهٔ آن زن هاشمیه را
شنید بگریه در آمد پس یزید لعین چوب خیزرانه طلبید و بر لب و دندانهای حسین میزد
ابو برزه اسلمی گفت که وای بر تو ای یزید آیا بچوب لب و دندان حسین بن علی بن
ابی طالب پسر فاطمهٔ زهرا را میزنی شهادت میدهم که دیدم رسول خدا می بوسید و می
مکید ثنایای صاحب این سر و ثنایای برادرش حسن را و میفرمود که شما بهترین جوانان
بهشتید خدا بکشد کشندگان شما را و او را جزای دهد در آتش سوزان که بزبان حال
میگفت نظم چوب بیداد از چه روای ملحد شوم دغا میزنی بر این سر پر انوار ظلم
و جفا این ثنایائی که چوب ظلم طغیان میزنی بوده جای مرتضی و بوسه گاه مصطفی

کو مروت

کو مروت کو حمیت کو مسلمانی یزید کو حیا از مصطفی کو شرم از خیر النسا کو محمد کو حسن کو
مرتضی کو فاطمه کو خدیجه جعفر و کو حمزه شیر خدا تا به چند جهرا این سر را و این چوب ای یزید
این سفارشهای احمد را و این رسم وفا پس یزید لعین غضبناک گردید و امر نمود که او را
از مجلس بیرون کنند و بیرون رفت محزون و غمناک پس یزید از روی فرح و شادی
متمثل بابیات ابن الزبعری گردید و گفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل
لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل ای کاش که اشیاخ
من در جنگ بدر کشته گردیدند و از خانواده ایشان جزع بلند شده بود حاضر میبودند
و این خون ریزی مرا حلال دانسته میگفتند ای یزید شل نشوی من از اهل خندق نیستم اگر
انتقام نکشم از اولاد احمد آن خونهایی که از آل ابو سفیان ریخته پس زینب دختر
امیر المؤمنین برخواست و خطبهٔ طولانی خواند و فرمود کلماتی چند که بعضی از آنهاست
که ای یزید آیا گمان کردی که اقطار زمین و افاق آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را اسیر وار
شهر بشهر و دیار بدیار گرداندی [illegible] خواری ما است در نزد خدا و بجهت کرامت تست
در نزد او نه چنین است حق تعالی میفرماید که و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی
لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب الیم آیا ای
زنازاده این از عدل است که کنیزان و زنان تو در پرده حجاب مستور باشند

و دختران رسول خدا ص را اسیر نموده. بیچاره در میانه اعدا از بلدی به بلدی میاورند
و آشنا و بیگانه و دنی و شریف روهای ایشان را به بینند آیا چگونه است حال کسی
که از روی خواری نظر با هلبیت عصمت و طهارت نماید و کشتن مثل حسینی را عظیم نشمارد
و خود را گناه کار نداند و چوب بر لب و دندان آنحضرت زند که بوسه گاه محمد
مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا بود و از روی خوشحالی گوید که فأهلوا و
استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل نظم بگو یزید که این از کی
ایمان است د کسی که کار چنین کرد کی مسلمان است د مخدرات تو از دیدها چو دور
باین سبب که حریم تواند مستورند د نه ما ستمزدگان اهلبیت طاهریم د مخدرات
حریم رسول محارمیم د ای یزید روا است که بنزد اشیاخ خود خواهی رفت و خواهند
بتو گفت که کاش شل و گنگ میشدی و آنچه گفتی نمیگفتی و آنچه کردی نمیکردی پس فرمود
که اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك
دماءنا وقتل حماتنا پس فرمود که ای یزید بر رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم وارد خواهی شد و با تو مخاصمه خواهد نمود با آنچه مرتکب شده
در عترت او الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون تمت تمام شد بعون الملک العلام الروضة السابعة

الروضة الثامنة

الروضة الثامنة مقام اول از روضه هشتم در بیان خطبه و اشعار عربیه

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم يا من أعظم مصيبتنا بمصيبة صاحب الأمجاد العادية و
الأحلام المرتكية الباكية الذي ضج في مصيبته خاتم الأنبياء وعج في
ذريته فخر الحرم والبطحاء وصرخت سيدة النساء ومن صرختها صرخ
حملة العرش وسكان السماء الذي جعل في تربته الشفاء وأجيب تحت
قبته الدعاء ذرة مرج البحرين ونجم ابن القمرين أبي عبد الله الحسين
ونقدسك اللهم يا من جعل مرزيتنا على أبي الأئمة وسراج الأمة
وسليل النبوة الذي ذبحوه ذبح الشاة وبناته بين الأعداء حاسرة
في الجيوب فارقات على الحدوج والأقتاب والمحامل والكتل ما قدرت خطا
بهن في الأمصار والأقطار عاريات يطاف بهن سبط رسول الثقلين
ونور العينين أبي عبد الله الحسين ونبتهل إليك أن تصلي على المصطفين
من عبيدك والمنتجبين من أهل نبيك خصوصا على صاحب المصيبة
العظمى والبلية الكبرى المبرى من كل شين أبي عبد الله الحسين
آه آه ثم آه من مصيبة ضاقت به الصدور ذا الكونين واحرقت قلوب

الخافقين آه آه ثم آه من زمان صرع الحسين في عرصة كربلا وهو ينادي

وحيداً غريباً الا من ناصر ينصر آل محمد المختار والا هل من ذاب يذب عن

ذرية الاطهار فكيف لو يرى محمد المصطفى قرة عينيه اسير هذه الكربات

وكيف لو نظر علي المرتضى الى العلويات وهن في ايدي الاشقياء حافيات باكيات

وكيف تتصرف فاطمة الزهراء الى الفاطميات وهن بين الاعداء عاريات فاشتغلوا

اخواني باقامة عزاء الشهيد العطشان فانه لا عذر لاهل الايمان في اضاعة

البكاء والاحزان على سيد شباب اهل الجنان وسيد ولد عدنان و

كيف لا تبكي لبكاء الزهراء وكيف لا تحزن لحزن المرتضى وكيف لا تنوح

لقتيل الامام المنبوذ بالعراء ودرين مقام چه نيكو گفته است شيخ عارف كه بادل بريان

وسينه سوزان ميفرمايد ففي كل عين من مصائبكم قذى وفي كل كبد من

مصائبكم قطر ودر هر چشمي از چشمها از جهة شهيد شدن شهسواري فرو رفته ودر هر

جگري بسبب مصيبت شما شگافي واقع گرديده وكل فرات دابق لظمائكم وكل

طعام لذ من اجلكم مر وهر آب شيريني كه ميخواهيم بياشاميم ان را چون تشنه بوديد شما را

بخاطر مي آوريم بر ما تلخ ميگردد وهر طعام لذيذي كه ميخواهيم صرف نماييم چون از مصيبت شما فكر ميكنيم

در آينه بر ما ناگوار ميگردد وما الكفى فيناء وصبيتي صغارا على الاقتاب اذ قوض السفر

دواموش

دواموش نخواهيم كرد آه آه ودختران زنان چند از اهلبيت او دختران چند كوچك از ايشان را كه

بر پالان شتران نشانيدند و در وقتيكه مسافران از كربلا كوچ كردند وقافله از نينوا بكوفه ميرفت

فواطم والمختار اسرى حواسرا بلا غطاء في برها البيد والحر وآن زنان چه زنان بودند

هائكه همگان فاطمی نسب بودند كه نام ايشان نام فاطمه بود و روی ايشان روی فاطمه بود وآه آه همه بر

بي چادر و مقنعه مانند اسيران روم وفرنگ ايشانرا ميبردند كه چشمهای مردم از آزاد و غلام بر ايشان

مي نهاد وكواعب دنابات الخدود نوادب الخدود بعين الله ما كنهما حيدره وصل الكه

آن حوري طلعتان هميشه در پس پرده ها بودند و غير از حضرت سيد انبيا و محرمان آن حرم سرا را كسي نظر بقد

وقامت ايشان نيفتاده مقام دويم از روضه هشتم در مصائب اهلبيت حضرت رسول خدا از مرثيت

كه شبي امير المؤمنين [illegible] رسول وعده خواست كرد در نزد او افطار نمايد قدری آرد جو قرص كرد

ونفاطمه زهرا فرمود كه اين را طبخ نما كه امشب پدر بزرگوارت در نزد ما مهمان است فاطمه آرد را شش

حصه نمود و طبخ فرمود پيغمبر خدا چون از اداء فريضه مغرب فارغ شد باتفاق امير المؤمنين بمنزل فاطمه زهرا آمد

حضرت فاطمه آن افطار را بخدمت ايشان كشيد كه غير آن چيزی موجود نداشت گذارد در حضرت رسول قرصی از جوين را

نزد خود گذارد ودو قرصی نزد امير المؤمنين و قرصی نزد حسنين و قرصی نزد فاطمه و قرصی بقبضه داد و بعد از

افطار چون حضرت رسول اراده رفتن فرمود حضرت فاطمه عرض نمود كه ای [illegible] اللهی جمله

انسی وجانی ای برهنه انبيا مقدم ای باعث عالم همه آدم ای پدر بزرگوار سعد عالی آن دارم كه

همچنانکه تاج افتخار را اجابت دعوت برفرق ابن عم گذاردی مرا نیز فردا شب سرافراز فرمایی آنحضرت اجابت
فرمود امیرالمؤمنین باز قدری آرد جو قرض نمود حضرت فاطمه او را شش گرده نان طبخ فرموده آنحضرت
بنج لیلهٔ سابقه بخانهٔ فاطمه در آمده افطار فرمود و چون آغاز رفتن فرمود حضرت امام حسن عرض نمود
که ای ستوده خلق برای تبرک دو دم که ای تربیت طلب تو حضرت داود که ای بعلم مثال کهی عدیم مثل
که ای ستوده همراز حق عز و جل ای جد بزرگوار همچنانکه پدر و مادرم را سرافراز فرمودی استدعای آن
دارم که تاج فخر را باجابت فردا شب بر سرم گذاری حضرت رسول اجابت فرمود در صبح آن روز
امیرالمؤمنین بدستور سابق آرد جوی قرض نمود حضرت فاطمه بطریقهٔ سابقه طبخ فرمود و بعد از ورود
حضرت و صرف شدن طعام چون آنحضرت بنای رفتن گذارد حضرت امام حسین هم بر خواست و عرض
نمود نظم ای بوجودت همه کاینات یافته زیور و علیک الصلوة ای شده مخصوص بحق عطا
در صف غمخواری روز جزا چه شود که حسین را تاج مکرمت بوعده فردای شب بر سر گذاری بعد از
اجابت آنحضرت بطریق معهود تدارک آنحضرت را دیدند و بعد از ادای فریضهٔ مغرب نزول اجلال
بمنزل حضرت امام حسین هم فرموده و بعد از صرف طعام حضرت رسول روانه منزل شریف خود گردید
و چون بدر خانه رسید فضه خادمه فاطمه زهرا بخدمت آنحضرت آمده چنانچه حضرت امیر و فاطمه
مطلع شده بودند در کمال خجالت و شرمساری سر خود را بزیر افکنده عرض کرد نظم که ای دُر یتیم
بحر امکان ای صفابخش سماء جود و احسان ای بنو گردیده ختم جمله آیات بهر دو در زمان و در
حاجات ای فخر کاینات و ای زبدهٔ موجودات استدعای آن دارم که همچنانکه سادات و موالی
مرا در میان خلایق سرافراز فرمودی مرا نیز در میان بندگان و کنیزان سرافراز فرمایی

هرچند

هرچند مرا آن پایه و مرتبه نیست که سرور عالمیان مرا مهمان کرده ولکن کنیز و خدمتکار دختر توام
باید از جهت خاطر او دست رد بسینهٔ من نگذاری و فردای شب مهمان شوی سید عالم قبول
فرمود و شب دیگر را بفضه وعده داد و فضه را حیا مانع آمد که حضرت امیر را از این حکایت
مطلع سازد و خود هم نتوانست تحصیل طعام نماید و حضرت رسول چون از نماز مغرب فارغ شد
بجهت عارضه روانه منزل خود گردید ناگاه جبرئیل امین در اثنای راه برودی نازل شد و عرض نمود
که ای حبیب من بکجا میروی امشب شما در نزد فضه مهمانید برگرد و بخانه آن بیچاره رو که در انتظار
شماست حضرت رسول متذکر گشته روانه خانه فاطمه گردید اهلبیت از نماز فارغ شده نشسته بودند
که حضرت رسول داخل شد همگی از جهت تعظیم آنحضرت از جای برخواسته و چون از ضیافت فضه
اطلاع نداشتند لهذا از آمدن آنحضرت در آن وقت تعجب نمودند حضرت از حیرت و تعجب ایشان دانست
که ایشان را خبری از وعدهٔ فضه نیست فرمود که من امشب مهمان فضه ام حضرت امیر که این را شنید
بر خواست و فضه را طلبیده و فرمود که چرا ما را خبر ننمودی تا تحصیل طعامی نماییم فضه عرض کرد که من
طعام مهیا نموده ام و فضه بمصلای خود رفت و بسجده در افتاده و عرض نمود نظم که ای کریم کارگشا
چاره ساز وی رحیم رازق بنده نواز من کنیز دختر پیغمبرم خادم زهرا منم حیدرم کرده ام
پیغمبرت را مهمان تو علیمی ای خدای کن فکان قدر تو بر من بنما ای مهربان تا کنم تحصیل
از تو میخواهم ایا رب رحیم قوت مهمان ای خداوند کریم ای مهربان سؤال میکنم از تو بحرمت

پیغمبر تو و با بروی علی و فاطمه و حسن و حسین و موالی و سادات مند که مرا در نزد پیغمبر خود خجل و شرم
سار گردان ناگاه بوی طعام بمشام فضه رسید چون سر از سجده برداشت دید کاسه مملو از طعام
با چند گرده نان در حوالی مصلای او گذاشته نیز و فخر کاینات آورده حضرت چون آن طعام را
مشاهده کرد دانست که از طعام دنیا نیست از حقیقت حال از فضه استفسار نمود فضه کیفیت واقعه را
بعرض پیغمبر رسانید و چون حضرت رسول از قصه فضه مطلع گردید نظم کرد حمد و هم سپاس بی عدد
شکر نعمتهای خلاق صمد گفت از وی شاد از درد میکنم حمد توای رب ودود داده ما وای
مریم از عطا برگزید دختر من خیر النسا این مقام اتقیا و انبیاست این مقام اولیا و اصفیاست

هشتم روایت کرده اند که وقتی حسنین بیمار شدند حضرت رسالت پناه با جمعی از اصحاب بعیادت آن
نور دیدگان رفتند و چون از حال آن دو گوهر بوستان امامت اطلاع یافتند و خوشی ایشان را
بسیار دیدند حضرت رسول متوجه شاه ولایت شده فرمود که یا ابا الحسن از برای دو نور دیده خود نذری
نما که حق تعالی ایشان را از این مرض شفا بخشد حضرت نذر نمود که اگر خدا این دو فرزند مرا شفا بخشد
سه روز روزه دارم و در این نذر حضرت فاطمه و حسنین و فضه خادمه ایشان نیز موافقت نموده
و همگی نذر کردند که بعد از شفا یافتن حسنین سه روز روزه دارند پس چون حق تعالی ایشان را
لباس صحت پوشانید و از الطاف و عطوفت رب صحت نوشیدند اهلبیت اراده به نذر نمودند
روز نیت روزه نمودند که در نزد ایشان هیچ قوتی نبود که بآن افطار نمایند پس ورا اولیا نزد

شمعون

شمعون یهودی که همسایه آنحضرت بود رفت و فرمود که هَلْ لَكَ اَنْ تُعْطِیَنِی جُزَّةً مِنْ صُوفٍ
یَغْزِلُهَا لَكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ بِثَلٰثَةِ اَصْوَاعٍ مِنْ شَعِیرٍ آیا تواند شد که پاره پشم بمن
دهی که آن را فاطمه دختر محمد از برای تو بریسد و عوض اجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون
گفت که یا علی این معامله راضیم و بخانه خود رفت و پاره پشم و سه صاع جو برداشت و نزد حضرت
امیر آورد آنحضرت پشم و جو را برداشته بحجره طاهره سیده نسا آورده فرمود که از این جو را
بجهة افطار طعامی مهیا ساز پس حضرت فاطمه در روز اول ثلث از پشم را رشت و ثلثی از جو را
دست آس نمود و پنج قرص نان آماده کرد بجهة هر یک قرصی و چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین
بعد از اداء فریضه مغرب بخانه آمد حضرت بتول عذرا آن پنج نان را حاضر نمود حضرت امیر
هر قرصی را نزد هر یک گذارد و پس اول لقمه را که حضرت شکست ناگاه آن مسکینی بر در خانه آواز داد
که السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یَا اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ اَنَا مِسْكِینٌ مِنْ مَسَاكِینِ الْمُسْلِمِینَ اَطْعِمُونِی
مِمَّا تَأْكُلُونَ اَطْعَمَكُمُ اللّٰهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ سلام و رحمت خدا بر شما باد ای آل محمد من مسکینی
از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید از آنچه میخورید حق تعالی شما را طعام دهد از مائدهای بهشت
پس امیر المؤمنان لقمه نان از دست مبارک افکند و فرمود فَاطِمُ ذَاتَ الْمَجْدِ وَالْیَقِینِ یَا
بِنْتَ خَیْرِ النَّاسِ اَجْمَعِینَ اَمَا تَرَیْنَ الْبَائِسَ الْمِسْكِینَ جَاءَ اِلَى الْبَابِ لَهُ
حَنِینٌ یَشْكُو اِلَى اللّٰهِ وَیَسْتَكِینُ یَشْكُو اِلَیْنَا جَائِعًا حَزِینًا كُلُّ امْرِءٍ بِكَسْبِهِ رَهِینٌ

رهين حرّمها الله على الضنين وصاحب البخل يقف حزين فهوي به النار
الى سجّين شرابه الحميم والغسلين ای فاطمه ای صاحب بزرگی و کرامت و ای بهترین
خلقان ای مسکین و فقیر را مشاهده نمیفرمایی و ملاحظه ناله زار و شکایت او را از شدت
رجوع نمیفرمایی که بر در خانه ما آمده گرسنه و محزون بدانکه هر کسی بعمل خود رهونست نیکوکاران را
مقام در جنت رضوان و بخیلان را قرار در درکات نیرانست و شراب ایشان از حمیم و غسلین
و لباس ایشان از قطرانست پس فاطمه در جواب عرض نمود امرك سمعا يا ابن عم وطاعة
ما بي من لؤم ولا وضاعة غذيت باللب وبالبراعة ارجو اذا اشبعت من مجاعة
ان الحق الاخيار والجماعة وادخل الجنة في الشفاعة ای ابن عم امر ترا شنیدم و طاعت
نمودم و ملامت و پستی را اختیار نخواهم نمود و تبدیل نمودم این غذا را بموائد جنت و بر همسران خود فایق
آمدم و امید دارم که حق تعالی مرا سیر گرداند و ملحق سازد بجماعت نیکوکاران و داخل بهشت
گرداند در زمره شفعا پس برخواست آنچه در خوان بود بمسکین عطا فرمود و شب را با آب خالص افطار
فرمودند و گرسنه خوابیدند و صباح آن روز نیز نیت روزه نمودند پس فاطمه ثلث دویم از پشم را
ریشت و صاع دویم از جو را آرد نمود و پنج قرص از آن نان را طبخ نمود بجهت هر یک قرصی و چون
امیر المؤمنین با رسول خدا از نماز فارغ شدند حضرت امیر المؤمنین بخانه تشریف آوردند و خوان را
بدستور لیله ماضیه گسترانیدند پس امیر المؤمنین اول لقمه که از آن نان برگرفت مقارن آن یتیمی از اهل اسلام

مسکین

مسکین بر در خانه آواز داد که السلام عليكم يا اهل بيت محمد انا يتيم من يتامى
المسلمين اطعموني مما تأكلون اطعمكم الله على موائد الجنة سلام بر شما
باد ای اهلبیت محمد من یتیمی از یتیمهای مسلمانانم مرا از طعام خود طعام فرمایید حق تعالی شما را
از موائد بهشت اطعام فرماید پس حضرت لقمه را از دست مبارک افکنده و روی مبارک بفاطمه
نمود و فرمود که فاطم بنت السيد الكريم بنت نبي ليس بالزنيم قد جائنا الله
بذي اليتيم من يرحم اليوم فهو رحيم موعده في جنة النعيم حرمها الله على
اللئيم وصاحب البخل يقف ذميم تهوي به النار في الجحيم شرابه الصديد
والحميم ای فاطمه ای دختر سید پیغمبران ای پیغمبر که از نجبای عرب است حق تعالی یتیمی را
بخانه ما فرستاده است کسیکه رحم نماید رحمت الهی او را فرو گیرد و وعده گاه او بهشت نعیم است
که حضرت حق تعالی او را بر لئیمان حرام کرده است و بخیل مذموم است و وعده گاهش آتش سوزان
است شربش صدید و حمیم است پس فاطمه اوی با آنحضرت عرض کرد که فسوف اعطيه و
لا ابالي واوثر الله على عيالي امسوا جياعا وهم اشبالي اصغرهما
يقتل في القتال بكربلا يقتل جهرا باغتيال للقاتلين الويل مع وبال يهوي
في النار الى سفال كبوله زادت على الاكبال عطا میکنم طعام را به یتیم و مرا باکی
نیست که خواهش حق را اختیار نمایم بر عیال خود که ایشان گرسنه باشند در شب میکه دو شیر

روز شش بود و ایشان دو شبلای یعنی دو فرزند بی‌نظیر مثل که کوچکتر ایشان که حسین است
از روی طغیان در معرکهٔ کربلا کشته گردد و کشتند او را با دیل بسیار در دیل مقام دهند که یکی
از درکات نیران است یعنی عذابش از بسیار درکات افزون و قیود آتش از شماره بیرون است
پس فاطمه برخواست و آنچه از قرص نان بود جمع نمود و به یتیم داد و آن شب نیز باب خالص افطار فرمودند
و گرسنه خوابیدند با نیت روزه و چون فردا شد پس فاطمه ثلث دیگر از پشم را رشته و صاع باقی از
جو را دست آسی نموده و بطریق معهود طبخ فرمود بعد از ادای فریضه مغرب امیرالمومنین نماز
چون خوان افطار گسترانیدند پس اول لقمه که امیرالمومنین گرفت مقارن آن اسیری از اسرا دشمن که
در باب خانه فریاد کرد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد تأسروننا و تشدوننا ولا
تطعموننا رحمت الهی بر شما باد ای اهل بیت محمد ما را اسیر می‌نمایید و به ما تنگ می‌گیرید و طعام نمی‌فرمایید
چون آن ندا بگوش امیرالمومنین رسید لقمه را از دست بیفکند و روی مبارک بجانب فاطمه نمود
و فرمود که فاطمة بنت النبی الاحمد بنت النبی سید مسدد قد جاءك الاسیر
له من تهتدی مکبل فی غله مقید یشکو الینا الجوع قد تمدد من یطعم
الیوم یجده فی غد عند العلی الواحد الموحد ما یزرع الزارع سوف یحصد
فاعطیه لا تجعلیه نکید ای فاطمه ای دختر پیغمبر که حق تعالی بنور و ظلمت کفر را محو و نور اسلام
ممدود فرمود ای دختر سید انبیا آمده است بر در خانه ما اسیری که راه بجایی نمی‌برد و در قید غل مقید

وار گرسنگی

و از گرسنگی شکایت میکند کسی که او را طعام دهد امروز فردای قیامت آن طعام بخورد از نزد
حق اعلی خواهد یافت زیرا که زارع آنچه زرع نمود خواهد درود پس این است حال المحروم بر مرد آن
پس فاطمه در جواب عرض کرد که لم یبق مما کان غیر صاع قد دبرت کفی مع الذراع
شبلای والله هما جیاع یا رب لا تترکهما ضیاع ابوهما للخیر ذو اصطناع
عبل الذراعین طویل الباع وما علی راسی من قناع الا عباء نسجها بصاع
باقی مانده بود و بچه این اطفال گرسنه که سه روز است که روزه بروزه میبرند غیر از این یک صاع جو که
او را امدیست و زراع نحو مهیا کردم بجد قسم که تو را دیدگانم گرسنه ایشان بر درد کار احسین را ضایع
مگذار و روا مدار که ایشان از گرسنگی بمیرند و پدر ایشان جوی صنع بخیرات و بذل مشهور است و دست درازی
در جود دارد و تو آگاهی که بر سر من مقنعه نیست جز این عبا که او را به صاعی بافته‌ام پس خواسته را بجه
در خوان نهاد و برداشته و به اسیر عطا فرمودند و گرسنه سر بر بالین گذاردند و فردای که روز چهارم بود خواستند
که افطار نمایند هیچ چیز از طعام نیافتند پس امیرالمومنین حسنین را برداشته تیز در حال خدا رفت چون
پیغمبر اطفال حسنین را دید که آن دو گوشواره عرش مجید از کثرت جوع و شدت گرسنگی مانند
جوجه میلرزند فرمود که یا علی این چه حالت است که در حسنین می‌بینم که دل مرا به درد می‌آورد و طاقت
تحمل کردن ایشان بدین حال ندارم برویم تا فاطمه نور دیده‌ام را ببینیم چون بمنزل فاطمه در آمد
دید که فاطمه در محراب عبادت ایستاده و شکمش از شدت گرسنگی به پشت مبارکش چسبیده و دیدگان

حق تعالی فرود فرستاد چون رسول الله فاطمه را بدان حال دید او را بسینه خود چسپانید و حسنین و علی
همگی را جمع نموده و بر ایشان بگریست گریانی کرده و فرمود که وا غوثاه بالله شما سه روز است که بر این
تشنگی و گرسنگی مبتلا میباشید و من از حال شما غافل شده ام پس مقارن این کلام جبرئیل
نازل شد باین آیات إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ
بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا یعنی نیکوکاران می آشامند از کاسه که مزاج آن کافور است
و آن چشمه ایست که می آشامند از آن بندگان و آن چشمه در خانواده پیغمبر است و از آنجا بجای
انبیا و مؤمنین جاری میگردد یُوفُونَ بِالنَّذْرِ یعنی ابرار وفاکنندگان نذر خود میباشند
یعنی علی و فاطمه و حسنین و فضه خادمه و جاریه ایشان وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا
و میترسند از روزی که شر آن کشیده شده است مانند عمودی که آن درهم کشیده رویان و
يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا اطعام طعام میفرمایند از دوستی
که بخدا دارند بمسکین و یتیم مسلمانان و اسیر مشرکان و چون ایشان را طعام دهند میگویند که إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا که این است جز این نیست که ما طعام
شما نمودیم بجهت رضای خدا و از شما جزای نمیخواهیم حضرت فرمود که قسم بخدا این را بلسان
نگفته اند ولکن بخاطر گذرانیده اند و حق تعالی از ضمیر ایشان خبر داد که میگویند جزای و مکافات از شما نمیخواهیم
و شکر و ثنای شما را منظور نداریم لکن طعامیکه میدهیم بجهت رضای الهی و طلب ثواب اوست

پس

پس حق تعالی میفرماید که فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا که خدا دفع کرد
علم ایشان را از شر آن روز قیامت حفظ فرمود و تازگی و سرور در وجه ایشان در یوم نشور عطا کرد
وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا و جزا داد ایشان را بهشت جاودان و حریر که فرش او
نمایند و بپوشند مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه کنندگان ایشان در حجلهای خود بر تختهای آماده
لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا آفتاب گرم و سرمای اذیت کننده را در آن حجلها
نبینند ابن عباس گوید که بهشتیان در بهشت قرار دارند که یک دفعه بینند که بهشتها مانند آفتاب
تابان گردید پس اهل بهشت گویند که پروردگارا تو فرموده که اهل بهشت در آن آفتابی نبینند
حق تعالی جبرئیل را بسوی ایشان فرستد و گوید که این آفتاب نیست ولکن علی بن ابی طالب و فاطمه
زهرا تبسم فرموده اند و این نور خنده ایشان است و هل اتی تا آخر سوره در آن روز نازل گردید
ایشان را مرتبه فضه را دیدی ای شنوای شیعه همین فضه در حیات فاطمه زهرا بخدمتگذاری مشغول بود
و بعد از وفات آنحضرت در خدمت زینب خاتون بود و از او مفارقت ننمود و در سفر کربلا نیز
در خدمت زینب و حضرت امام حسین ع بود و از خدمتگذاری وی میآسود بشنو این روایت
جگرگداز هوش پرواز رحمت براندازرا از اخبار معتبره مرویست که بعد از شهادت حضرت
امام حسین ع عمر سعد لعین بانگ بر لشکر زد که کیست در میان شما که اسب بر بدن نازنین حسین
بتازد و خشت او را پامال سم مرکب سازد و استخوانهای پهلوی مبارکش را طوطیا سازد ده نفر

وزان سنگین دلان کوفه گروهی بن حویره و حیش بن مرشد و حکم بن طفیل سینی و عمرو بن صبیح صیدای
و رجاء بن منقذ عبدی و سالم بن خیثمه جعفی و صالح بن وهب جعفی و حنظله بن ناعم و هانی بن
شبث حضرمی و اسید بن مالک عزم این عمل شنیع نمودند این خبر وحشت اثر گوش غریبان وادی
حرمان و بیکسان آن معرکه طف رسید همگی بعجز و زاری درآمدند و نمیدانستند که چه چاره
نمایند **نظم** چو شنید این خبر هوش با زینب زار رفته هوش از سر و رنگ از رخ و آرام و قرار
سیل اشک گره ارض نمودی رنگین دود آهش رخ نه چرخ کشیدی زنگار سینه کوبان
شد و حیران بسر و خاک فشان جامه را چاک زده چین زالم شد اظهار سر بر افلاک چنین نوحه
سر شد بخروش که فلک چند کنی بر دل زارم آزار مرا از بهر غم و درد و الم ای گردون
غیر زینب نشدی یافت یا گرفتار این دل سوخته رانیست که تاب ستم دست از دامن محنت زدگان
روبردار کو محمد بکجا حیدر کرار کجاست تا ببینند در این بادیه بی یار و تبار حالت زار حسین را
و گرفتاری ما از جفای ستم کوفه و این قوم شرار چون فضه خادمه از این قصه مطلع شد
نزد زینب خاتون آمد و عرض نمود که ای سیده من از سفینه آزاد کرده رسول خدا شنیدم
که گفت کشتی ما در دریا شکست و من بجزیره افتادم و در آن جزیره شیری دیدم که متوجه من گشته
و من ترسیدم که آن شیر مرا بخورد گفتم ای شیر من سفینه آزاد کرده رسول خدایم مرا محافظت کن شیر
همینکه نام رسول الله را شنید همهمه نمود و پشت ره بمن کرد که از عقب من بیا و از پس روی من
روانه شد و مرا براه رسانید الحال ای خاتون من ای زینب چاره ما از همه جا منقطع شده دیگر
یار و یاوری نداریم و در این ناحیه شیری است مرا رخصت ده که بروم و آن شیر را خبر دهم که این
کافران سنگین دل چنین اراده دارند زینب در امر رخصت فرمود فضه با موی سفید و قد خمیده
روانه شد و چون نزدیک شیر رسید آواز داد که یا ابا الحارث أتدری ما یریدون ان
یصنعوا غداة غد بنو امیة بابی عبدالله یعنی ای شیر آیا میدانی که بنو امیه فردای

چه خواهند

چه خواهند نمود با جسد امام حسین شیر سر را بالا کرد و متوجه فضه گردید و منتظر بود که فضه گوید
که با جسد آنحضرت چه اراده دارند فضه گفت ای شیر **نظم** آن شهی کو جان زهرا و نبی است آن تنی کو
زیب آغوش علی است آن شهی کو هشت جنت را صفات زینت عرش مجید کبریاست آن شهی کو
پروریدش جبرئیل بود و صافش بفرمان جلیل یعنی آن مهر منیر مشرقین جسم صد چاک امام
دین حسین این گروه بیوفای بیحیا قصد آن دارند کز راه جفا اسب در تازند از راه عناد
خورد سازند از ره کین و فساد این نه جسم مصطفی و مرتضی است این نه جسم حضرت خیر النساست
نیست بر این امت ناکس وفا یا ابا الحارث تو امدادی نما تا صدم از زینب خونین جگر سوی
ای شیر خدای دادگر گر دهت تبلیغ من یا شور و شین حال زار زینب کار حسین چون شیر این سخن
شنید همهمه نمود و برخاست و متوجه قتلگاه شد فضه از عقب وی میرفت و چون بمیان
رسید ملاحظه هر یک مینمود و میگذشت تا بر جسد هزار و هفتصد چاک سرور شهیدان رسید سر خود را
بر زمین زد و فریاد کشید و روی خود را بر روی جسد محترم آنحضرت گذاشت و دستهای خود را
بر جسد آن نهاد و روی خود را چون بخون آنحضرت می آلود و نعره میزد و آب از دیدگانش میریخت
نظم رسید چون بر نعش با دو دیده تر گرفت آن تن در خون طپیده را در بر گهی چه تعزیه داران
نشسته بر بر او گهی چه ماتمیان گشت گرد پیکر او گهی به پیکر او میرسید بو میکرد گهی ز روی ادب
احترام او میکرد گهی گرفته سر خویش را زدی بزمین چه گفتمی که ستم پیشه را کند نفرین گهی گریست

براد چون پدر بزاری زار، گهی فتاده به پهلوی او برادر وار، گهی بخون شه تشنه لب نظاره‌چیان
نمود چهره خود را بخون خود رنگین، گهی بناله و فریاد بیقراری بود، گهی بشور و شین افغان
و آه و زاری بود، گهی بآه رخ چرخ گرد مینائی، گهی بناله جهانی نمود شیدائی

و برین حال بود تا صبح طالع شد و چون روز شد آن بدبختان روسیاه عزیمت
جنگ‌گاه نمودند چون آنحضرت را شهید نمودند از آن عزیمت برگشته عمر سعد گفت
زینهار کرایی فته است او را اف مکنید و بروایت سید ابن طاوس در ملهوف آن مردان
اسب بر بدن آنحضرت تاختند بنحویکه استخوانهای پشت و سینه آنحضرت را بسم ستوران
خورد نمودند و نزد عبیدالله بن زیاد لعین آمدند و اسید بن مالک که یکی از آن ده نفر
بود گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر
ابن زیاد گفت من انتم گفت سید ایشان گفتند مائیم آنکسانیکه بسم ستوران خود استخوانهای سینه
حضرت امام حسین را آسیا نمودیم آن لعین ایشانرا جایزه کمی داد ابو عمرو زاهد گوید
که ما تفحص نمودیم همه ایشانرا اولاد زنا یافتیم و این ده نفر را مختار گرفت و دست و پای
ایشانرا بمیخ آهنین کوفت و اسب بر پشتهای ایشان تاخت تا همه هلاک گردیدند
و حضرت محتشم میگوید محتشم این انتقام گر نفتادی بروز حشر، با این عمل معامله
چون شدی، وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ۲۲۷ سنه ۱۲۳۹

[illegible]

الروضة التاسعة فصل اول از روضه نهم در بیان خطبه و اشعار عربیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعظم مصيبتنا بمصيبة سبط الرسول وقرة
عين البتول ابن يعسوب العرب واشرف الناس في الحسب
والنسب نور الانوار وبقية الابرار وسلالة الاطهار وبقية
الاخيار والذبيح بسيف الاشرار والاسير بايدي الكفار السيد
الماجد وزين المنابر والمساجد الامام الراكع الساجد
وقتيل الكافر الجاحد والي ولاية الشهادة وفاتحة مصحف
الشهادة ريحانة رسول الله والمجاهد في سبيل الله
وثالث شروط لا اله الا الله مولانا ابي عبد الله والشكر
لله الذي اجل رزيتنا على من بيده الشرف العرش وتزين
ولا ترحم من حبله ونبين الذي جاهد في سبيل الله
مع اولاده واقربائه وعشيرته وقتل لوجه الله مع اخوانه
واحبائه وقبيلته قرين الاحزان والكربات ورهين
الاشجان والحسرات والشهيد المطروح في الفلوات وا
لمبكي البنات والاخوات صاحب المصيبة والكرب والبلاء

المنوع من الفرات بكربلا مولينا ابي عبد الله آه آه ثم آه
واحزناه بالمأمن مصيبة هي اعظم الاحزان والمصائب واشد
الاشجان والنوائب مصيبة لا تنقضي حسرتها ابدا واحزنا
محمداه في الانام لحول المدى آه آه ثم آه ثم واحسرتاه
على الاجسام المرملة بالدماء والافواه اليابسة من الظماء
فياليت لفاطمة وابيها عينا تنظر ما صنع ببناتها وبنيها
ما بين مسلوب وجريح ومقتول وطريح ومشقوقات الجيوب
ومفجوعات بقتل المحبوب ناشرات للشعور بارزات من الخدود

اشیعه بخاطر بیاور حال مظلوم در وقتیکه از معراج خانه زین بر
روی زمین قرار گرفت و سر مبارک بجانب آسمان بلند نموده با خداوند
خود مناجات میکرد و چه نیکو گفته است شیخ عارف ما در این مقام دررا
میگوید نظم لمن له نحو السماء ینظر ∴ تعلم احوالی وانت اکبر
فها انا معتصم منكسر كما ترى ∴ يا من يرى ولا يرى والهفاء
بر آن مظلوم غریب وقتیکه در میان خاک و خون افتاده و بخون خود
منحور دروی پرخون را بجانب آسمان کرده با خداوند خود مناجات میکرد

ومیگفت خداوندا میدانی احوال مرا و میبینی که این ظالمان چه می کنند
و تو اجل و اکرمی از آنکه انتقام مرا از این ظالمان کشی دل بسته وعده
که با من کرده وفا خواهی کرد من وفا بعهد و وعده خود نموده ودر راه تو
کشته و بخون خود آغشته شدم فراح مهجة سيدي مجهما تريبا
قالت لسكينة اما ترين على ذا اخي جاء بما ان الظما شوى
فؤادي وقد ورى بعد از آنکه اسب شهسوار معرکه شهادت را از ذو الجناح
بر زمین انداختند آن زبان بسته سراسیمه شیهه زنان بسوی خیمهای
حرم روان شد زینب خاتون بسکینه خاتون فرمود که نگاه کن ببین
گویا پدر برادرم شربتی از آب آورده باشد که تشنگی دل مرا برطرف نموده
فاطلعت فعاينته خالي صاحت وقالت واشقاه حالي
فجئتها يعثرن بالاذيال كل تشق جيبها تحثوا سكينة
نگاه کرد دید که ذو الجناح بی صاحب و بخون آغشته شیهه کنان می آید
پس چه فریاد در زد که داد بیلا که پدر بزرگوار مرا شهید کرده اند و مرا یتیم
نموده اند پس یکمرتبه از خیمها بیرون دویدند و دستهای ایشان بر پاهای
ایشان می پیچید واقفان خبر آن بسر آن مظلوم آمدند و چون او را با آن حال دیدند

همه جامها را چاک زدند چگویم که چه حالها بر ایشان رفت **نظم** بیا و ورد کردش

افکنده رسمی ٭ با فغان نقش این ابیات بستی ٭ که الصبر الصبر بکلبه آرام چکردی ٭

بشاخ سرور خارم چکردی ٭ سکینه آمد و بوسید رویش ٭ بابا بابا بگفت

این گفتگویش ٭ که بابا تاجدارم را چکردی ٭ امید روز کارم را چکردی ٭

بخورده آب چه شد نوجوانی برادرم ٭ که تشنه رفت میدان که خاک بر سرم ٭ [زهره که]

عروس تشنه لبم را بگو که آتش و آه ٭ کدام سنگ دل از تیغ کین جوابش داد ٭

مقام دویم از روضه تاسعه در بیان نزول لعیا از برای قابلگی نمودن در تولد

امام حسین علیه السلام از ابن عباس روایتست که چون اراده نمود حق تعالی که حسین را

بفاطمه زهرا عطا فرماید در شب سیزدهم رجب وحی فرستاد بسوی لعیا که لعیا

حوریست از حوراء بهشت و اهل جنان چون اراده نمایند بسوی چیزی نگاه کنند

نظر بسوی لعیا نمایند و از برای اوست هفتاد هزار کنیزه و هفتاد هزار قصر

و هفتاد هزار مقصوره و هفتاد هزار غرفه که مکللند بانواع جواهر و مرجان و قصر

لعیا از همه این قصرها بهتر و از هر قصریکه در بهشت است عالیتر است و چون از قصر

خود نزول و شرف کرده جمیع آنچه در بهشت است مشاهده نماید و از نور روی و جبین او

همه جنان را روشن کرد و پس حق تعالی وحی بسوی لعیا فرستاد که نازل شو بر ارض دنیا

زن و دختر حبیب بن مظاهر و بنت فاطمه باش و وحی فرستاد بسوی رضوان که

بهشت را آراسته و زینت نما کرامةً از برای مولودیکه تولد یابد پس در دنیا

پس بسوی ملائکه فرستاد که بر پا ایستید صف زده نمایید تسبیح

و تقدیس بر خدای عز و جل پس وحی فرستاد بسوی جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل اینکه بر زمین نازل شوید و در قبیله از ملائکه ابن عباس گوید

که قبیله هزار هزار ملک را گویند **نظم** علیا شد خطاب از حق تعالی ٭

که ای رضوان و حور عین اعلا ٭ روان شو با گروه آسمانی ٭ سوی زهرای با مرام

مکانی ٭ برضوان جنانی شد امر باری ٭ که ای میر جنانی کن نگاری ٭

بیارا جمله حوران جنانی را ٭ مزین کن بهشت جاودانی را ٭ بجبرائیل

و اسرافیل و میکال ٭ شد امر حق بدین دستور و منوال ٭ که با خیل ملک

ز عرش افلاک ٭ روان گردید سوی خطه خاک ٭ پس در حین

نزول چون باسمان چهارم رسیدند ملک صلصائیل را دیدند که از

برای او هفتاد هزار بال بود که پر نموده میانه مشرق و مغرب را و خود

ایستاده است جانب عرش و این بجهت آن بود که صلصائیل بجا اظهر که

که خدا تعالی میدانند آنچه را بگذرد در قعر این بحر است و بکجا میرود و چه میشود و ظلمت

بیش از شمار چون حق تعالی این قصه را از جبرئیل مشاهده فرمود وحی فرستاد
بسوی ان که از مکان خود برخیزد و بکبیر رکوع و سجود و معنا این است عقوبت
تو بجهة الفکر فاسد بکه در ضمیر خود نمودی پس لعیا نازل شد بمنزل فاطمه زهرا
و گفت مَرْحَبًا بِكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كَيْفَ حَالُكِ قَالَتْ كَمَا
فاطمه فرمود که حال من خیر است پس آنحضرت از لعیا نمود و ندانست
چیزیکه از برای لعیا در شأن باید متغیر الحال بود که حوریه از بهشت آمد و باداد
بود از فرشتهای نیکوی بهشت که او را از نگ گویند و او را در منزل
فاطمه بهمین نمود لعیا برای نشست و چون وقت صبح شد حضرت امام حسین
علیه السلام بنور قدوم عالم امکان را منور ساخت و قدم به بهشت آباد دنیا گذارد
پس لعیا آنحضرت را بوسید و ناف او را قطع نمود و بند پا از سندسهای
بهشت او را پیچیده و دیدگان آنحضرت را بوسید و آب دهان مبارکرا
در دهان مبارک آنحضرت بچشید و گفت خداوند تو را مبارک گرداند یا حسین
و خداوند بر تو فاطمه مبارک گرداند پس ملائکه به جبرئیل تهنیت و مبارکباد گفتند
و جبرئیل به محمد صلعم تهنیت و مبارکباد گفت تا ساعت شبانه روز و چون روز هفتم
شد جبرئیل عرض نمود که یا محمد صلعم ما آمده ایم بزیارت فرزندت حسین و باید که او را

ملاقات نمایم

ملاقات نمایم پس حضرت رسول صلعم داخل منزل فاطمه زهرا شد و فرزند آنحضرت
امام حسین را که با پارچه از بافته ابریشم زرد بود که آنحضرت را بران پیچیده بودند
برداشته نزد جبرئیل آورد جبرئیل او را گرفت و میان دو دیدگان او را بوسید
و آب دهان خود را بر دهان آنحضرت بچشید و گفت خدا مبارک کند
ولد تو را از برای تو و از برای والده تو ای غرقه بخون شهید مقتول کفن
ای کشته شهید با غم و درد و محن ای داغ شده ز نالهای غربت
دلسوخته و فغان ز درد حسرت ای کشته بخون خود آغشته گردیده و در زمین کربلا
و نظر بر امام حسین نمود و گریست و حضرت رسول گریان گردید و ملائکه نیز
گریان شدند و زبان حال جبرئیل بدین مقال مترنم بود ای تشنه کربلا ای
کشته زار ای بیکس و بی مونس و یار و غمخوار یا رسول الله سلام مرا بفاطمه
برسانی و بگو که این برگزیده را حسین نام گذار که خداوند عالم او را حسین نام نهاد
بجهت آنکه احسن و بهتر از جمله الله و در زمان او نیست پس رسول خدا فرمود که یا جبرئیل مرا
مبارکباد میگویند و میگریی عرض نمود یا رسول الله یا محمد نظم این حسین کشته میگردد بشمشیر جفا
تشنه لب در درد دنیا خونخوار ارض کربلا با دل پر حسرت و با نالهای زار زار پاره
پاره میشود با خنجر و با نیزها حضرت رسول فرمود که یا جبرئیل کی کشته

او عرض کرد که بدترین امت تو که امید شفاعت از تو دارند شفاعت تو را [illegible]

عالم باشان بنبر سانند حضرت رسول فرمودند زبان کار باد آنکسیکه فرزند دختر پیغمبر

خود را بکشند جبرئیل عرض کرد که نومید باشند از رحمة خدا و فرو روند در عذاب

دردناک الهی پس رسول الله داخل حجره فاطمه گردید و سلام را از قبل حق

تعالی بوی رسانید و فرمود که ای دختر من او را حسین نام کن که حق تعالی او را این

نام موسوم ساخته فاطمه عرض کرد و سلام مولای من است و بوی او عود میکند و سلام

بر جبرئیل باد پس رسول خدا فاطمه را اخبار کربلا و کشف و کربت نمود فاطمه عرض کرد

که ای پدر بزرگوار مرا اخبار کربلا و بگو تا دگر به میکنی حضرت رسول فرمود که نعم ای جگر گوشه

من حق تعالی تو را اجر دهد در مصیبت این فرزند پس رسول خدا صیحه زد و شروع

بگریستن نمود و لعبا و سایر وصایف بهشتی در گریستن با آنحضرت موافقت نمودند

نظم زگریهای رسول خدا در آن وادی ◦ شدند جمله حوران بناله و زاری ◦

ع الخصوص بلعیا چنانی نمود از ◦ که گشت خانه صبرش زناله زیر و زبر ◦ فاطمه

عرض کرد که ای پدر بزرگوار کشنده فرزند من روشن دیده و میوه دل

من حضرت فرمود که بدترین امت من که امید شفاعت از من دارند خدا

شفاعت مرا بایشان نرساناد فاطمه فرمود که رستگار مباد آنکسیکه فرزند دختر پیغمبر

خود را بکشند پس لعبا فرمود که نومید باشند و نومید شدند از رحمت الهی و بعذاب

دردناک خدائی معذب باشند پس فاطمه عرض نمود که ای پدر بزرگوار بجبرئیل

سلام مرا برسان بگو که در کجا آن موضع فرزند مرا بکشند حضرت فرمود ای فاطمه

در زمینیکه او را کربلا گویند **نظم** بجانب کربلا غلطان بخون سازند حسینت را

بخون آغشته سازند جگر نور دو عینت را ◦ نباشد یاوری در آن زمین بهر

شهید آتش ◦ نه غمخواری انیسی بهر اهلبیت کریمش ◦ هر چند یاور و معین

طلبد احدی او را اجابت ننماید وای برکسیکه یاری او نه نماید لعنت باد

از جانب من و ملائکه و همه خلایق لکن ای فاطمه اگر شنه نکند تا انکه نه نفر از

ائمه طاهرین از صلب او بیرون آیند و ائمه را نام برد تا آخر ایشان که مهدی

آل محمد است و فرمود که او است آنکسیکه در آخر الزمان بیرون آید با عیسی

بن مریم و ایشانند مصابیح رحمن و عروة اسلام و همچنین ایشانند داخل بهشت

گردند و دشمنان ایشان داخل آتش گردند پس جبرئیل و ملائکه و لعبا عروج نمودند

و صلصائیل ایشان را ملاقات نمود و گفت ای حبیب من ای جبرئیل مگر قیامت

بر اهل زمین قیام نموده است جبرئیل عرض کرد که خیر لکن ما خبر سوی آسمان آنچه بار

باد محمد و محمد بانی بزمین نازل شده ام زیرا که حق تعالی حسینی را بایشان عطا فرموده است

و صلصائیل گفت ای جبرئیل بر زمین نازل شو و عرض بر الجناب محمد مصطفی رسان
که شفیع من گردد و از حق تعالی که از من رضا گردد زیرا که او دوست حبیب حق تعالی
جبرئیل نازل گردید و عرض صلصائیل را بجناب رسول عرض نمود حضرت قنداق
حسین را طلبید و بر روی دستهای مبارک خود گرفت و بسوی آسمان بلند
نمود و عرض کرد اللّهمّ بحقّ مولودی هذا علیک الّا رضیت عن
الملک پس ندای الهی از قبل عرش آمد که یا محمد بتحقیق که راضی شدم از
صلصائیل و قدر تو عظیم است ابن عباس گوید قسم بآن کسیکه محمد را بحق به
پیغمبری فرستاده است که صلصائیل فخر میکند بر ملائکه بر اینکه او عتیق و آزاد کرده
حسین است و لعیا فخر میکند بر اینکه او دایه حسین است تعلیم از روضه بهم در بیان
گریه کنندگان از فرزندان آنحضرت امام حسین بر آنکه گریه کنندگان اولاد
و بازماندگان حضرت امام بخیر بود بیا اول فاطمه دختر امام حسین است وا درا
گریه بایست بعد از شهادت آنحضرت مثل وقت آمدن ذو الجناح الی خیمه
بخیمه گاه و در وقت غارت کردن و در قتلگاه و در کوفه و در شام خرابه
و وقتیکه اهلبیت را داخل مجلس یزید پلید ایمان نمودند مردی از اهل شام را
نظر بسوی فاطمه دختر امام حسین افتاد و بیزید لعین گفت که یا امیر المؤمنین هب لی

هذه الجاریه فاطمه مظلومه که یتیم و غریب و اسیر بود چون آن اسم کنیز را شنید
لعبه خود زینب خواتون در آویخت و گفت یا عمتاه مرا به کنیزی میخواهد در آن
حال شعر با مقال گردید نظم ای سگ کش عمه زار از رم مرا یاری نما * بر غریب و بیکسی
الغمه همراه و داری نما * آنچه امان چهار رم منت بار انکسار * ام اسیرم اسیرم
غم هیچیم ام یتیم و خوار و زار * بابم بجوعم و برادر غرقه خون در کربلا * در میان
ما آن بی بیکس و بی اقربا * کم زنجیر ستم بار انجولری میزنند * گاه بر عزم کنیزی
از زیرم میخزند * سینه ام از درد موج آه غم طوفان شده * خانه صبرم ز سیلاب
ستم ویران شده * زینب خواتون آن مظلومه را تسکین داد و دلش بی گفت
ای ملعون دختر محمد مصطفی را انجه ست کاری بطلبی دروغ گفتی تو و یزید سگ
اشقیا زحیان آمری نداری زید بی زید گفت اگر خواهم میتوانم که زینب خواتون
فرمود که قسم بخدا نمیتوانی نمود مگر آنکه کفر باطن خود را ظاهر سازی و از
دین رسول خدا بیرون روی یزید در غضب شد گفت با من چنین سخن میگوئی
پدر و برادر تو از دین بیرون رفته اند زینب خواتون فرمود که بدین پدر
در ادرم هدایت یافتند تو و پدر و جد تو اگر مسلمانی باشید یزید لعین گفت
دروغ گوئی ای دشمن خدا زینب خواتون فرمود که پادشاه هست که ستم میکنید

ارزن ای ظالم و ستمگر در بند سلطنت خود پس یزید لعین گویا حیا نمود و پشیمان گشت شد

شامی اعاده سخن نمود یزید گفت که لال شوی خدا تو را مرگ دهاد و در روایت

دیگر آن شامی از یزید پرسید که کیستند یزید گفت این دختر که از من میخواهی و آن

فاطمه دختر امام حسین است و آن زن زینب خواتون خواهر امام حسین است

و دختر امیر المؤمنین است شامی گفت حسین پسر فاطمه زهرا از یزید گفت بلی شامی گفت

لعنت خدا ای بر تو باد که عترت پیغمبر را میکشی و ذریه ایشان را اسیر میکنی بخدا قسم

که من خیال میکردم که ایشان اسیر فرنگند یزید گفت بخدا قسم که تو را با ایشان

ملحق میسازم و امر بقتل آن شامی نمود و او را گردن زدند بیوم آنکه گریه کند کان اهل بیت

سکینه خواتون دختر آنحضرت بجهت وداع پدر بزرگوار نقل است در روزی که حضرت امام حسین با

لشکر دشمنان مانند نظر نمود بهفتاد و دو تن از شهدای خود که همه با بدنهای پاره پاره

در خاک کربلا ریخته اند آنحضرت متوجه خیمگاه شده ندا داد که یا سکینه و یا

فاطمه و یا زینب و یا ام کلثوم علیکن منی السلام پس برد رسول الله را

پوشید و زره آنحضرت را که خود داشت و شمشیر آنحضرت را حمایل کرده

عرق آهن ذوالفقار و کوه بر مرکب خود سوار شد پس ام کلثوم را طلبید و فرمود

که ای خواهر من وصیت میکنم تو را بخبردار بر اینکه من بجهاد این قوم نابکار میروم سکینه

خواتون ناله و نوحه‌کنان پیش آمد و حضرت او را پا روی دست سید او را

بسینه خود چسپانید و اشک دیدهای او را با آستین خود پاک نمود و فرمود سیطول

بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی

قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی فاذا قتلت فانت

اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان نظم سوزان دل و دیده گریان سکینه

با آه جگر سوز و افغان سینه پس از مرگ من ای پسر درد دل زار تو را آتشی

آه و فغانست بسیار مکن ناله تا جان من هست در تن که آه و فغان تو شور

افکن است دل داغدارم سوزان دگر مکن ناله ای جان عزیز پدر مرا

داغها از غم اکبر است سر انگشت تو ام وداع بالا برست پس حضرت عبا

پاره پاره طلبید و در زیر جامهای خود پوشید که شاید چون لشکر او را برهنه

نمایند آن جامه کهنه را اجرت نبرند پس وداع کرد زینب رو را بنجف کرده در بیان

حال گفت نظر کن یا علی بر نور عینم و ای با شاه مردان لباس کهنه

بپوشید حسینم را رو درامیدم بپیدا آن پس حضرت وداع کرد و اهل بیت را وداع

کسی که بر دور بگردد و سکینه خواتون فریاد زد که یا ابتاه استسلمت للموت

ای پدر تن به مرگ در داده حضرت فرمود که ای نور دیده چگونه تن به مرگ در ندهد

کسیکه او را ناصر و معین نیست سکینه عرض نمود که یا اَبَتَهْ رُدَّنا اِلَی حَرَمِ جَدِّنا
حضرت فرمود که هیهات اگر مرا بحال خود وامیگذاشتند من خود را بمهلکه نمی افکندم
پس خروش از اهلبیت برخواست حضرت امام حسین ایشانرا ساکت نمود
نظم شد ز شور و فغان آل حیدر / زمین کربلا صحرای محشر / و در بعضی روایت آمده که
زنان اهلبیت را به مجلس یزید بی ایمان در آوردند سکینه خواتون بکف دست
روی خود را پوشیده بود زیرا که معجری نداشت یزید لعین پرسید که مَنْ
هٰذِهِ گفتند این سکینه دختر امام حسین است گفت اَنْتِ سَکِینَةُ الْمَظْلُومَة
بگریه درآمد و آواز گریه اش بلند شد بنوعی که نزدیک شد که روح از جسدش
مفارقت نماید یزید لعین گفت چه چیز ترا بگریه آورد سکینه خواتون فرمود
که چگونه گریه نه نمایم کسیکه معجری نداشته که روی خود را از تو و از جلسای
تو بپوشد نظم میان انجمن نامحرمان بی ایمان / من یتیم چه سازم با این تن عریان
نه چادری نه لباسیکه روی خود پوشم / نه کهنه مقنعه تا که روی خود پوشم
چرا زنان تو از چشم مردمان دورند / بدین سبب که حریم تو اند مستورند
پس آن لعین بگریه درآمد و گفت خدا لعنت کند ابن زیاد که چه قسمی انقلاب کرده
با آل رسول الله ای پس یزید لعین گفت که ای سکینه پدر تو غضب حق من بودم

وقطع رحم کرد

وقطع رحم کرد و در پادشاهی با من منازعه نمود سکینه خواتون گریست فرمود که
ای یزید خوشحال مکن بکشتن پدر من زیرا که او اطاعت کننده بود خدا و رسول
را خدا شهادت خواند و او نیز اجابت نمود و بشهادت رستگار گردید
و اما تو ای یزید مستعد جواب باش در وقتیکه حق تعالی ترا سوال نماید از
کشتن پدر من کجا است جواب از برای تو ای لعین یزید گفت ساکت شو ای سکینه
از برای پدر تو در نزد من حقی نیست تا اینکه از من سوال کند و در این حال مردی
از اهل مجلس برخاست گفت که یا امیر سکینه بمن بخش از برای غنیمت که از برای اینست
تا اینکه خدمتکاری من نماید سکینه چون اسم کنیزی را شنید به پناه ام کلثوم خود
را رسانید و گفت یا عمتاه دیا توانند شد که نسل رسول الله کنیزی اولاد زنا کاران
نمایند ام کلثوم فرمود که خاموش و لال شو ای بدبخت خدا زبان ترا قطع کند
و دیدهایت را کور و دستهایت خشک گرداند و آتش را منزل و مقام تو گرداند
اولاد رسول کجا خدمتکاری اولاد زنا نمایند نظم تو کیستی که خودت را عزیز
میخواهی / ز اهلبیت رسالت کنیز میخواهی / خدا کند که شوی لال هر دو چشم تو کور
ز فیض حضرت پروردگار گردی دور / رسیده است کجا رتبه و عزیزی تو / عزیز
کرده زهرا که کنیزی تو / هنوز سخن ام کلثوم تمام نشده بود که دعای او مستجاب گردید

زبان آن ملعون لال و دیده‌هایش کور و دستهایش خشک گردید ام کلثوم فرمود

الحمد لله الذی عجّل لک العقوبة قبل الآخرة این است جزای کسیکه

متعرض حرم رسول الله گردد و بیم اذیت کنندگان اهلبیت دختر سه ساله حضرت امام حسین

علیه السلام مرویست که یزید ملعون بخواهش اما اهلبیت در شام از برای ایشان خانه جهت تعزیه داری معین

نمود و اهلبیت در آن خانه مشغول عزاداری بودند و از برای امام حسین دختر سه ساله

که از یوم عاشورا تا آن روز پدر بزرگوار خود را ندیده بود عظیم دلگران آمد و گفته پدر

خود متوحش گردید هر چند پدر را طلب می‌نمود او را وعده فردا میدادند میگفتند

آنچه میخواهی با اوست تا اینکه شبی از شبها در آن بیت الاحزان پدر را در خواب

دید و میگفت نظم ای دوست تو مهمان بودی د از رحمت که نرفته نمودی د هر کس پدری

به پیش دارد د رحمی بغریب خویش دارد د از رحمت من که زار زاری د از شور دلم

خبر نداری د رحمی که خدا نکرده ای باب د این وصل خیال تا بشد در خواب د

در بیان از خواب بیدار شد چون پدر را ندید شروع بنوحه و زاری و ناله

بیقراری نمود و میگفت نظم یاران پدرم دگر کجا رفت د آمد بخواب دگر چرا رفت د

الحال بدوش باب بودم د شب همره آفتاب بودم د رنجیده به رهگذر زدلم

افکنده بدام هجر بازم ا پس دختران آل محمد گرد او جمع آمدند و از سبب ناله

از او سوال

از او سوال نمودند در جواب گفت ایتونی بوالدی وقرة عینی

نظم بگریه گفت چه شد امشب پدر من د شهید کرب و بلا باب [illegible] من د

سکون این دل پر درد من کجاست پدر د نشاط خاطر سودا پرور من کجاست پدر د

کجاست آنکه مرا پدر به در آغوش د گهی ز لطف گهی سینه و گهی بر دوش د پدر

کجاست که از فرقش در زاریم د بقید محنت زنجیر غم گرفتارم د شام دگو نه

چرا بچاه بلیس و بیمار شدم د یتیم و بیکس و بیچاره و غمگسار شدم د هر چند اهلبیت او را

تسلی میدادند حزن و اندوه الصغیره زیاده میشد پس همگی در آن شب دیجور

شروع بگریستن نمودند و طپانچه بر رخساره‌های خود زدند و موهای خود را

پریشان نمودند و خاک آن محنت سرا را بر سر خود ریختند نظم گروه هم جمع

شده چون بلبل اسیرانی چند د شده سرگرم فغان نوحه سرایانی چند د رو

خراشیده و سر برکرده پریشان گیسو د جامه را چاک زده چهره و سامانی چند د

و اندر ظلمت شب ناله و فریادکنان د از غم دوری سر خاک فشانانی چند ا

شب سیه چرخ زبس گشت ستان از شب تار ا دود آه از دل پر داغ غریبانی چند ا

ساقی بادیه پیمای الم از غم اشک ا ریخته از مثل سرشک کهر افشانی چند ا

جمع هم گشت بخواب الم ا دم نیارید ان خاک نشینانی چند. گشت آن کلخن

ماتم زده گلشن غم ❊ جوانست زان جمع والم صوت هزاران چند ❊ از شرار
غم آن سوختگان ایام ❊ شد بچرخ ملکوت آه خروش نی چند ❊ چون صبح طالع گردید
یزید پلید آن ناله وخروش را شنید گفت این ناله وفغان از کجاست گفتند صغیره
سه ساله از سید الشهدا باقی مانده و پدر خود را در خواب دیده است و
چون بیدار شده پدر خود را ندیده الحال پدر را میطلبد با گریه وزاری جواب
یزید لعین از این کیفیت مطلع شد گفت سر مبارک آنحضرت را نزد آن طفل
ببرند بی توقف پس آن سر مبارک را بمندیل رنگین پیچیده نزد آن مظلومه بردند
آن صغیره چون پرده را از آن سر برداشت گفت این سر کیست گفتند این
پدر تست نظم آن همانست که دیدی تو عیان در خوابش ❊ گر ازین خواب نی
بیدار تو ای در یابی ❊ شاهدی هست ازان روی نکو تا بر تو ❊ ترجمان کرده
زخون این ورق مهتابش ❊ طفل آن سر را از طشت برداشت و بلند نمود و گفت
یا ابتا من ذا الذی خضبک بدمائک ای پدر جان که سر و موی
مبارک ترا بخون خضاب نمود یا ابتا من ذا الذی قطع وریدیک
ای پدر جان رگهای گردن مبارک ترا که بریده است یا ابتا من ذا الذی
ایتمنی علی صغر سنی ای پدر بزرگوار کدام کافر مرا در خرد سالی یتیم کرده

یا ابتا

یا ابتا من بقی بعدک نرجوا ای پدر جان که بعد از تو باقی ماند که امیدگاه
ما غریبان بوده باشد یا ابتا من للیتیمة حتی تکبر ای جان پدر یتیمان خورد
ترا که بزرگ خواهد نمود یا ابتا من للنساء الحاسرات ای پدر جان
یاور زنان برهنه و بآتش حسرت سوخته که خواهد بود یا ابتا من للارامل
المسبیات ای جان پدر یاور زنان شوهر مرده اسیر که خواهد بود یا ابتا
للعیون الباکیات ای پدر مهربان که غم پرور این دیدهای گریان خواهد بود
یا ابتا من للضایعات الغریبات ای جان پدر این زنان نوحه سرایان
را که یاور خواهد بود یا ابتا لیتنی کنت وا عدآء ای پدر مهربان کاش
فدای تو گشته بودم یا ابتا لیتنی کنت هذا الیوم عمیا ای پدر جان
کاش که پیش از امروز کور گشته بودم یا ابتا لیتنی وسدت الثری
ولا اری شیبک مخضبا بالدماء ای پدر مهربان کاش که در زیر
خاک پنهان گشته بودیم و ریش مبارک ترا بخون خضاب ندیده بودم ❊
ای پدر ای مونس دلخستگان ❊ یاور رنجور غم دلبستگان ❊ که بخون کرده
خضاب این روی تو ❊ که بریده این سر دلجوی تو ❊ که مرا کرده یتیم
بی نوا ❊ که مرا باشد درین غمها پناه ❊ که یتیمان ترا یاری کند ❊ بر اسیران شفقت

غمخواری کند ؛ بر زبان بیوه اگان پدر ، در اسیری کیست یارو دادگر ، دیدهٔ
بر بکار را یار کیست ، بر غریبان چشم غمخوار کیست ، کاش بودم از دو دیده
زار و کور ، بودمی پنهان بقعر خاک گور ، تا نمی دیدم چنین زینب خراب ،
آه و فریاد ای پدر گشتم کباب ، این بگفت و لب بلبهایش نهاد ، در ره کوی
دعایش جان بداد ، الصغیره مظلومه لبهای خود را بر لب مبارک پدر بزرگوار
خود گذارد و گریه گریستن شدیدی تا اینکه غش نمود چون آن اسیران
او را حرکت دادند دیدند که جان بجان آفرین تسلیم کرده و چون آن غریبان بیکس
آنحال را در اندیار مشاهده نمودند فریاد با ده و زاری و ناله و بیقراری بر آوردند
و گریه بدیع آغاز نمودند با هر که از اهل دمشق در آنجا حاضر بود دو دیده اشکمر در گریان
و زاری گریستند ، نظم ، ز آه و ناله آن غم رسیدگان ، صباح شام شد شام
غریبان ، در آن ادوار زینب بار الم بود ، هر آن کس بار غم سر بار غم بود ، چهارم
در گریه کردن فاطمه صغرا دختر امام حسین علیه السلام که در مدینه بود روز ع ابن الحسین ع غروب
که چون هنگام حضرت امام حسین ع کشته گردید غرابی آمد و بخون آنحضرت علیه السلام طپید پرواز
نمود بسوی مدینه و بر دیوار خانه فاطمه صغرا قرار گرفت فاطمه سر مبارک خود را بالا
کرده نظری بسوی آن غراب نمود و گریست گریستن شدیدی داشت و این اشعار را نمود

نعب الغراب

نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تَنْعَاهُ وَيْلَكَ يَا غُرَابُ قَالَ الْإِمَامُ فَقُلْتُ
مَنْ قَالَ الْمُوَفَّقُ لِلصَّوَابِ إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا بَيْنَ الْأَسِنَّةِ وَالضِّرَابِ
فَابْكِي الْحُسَيْنَ بِعَبْرَةٍ تُرْجِي الْإِلَهَ مَعَ الثَّوَابِ قُلْتُ الْحُسَيْنَ فَقَالَ لِي حَقًّا
لَقَدْ سَكَنَ التُّرَابَ ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْجَنَاحُ فَلَمْ يُطِقْ رَدَّ الْجَوَابِ
فَبَكَيْتُ مِمَّا حَلَّ بِي بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ نظم تو را چه شد که چنین غم زده چون
سر و روئی ، مگر ز تو بشنوم سخن آشنا بوئی ، مگر تو هم ز فراق کسی گرفتاری ،
مگر تو هم چو من این داغ بر جگر داری ، مگر تو هم پدرت رفته است سوی غزا ،
مگر تو نیز مهجوری ز خویش دگر ، مگر تو هم ز برت یار و اقربا است جدا ، مگر تو نیز زده
عزیمت براه کرب و بلا است ، غراب آمد با صد ناله و افغان بخون رنگین ، زبود
هوش از سر و قرار و زین دل مسکین ، سؤال از او نمودم کای فغان و ناله است
ز حبیب ، بگفت با تو دوم بهر چنین آغشته شمشیر شیخ لعین ، امام دین بضرب
نیزه با و خنجر یزید او ، بخاک کرب و بلا بیکسان روانش شد بعلیین ، تو ای ضعیفه بیمه
دلخون یتیم و بیکس و غمخوار ، ز هجران پدر بیار سیل از دیده خونین ، مگر غم که پدر
جانم بکعبه شد خاک نشین ، ز دو عرش ساکنان نه سپهر و حوریان غمگین ، بگفت
این و بالش بهم چسپیده شد خاموش ، ز زاری گریه آن شد گردم چنین از بیل خود رنگین

درد لم در دلست اما فرصت تقریر کو خامه را در این مصیبت وقت تحریر کو
کشته شد بابت چه میگویم زبانم لال باد شد سرش بر نیزه اعدا اسیرم پامال باد
من چگویم از اسیران اسیر غم شوم کشته شد بابا از آن او من کشته ماتم شوم
سینه با ناله خواهرانت دیده ام پر نور باد اشکها از دیده جاری چشم عیشم کور باد
محمد ابن علی گوید که ناله فاطمه صغرا را با اهل مدینه بیان نمودم گفتند که این
دختر خبری که میدید گویا مسجد عبد المطلب علیه آمده پس در آنحال خبر شهادت آن
حضرت بمدینه رسید دانستند که آن خبر از خانواده علم و نبوت است و خبرش از روی
بصیرت بوده پنجم از گریه کنندگان فرزندان امام حسین علیه بود و روایت است
از مولای ما حضرت صادق علیه که حضرت امام زین العابدین چهل سال بر پدر
بزرگوار خود گریست که روزها روزه میبود و شبها بر پا می ایستاد و چون غلام
آنحضرت از برای او افطار حاضر مینمود آنحضرت میفرمود که چگونه طعام بخورم
که فرزند رسول الله گرسنه شهید شد چگونه آب بیاشامم که فرزند رسول خدا تشنه
شهید شد پس آنقدر گریه میکرد تا آنکه طعام و شراب خود را با اشک دیدگان خود
می آلود و همین حال بود تا ملاقات پروردگار خود نمود مرویست که چون خبر پدر
بزرگوار خود را در مجلس یزید دید دیگر آنحضرت کله گوسفند نخورد در روزی بکوچه میگذشت

دید قصابی

دید قصابی اراده ذبح گوسفندی دارد حضرت فرمود که ای قصاب آیا این
گوسفند آب داده یا نه عرض کرد که عادت ما قصابان این است که اول
گوسفند را سیراب میکنیم و بعد ذبح میکنیم آنحضرت گریست و فرمود
که آه واویلا پدر بزرگوارم با لب تشنه گوسفند وار ذبح نمودند سید سجاد گفت
ای اهل شرب بشنوید بر سر حسین بابای من ظلمی که در دوران گذشت
تشنه کشتن بود محض حسین در کربلا روز عاشورا ابا این ظلم آن عدوان گذشت
آه از آندم که بابایم فتاد از صدر زین شمر بیدین روسیاهی کرد و ز ایمان
گذشت آه از آندم که خنجر بر گلوی او نهاد داد سر در راه جانان تشنه
لب از جان گذشت مرویست که مردی بکوچه آنحضرت میگذشت دید
ناودان بام آنحضرت میریخت آواز داد که ای صاحب خانه این چه آبست
گوینده در جواب گفت که این آب نیست این اشک دیدگان علی ابن
الحسین علیه است و غلام آنحضرت میگوید که روزی آنحضرت بصحرا رفت
من از عقب او روان شدم دیدم که آنحضرت سر مبارک را به سنگ
درشتی گذارده ناله و آهش بلند شد و هزار مرتبه گفت لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا چون سر از سجده برداشت ریش و روی

مبارکش از آب دیدگان تر شده بود عرض کردم که ای سیدی ایا نشده
ز آن وقت که خون واندوه تو تمام شود فرمود که یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
پیغمبر و پیغمبرزاده بود یک پسر از دوازده پسر او غایب شد موی سرش سفید و دیدگانش
نابینا و شانه اش از بار غم خمید و فرزندش در دار دنیا زنده بود چگونه گریه من بکلی
باید که بچشم خود پدر و برادر و هفده نفر از اهلبیت خود را کشته و بخون خود غلطیده دیدم
نظم
یک پسر گم کرد یعقوب از فراقش کور شد ❊ چون منم آن که یکعالم پدر گم کرده‌ام
این ماتم و غم کی رود از دل بیرون ❊ دیدم پدر و برادرم غرقه بخون ❊ اندوه
مرا نیست زمانی پایان ❊ الا که رود ز جسدم جان بیرون ❊ وسیعلم الذین
ای منقلب ینقلبون ❊ از روضة الشهداء مقام اول از روضه [illegible] در بیان خطبه و اشعار عربیه
در ضمن حدیث [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی زین مجالسنا بعزاء من
عزی به فخر الانبیاء وفجعت به البتول العذراء فاطمة الزهراء
ولختلف به جنود الملائکة المقربین فعزی به امیر المؤمنین و
اقیم علیه الماتم فی اعلی علیین وتلطم علیه حور العین الکل
امه وجاه وهو سبط رسول الله وفتاه ووصی اهله وذراریه
ووقع الحدود بعزته وآهالیه نور حدقة رسول الله سیدنا

ابی عبد

ابی عبد الله والشکر لله الذی نور عیوننا بالبکاء علی من
بکت علیه ملائکة السماء وسکانها والجبال وخزانها وا
لسحاب وامطارها والبساتین واشجارها والارض وقیعا
نها والبحار وحیطانها ومکة وبنیانها والجنان وولدانها
والبیت والمقام والمشعر الحرام والنجوم الطوالع والبروق ا
للوامع والرعود القعاقع والریاح الزعازع والافلاک الدوا[قع]
المتمسک بعروة الله مولانا ابی عبد الله ونصلی علی نبینا ا
لذی طال بکاءه علی اولاده وعترته وابنائه وسلالته
خصوصا علی القتیل الغریب والمحزون الکئیب مهیج الاحزان
والاشجان ومبکی عیون الاعیان من اهل الایمان اعنی
المقتول علی البلاء والمذبوح علی القضاء الحسین الشهید
ابی عبد الله بلغ الله سلامنا علی العظماء النادات
المجدلین فی الفلوات وعظم الله اجورنا بالبکاء والعویل
علی الاجساد العاریات والحلوم المجروحات والدماء السا
ئلات والاعضاء المقطعات والرؤوس المرفوعات والنفوس

المعطلات والادواج المختلسات والنقاب التی ابلات
والجیوب المفرجات والنساء البارزات وللشعور ناشرات
وللوجوه سافرات وبالعویل داعیات وبعد العز
مذللات والی مصارع الشهداء مبادرات یاقوتة
فی الفلوات وتلفح وجوههن حرور الهاجرات وهن تبکین
فی البوادی والصحاری والفلوات آه آه ثم آه ثم آه

حکایت [illegible]

از کامل الزیاره از عمر ابن مسلم مرویست از منتهی که گفت جمعی از اهل کوفه
بجهة نصرة حضرت امام حسین ع عازم مجلس اباد کربلا گردیدند پس بقریه
رسیدند که از اراضی شکفته پس دیدند دو مرد را که یکی پیر و دیگری
جوان در برابر ایشان سلام کردند پس آن مرد پیر با ایشان گفت که من مردی
هستم از جنیان و این جوان برادرزاده من است عزم آن داریم که این
غریب مظلوم را یاری کنیم وچون بر قصد یکدیگر اطلاع
یافتیم آن شیخ جنی گفت که رای من آن است که پرواز نمایم و از احوال
حسین مطلع گشته شما را خبر دهم تا آنکه بر بصیرت باشید در رفتن خود پس
همه ایشان رای آن شیخ جنی را پسندیدند و آن جنی پرواز نمود از روز شب

الکربلا

آن گذشت چون فردای شد پس آن جمع آواز حزین در هوا شنیدند
وشخص از اندیدند که گوینده میگفت والله ما جئتکم حتی بصرت
بالطف منعفر الخدین منحورا وحوله فتیة تدمی نحورهم
مثل المصابیح یطفون الدجی نورا قسم بخدا که خبر دهیم شما را مردم مگر آنکه
دیدم حسین را کشته شده در بر و در افتاده و اطراف بدن پاره پاره آن
حضرت بنجوم ظاهره واز بدن طاهره شعور از ریخته و خون از حلقوم ایشان
جاری بود وقد حثثت قوی کی اصادفهم من قبل ان
تلاقوا الخرد العین فعاقنی قدر والله بالغ وکان امر
قضاء الله مقدورا بتحقیق که ترغیب کردم قوم خود را که شاید
یاری آنحضرت نمایم پیش از آنکه ایشان ملاقات حور العین نمایند قضا
و قدر الهی مانع گردید و این حسرت بر دل ما ماند کان الحسین سراجا
یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زورا حسین انور
بخش خدا بود و خدا عالم است که این شهادت حقیقت گردیده ام صلی
علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا مجاورا
لرسول الله فی شرف وللوصی وللطیار مع وداحمه

برجسمی باد که متضمن اوست و رحیمی که خلیفه خیر البشر است و حسین مجاور شد
در رسول خدا و بنا مرتضی و جعفر طیار را ایس بعضی از آن نجه اورد اجوا
باین اشعار گفته‌اند اِذْهَبْ فَلا زالَ قَبْرٌ اَنْتَ ساکِنُهُ اِلَی القِیٰمَةِ
یُسْقِی الغَیْثُ مَمْطُورًا وَقَدْ سَلَکْتَ سَبِیلاً کُنْتَ سالِکَهُ وَ
قَدْ شَرِبْتَ بِکَأْسٍ کانَ مَغْرُورًا بر دل شیخ و جوان در قبر مظلوم باد
تا آن وقتیکه باران رحمت الهی بر آن بباره و در روایت به تحقیق که
پیش گرفته بودی راه سربازی را و قصد نوشیدن شربت شهادت
داشتی وَ مَنِیَّتُهُ فَرَّقَتْ وَاللهِ اَنْفُسَهُمْ وَفارَقَ المالَ وَالاَحْبابَ
والله و داخوش سعادت آنجوانیکه نقدهای خود را بعرصه میدان
شهادت در آوردند و از مال دنیا و آن و خانمان هر او را آن دل بریدند
و از مجالس مفید مرویست که محفوظ بن المنذر گفت که مردی پیری از
بنی تمیم که ساکن رابیه بود گفت که مرا خبری واقعه کربلا و از شهادت
آنحضرت اطلاعی نداشتم تا اینکه عصر شب عاشورا شد و من در رابیه
بودم و مردی از حی در نزد من بود که ناگاه آوازهای نفی را شنیدیم که
این اشعار مقدمه را میخواندند گفتم که کیستی تو خدا او را رحمت کناد گفت

شیخ تمیمی

کی آدمی

من مردی از جن نصیبین میباشم و اراده نصرت امام حسین داشتم با قوم خود
بمکه رفتیم و بعزم جانفشانی در رکاب آنحضرت بعد از فراق از حج عازم
محنت آباد کربلا گشتیم آنحضرت را شهید دیدیم نظم بعزم یاری گلگون و از
دشت بلا شدیم عازم محنت سرای کرب و بلا چون طپیده در خاک شه را
دیدیم از آن محنت و اندوه باز گردیدیم مقام هیم از روضه عاشره در بیان
تربت دادن رسول الله بام سلمه و مانع شدن ام سلمه امام حسین را از سفر کربلا
و خبر دادن ام سلمه بشهادت آنحضرت بضمیمه بعضی از روایات بعضی دیگر
از ام سلمه مرویست که گفت شبی رسول خدا از نزد ما بیرون رفت و غیبت او
طول کشید پس تشریف آوردند ژولیده حال گرد و غبار آلوده و دست مبارک
را بر هم گرفته عرض کردم یا رسول الله سبب چیست که شما را ژولیده و غبار
آلوده میبینم فرمود ای ام سلمه در این وقت مرا بردند بموضعی از عراق که آن را
کربلا میگویند و بمن نمودند محل کشته شدن حسین ع و جماعت دیگر از اهل بیت من
و این است خاکی که در آن کشته خواهند شد و دست خود را گشود و گفت بگیر این
تربت را و ضبط خود نگاه کن ام سلمه گوید که آن تربت را گرفتم دیدم
تربت سرخی بود او را در شیشه کردم و محکم در بر داشت دیگر چون آنحضرت

قصد خروج بسوی عراق فرمود ام سلمه عرض کرد که یا حسین بسوی عراق مبرو
مرا که شنیده ام از رسول خدا صلعم که میفرمود که یُقتَلُ ابنِی الحُسَینُ بِأرضِ
العِرَاقِ فرزند من حسین در زمین عراق کشته میگردد و تربتی بمن داده است
که از ان در شیشه نموده ام حضرت امام حسین فرمودند که اِنّی وَاللهِ مَقتُولٌ
کَذٰلِکَ من قسم بخدا که چنین کشته خواهم شد و اگر بعراق نیز روم مرا میکشند
اگر میخواهی که محل کشته شدن و مکان دفن شدن من و اصحاب مرا ببینی تو
نمایم پس آنحضرت دست مبارک بروی ام سلمه کشید حق تعالی بصر او را چنان
گردانید تا آنکه کربلا و قتلگاه را و محل دفن شهدا را ملاحظه نمود حضرت امام حسین
کفی از ان تربت گرفت و با ام سلمه داد و فرمود که این تربت را نیز در
شیشه دیگر نگاه دار چون ببینی که خون شده است بدان که من کشته شده ام
ام سلمه گوید چون بعد از ظهر روز عاشورا شد نظر کردم بسوی آن دو شیشه دیدم
که خون از آن دو شیشه جاری در ان روز هر سنگ و کلوخی را از زمین حرکت نمیدادند
مگر آنکه خون تازه از آن میجوشید ابن عباس گوید که چون روز عاشورا شد ناگاه
دیدم که از خانه ام سلمه صدای گریه و زاری و فغان و شور و زاری بلند شد و جمعی
عظیم از انجا برخاست بتعجیل بسوی خانه او شدم دیدم که ام سلمه نوحه و گریه میکند

وزار زار

و زار زار میگرید گفتم که ام المؤمنین مَا لَكِ تَصرُخِينَ وَتَعوِينَ جواب
من نگفت و در پی بر زنان بنی هاشم نمود و گفت که یَا بَنَاتِ عَبدِ المُطَّلِب
اَسعِدنَنِي وَابكِينَ مَعِي فَقَد قُتِلَ وَاللهِ سَيِّدُكُنَّ وَسَيِّدُ شَبَابِ
اَهلِ الجَنَّةِ ای دختران عبد المطلب مرا یاری کنید در گریه و زاری بخدا قسم
که آقای شما حسین در کربلا شهید شد بخدا قسم که فرزندان رسول الله و
گل گلشن رسالت و ریحان بوستان ولایت از شهادت حادثه دوران از پا
درآمد من عرض کردم که یا ام المؤمنین تو این خبر از کجا میگوئی گفت که ای ابن
عباس پیغمبر را بخواب دیدم در این ساعت آزرده و ژولیده مو گریان و نالان
و مضطرب و مو پریشان و شکسته بال و متغیر الحال و غبار آلوده با عمامه ژولیده
و گریان و زیر بان حال میگفت نظم دیده ام پیغمبر را در عالم خواب • سینه چاک
جامه چاک و دل کباب • گفتم ای پیغمبر امجاد • چیست زین حال پریشان اینجا •
گفت با من با فغان و شور شین • کشته شد نور دو چشمانم حسین • با همه یاران
یاران با مهر و وفا • در دیار خاک پاک کربلا • این زمان از دفن آن لب تشنگان •
میرسم با اشک و آه زار زار • ناله ام زان ره بگردون میرود • از لب جبریل
جگر گون میرود • عرض کردم که یا نَبِيَّ اللهِ مَا لِي اَرٰیكَ لِهٰذِهِ الحَالِ فرمود

که ای ام سلمه در انوقت حسین را با جمعی از فرزندان و برادران و خویشان
و یاوران او شهید کردند و من با ارواح انبیا و اولیا در صف، و مقربان و
ملائکه سموات و ارضین بزیارت او رفته بودیم و در انوقت از دفن
او فارغ شدیم پس من برخاستم و متوجه اندیشه گردیدم که خاک کربلا
در انجا بود چون برداشتم دیدم که خون تازه از آن بجوش شد پس ام سلمه
از ان خون روی خود را رنگین نمود و اقامه ماتم نمود و گویا بزبان حال میخواند
نظم زنان هاشمی گیسو کشایند ۞ درین ماتم مرا یاری نمایند ۞ مرا طاقت
ز بار ناله بشکست ۞ عصای پیریم افتاد از دست ۞ چه شد شمس جلال کربلائی ۞
چه شد نور جمال کبریائی ۞ چه شد ماه سماء چرخ عرفان ۞ حسین آن مظهر انوار
رحمن ۞ علی اکبر شبیه مصطفی کو ۞ نو داماد شاه روز جزا کو ۞ کجا عباس آن میر علمدار
چه شد قاسم شبیه برگزار ۞ زعون و اصغرم از مهربانی ۞ کجا جویم دگر زانشان
نشانی ۞ سیه پوشید ای یاران با فغان ۞ ز غم سازید دامن را گریبان
شهید تیغ کین شد رهبر ما ۞ نشد خاک دو عالم بر سر ما ۞ شده از شور غم
ان اهل کربت ۞ مدینه چون صف روز قیامت ۞ مقام سیم از روضه دهم
در بیان حال شیخ در صحبت آنحضرت و حال ان چهار نفر که بعد از شهادت

انحضرت

انحضرت در کوی وفای او شربت شهادت نوشیدند اما حال شیخ از
اینست چون روایتست که چون حضرت رسالت از مکه بمدینه هجرت مینمود
با اصحاب خود بخیمه ام معبد خاله من فرود آمد و آن روز بسیار گرم بود
انحضرت از ام معبد شیر طلبید ام معبد گفت که گوسفند ما را بصحرا برده اند
و گوسفندی لاغری از ناتوانی در خیمه گذاشته اند شیر ندارد حضرت فرمود که
رخصت بده که من او را بدوشم چون رخصت داد حضرت دست مبارک
خود را بر پستان گوسفند گذاشت باعجاز آن حضرت شیر از پستان آن
گوسفند فرو ریخت و حضرت دوشید تا ظرفهای ام معبد همه را پر کرد و خود
با همه اصحاب از آن شیر خوردند تا از شیر سیر شدند چون روز بسیار گرم بود
حضرت در خیمه او قیلوله فرمود چون بیدار شد آب طلبید و در زیر درخت
خوری که نزدیک خیمه او بود دست شست و مضمضه کرد و آب دهان مبارک
خود را در زیر آن درخت ریخت و چون از وضو فارغ شد فرمود که از این درخت
امر عجیب ظاهر خواهد شد پس برخاست و دو رکعت نماز ادا کرد ام معبد
گفت که من از آن اعمال تعجب کردم و اهل قبیله من نیز تعجب کردند زیرا که قدر
انوقت وضو و نماز ندیده بودیم چون روز دیگر شد دیدیم که آن درخت خار بسیار بلند

شده بود و درخت عظیمی گردیده بود و خارهای او فرو ریخته بود و در شاخ بسیار هم
رسانیده بود و بعد از آن میوهٔ بسیار بزرگ از آن بهم رسید مانند دمیلان بود
بسیار بزرگ و آن میوه در رنگ مثل ورس بود و در بوی چون عنبر و در شیرینی
چون عسل و هر گرسنه که از آن میخورد سیر میشد و هر تشنه که میخورد سیراب
میگردید و هر بیماری که میخورد عافیت مییافت و هر پیر و هر پریشانی و محتاجی
که میخورد بی نیاز گردید و هر صاحب حاجتی که میخورد به حاجت خود میرسید و از
برگ اندرخت هر شتری و گوسفندی که میخورد فربه میشد و شیرش فراوان
میشد نظم شد از فیض رسول پاک دامان ۞ درختی خار چون طوبای رضوان ۞
کشیدش قامتی بر سمت افلاک ۞ ز بر افکند شوک و خار و خاشاک ۞
ثمر شد زان درخت نیک اوصاف ۞ بطعمش چون عسل شیرین و هم صاف ۞
چه آب آسمان صاف و روشن ۞ ز بویانی چه سرو باغ گلشن ۞ اگر لب تشنه خوردی
سلامت ۞ ندیدی تشنگی را تا قیامت ۞ اگر خوردی از آن بیمار رنجور ۞ گلا
ندیدی ناخوشی را تا لب گور ۞ اگر محتاج از ان خوردی باعزاز ۞ شدی با اغنیا انباز
دمساز ۞ اگر صاحب حوایج خوردی از وی ۞ بمقصودش رسیدی بی کم و کی ۞ اگر از
برگ آن میخورد حیوان ۞ شدی فربه وی شیر فراوان ۞ و از زیر و زبر که گشت

دران هم

در خیمهٔ ما فرود آمد خیر و برکت روی آورد و بلاها پراگنده شد در آبادانی و فراوانی
در قبیلهٔ ما بهم رسید شجرهٔ مبارکه نام نهادیم و برگ اندرخت با خود همراه میبردیم
برای تبرک و در بیابانها که آب و نان بدست نمی آمد از برگ آن میخوردیم
سیر و سیراب میگردیدیم و پیوسته اندرخت چنین بود تا گاه صبحی برخواستیم
دیدیم که میوهای اندرخت فرو ریخته بود و برگهایش زرد شده بود که تا که دیده
شده در صحراهای نظم که برگ آن شجر گردیده کاهی ۞ تمامی میوهایش گشته پامال ۞
نشد معلوم ما احوال آن حال ۞ ز سرتاپای آن طوبی منظر ۞ شد اما رغم
اندر ظاهر ۞ پس بسیار اندوهناک شدیم ۞ و در سبب آن حادثه متفکر بودیم بعد از
اندک وقتی خبر وفات حضرت رسالت پناه بما رسید و معلوم شد که در
اثر آن تغییر در احوال اندرخت بهم رسیده آنحضرت رحلت از دار فنا بسوی دار بقا
جاودان کشیده بود پس بعد از آن آن درخت میوه داد اما در بزرگی کمتر از
میوهٔ اول بود و در لذت نیز باتمام نبود و سی سال بر آن حالت ماند پس یکگاه
صبحگاهی برخواستیم دیدیم که سرتاپای اندرخت سیه گردیده نظم سیه گردیده چون
شام غریبان ۞ مثال اهل ماتم زار و گریان ۞ شده از برگ و بار میوه لحا ۞ دران
ملال و هم گلها ۞ ز زرق ارشاد ز اهل آن بیابان ۞ فغان بر خواستند گشته غایبان ۞

و بعد از چند روز معلوم شد که در آن روز حضرت امیر المؤمنین شهید شده بود

پس بعد از آن دیگر میوه نداد نه بزرگ و نه کوچک نه زیاد و نه کم اما قبائل عرب

می آمدند و برگ از آن درخت برای شفای بیماران خود می بردند و در هر امری به شاخ و برگ

آن تبرک می جستند و مدتی بر این حال نیز باند پس روزی بر خواستیم و

دیدیم که از زیر آن درخت خون تازه پیدا شد و بر زمین روان میشود و برگهای

آن خشکیده است و در شاخها و برگهای آن قطرهای خون بر زمین میریزد نظم

بود از غم زاندرخت با شکوه ۞ سیل خون جاری چه سیلاب از کوه ۞ از همه اوراق

شاخ آن درخت ۞ خون غم جاری بجگر شان لخت لخت ۞ از حدوث آن عمل شد

برقرار ۞ هوش از سر از دل عالم قرار ۞ پس از وقوع آن واقعه عظمی دانستیم که

امر عظیمی واقع شده است و پیوسته پریشان و غمگین بودیم و در انتظار خبر کشیدیم

چون شب درآمد صدای نوحه کننده بسیار بلند شد و آواز گریه و فغان با هایهای

پیوست و صدای گریه کنندگان در میان ایشان بلند آیا ابن النبی و یا ابن

الوصی و یا من بقیة سادتنا الاکرمینا یعنی ای فرزند محمد مصطفی

و ای گوشه علی مرتضی و ای بقیه پیشوایان ... پس از آن بار دیگر ... گریه و ناله

و افغان دیگر نشنیدیم اگرچه بسیار گشتیم و لیکن صدای نوحه و گریه ایشان بلند و بعد از

چند روز خبر

چند روز خبر رسید که در آن روز نظم در زمین کربلای پر بلا ۞ از دم تیغ و سنان

دغا ۞ با دو صد افغان و آه و شور و شین ۞ کشته گشته شاه مظلومان حسین ۞

ز جور ناکسان ز جور کوفیان ۞ تشنه گشته بجز خون جانشان ۞ اهل بیتش جمله با غم و زار و زار

بی انیس و مونس و بی غمگسار ۞ در به در در کوچه و بازار زار ۞ می کشند از قوم اعدا

آزارها ۞ پس آن درخت خشک گردید و باد و باران او را در هم شکست

و اثری از آن نماند عبدالله بن محمد انصاری گوید که این حدیث را بدعبل

خزاعی گفتم او قبول نمود و گفت پدرم از جدم از مادرش سعیده بنت مالک

خزاعیه روایت کرد که او گفت من آن درخت را در زمان امیر المؤمنین

صلوات الله و سلامه علیه ادراک کردم و از میوه های آن خوردم و در آن

شب نوحه جنیان را شنیدم و از ابیات ایشان این بیت را حفظ

کردم که می گفتند یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة

جعفر الطیار عجبت لمصقول اصابک حده فی الوجه و قد

علاه غبار ای فرزند کشته شده در راه خدا و ای آنکه عم بزرگوار تو کشته شده

در راه خدا است یعنی جعفر طیار عجب است از شمشیر یکه حرارت تیزی او بروی

مبارک تو آمد بعد از آنکه روی تو را خاک و گرد کربلا غبار آلوده کرده بود ...

آن چهار نفر که جان نثار آنحضرت نمودند بعد از شهادت آنحضرت
وحال آنکه از کفار بودند **اول** نصرانی بود که رفیق سهل ساعدی بود مروی
از سهل ساعدی در حدیث طویل که در کیفیت وارد اهلبیت در
دمشق مرویست که سهل میگوید که چون استقبال اهلبیت نمودم نصرانی
با من رفیق بود که بیت المقدس نموده و شمشیر خود را نیز در زیر جامه خود
حمایل کرده بود پس حق تعالی سر نور هدایت بر دیدهای بصیرت آن نصرانی
نگاه کرد دید که سری را بر نیزه کرده اند و آن سر آیات قرآن را تلاوت
میکند و این آیه را میخواند وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ
یعنی هیچ پندار که خدا غافل است از اعمال ظالمین • متحیر اندیشه کرد آن
عیسوی دین • که یارب این چه آیات است و این • که دیده داغ عظمی نشان بآیم
و این • که باشد نظر از نیزه کلین • نصاری چون بدیدش آن اسیران • دیگر دید
سران بر نیزه داران • چه جمعی زن اسیران و سران کرد • متحیر شد سرش
بر آسمان کرد • که یارب اهلبیت مصطفی را • حریم حضرت خیر الانام را • چه حال
این امان زین قوم کافر • چه رحم است این برادر او پیمبر • پس سعادت
جاودانه دامن گیر نصرانی گردیده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له

لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله پس شمشیر خود را کشیده حمله بر آن
پلید بیان نمود و بسیار جنگ کرد و جماعت کثیر از ایشان را به قتل آورد پس آن
اشقیا اجتماع نموده آن مسلمان را شربت شهادت نوشانیدند و خروش
و غوغای عظیم از خلق برخواست ام کلثوم مرا از سبب آن خروش سوال کرد
قصه نصرانی بعرض آن مخدره رسانیدم آن معصومه مظلومه گفت واعجباه
النَّصَارَىٰ يَحْتَشِمُونَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ وَأُمَّةُ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ
أَنَّهُمْ عَلَىٰ دِينِ مُحَمَّدٍ يَقْتُلُونَ أَوْلَادَهُ وَيَسْبُونَ حَرَمَهُ وَ
لَكِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ عجب ابهر ما نیمرویست • نصاری میکند
از ما حجبت • نصاری دین اسلامی ندارند • ره رسم مسلمانی ندارند • شما
ای امت ختم رسولان • که بر خود بسته اید اسم مسلمان • چرا کشتید اولاد
پیمبر • چرا اید سران بر نیزه با سر • چرا اهل حرمش را از طغیان • اسیر شام
که گاهی کوچان • دهید انصاف ای قوم ستمگر • نصاری گشته بر ما یار و یاور
عجب ابا درین اطوار نبود • شما را غیرتی و عار نبود • وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ أَيَّ
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ **دویم** شیخ شامی بود مرویست که چون اهلبیت را
در شام غم انجام در خیمه خرابه داشتند مردی از اهل شام تبرک

ایران آل محمد آمد و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَهْلَكَكُمْ وَقَتَلَكُمْ وَأَ
رَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَأَمْكَنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ حمد میکنم
خدا را که شما را کشت و هلاک نمود و بلاد را از هستی حاصل آمد از فتنهٔ
مردان شما و یزید امیر المؤمنین را متمکن در ملک خود گردانید ع ابن الحسین
فرمود که ای شیخ آیا قرآن خوانده عرض کرد بلی حضرت فرمود که این آیه را
خوانده که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی مزد پیغمبری
از شما نمیخواهم بجز آنکه اهلبیت مرا دوست دارید عرض کرد بلی حضرت فرمود
فَنَحْنُ ذَوِي الْقُرْبَى ای شیخ آیا در سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ وَآتِ ذَا ا
لْقُرْبَى حَقَّهُ را عرض کرد بلی حضرت فرمود فَنَحْنُ الْقُرْبَى ای شیخ آیا آیه
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَى را خوانده عرض کرد بلی حضرت فرمود فَنَحْنُ الْقُرْبَى آیا آیه
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا را خوانده عرض کرد بلی حضرت فرمود که ای شیخ مائیم که حق تعالی
ما را اختصاص داده بطهارت از جمیع ارجاس و ادناس پس شیخ ساکت و نادم
و نادم از گفته خود گشت پس باز عرض کرد که قسم بخدا که مراد از این شمائید حضرت

فرمود

فرمود که قسم بخدا که مراد از ذوی القربی در این آیه مائیم بغیر شک پس آن مرد بگریان
گردید نظم عمامه از سر بزمین زد و بزار زار گریست چنانکه از غمش آن شاه غمگسار گریست
که نه سپهر از فغان او بنالید و سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا گواه باش که من
از دشمنان آل محمد بیزارم چه از انس باشند چه از جن و عرض نمود که ای سید من
آیا توبه از برای من هست حضرت فرمود بلی ای شیخ اگر توبه نمائی حق تعالی توبه ترا
قبول فرماید و با ما خواهی بود پس شیخ توبه نمود و حکایت او را بیزید رسانیدند
امر بقتل او نمود و آن پیر شهید راه اهل بیت گردید نظم یهودی بود مردیست
که در آن روز یزید لعین علی ابن الحسین را بمسجد برد و بعد از خطبه آن لعین بکفر زبان
بمنبر بر آمد و مناقب و حسب و نسب خود را بیان فرمود و بیوفائیکه از عادتش بود
ش سپاسی بر آمد و یکی از احبار یهود در آن مجلس حاضر بود از یزید پرسید که یا
امیر المؤمنین این جوان کیست آن لعین گفت که این پسر علی ابن الحسین است
یهودی گفت که حسین از کیانست یزید گفت فرزند علی ابن ابیطالب است
یهودی گفت مادرش کیست یزید گفت مادر آن فاطمه دختر محمد ص یهودی گفت
سبحان الله پس این پسر پیغمبر شماست که باین زودی او را کشته اید چه بد رفتار
گردیده اید با ذریهٔ رسول پیغمبر خود نظم تو گوئی باب روشن است نظم تو گوئی

خیر النساست ✽ تو گوئی ز زاده پیغمبر است ✽ محمد کان شفیع محشر است ✽
باین زودی چرا این شاه دین را ✽ جدا کردید سر این پاکدین را ✽
چرا کردید اسیر و خوار و غمناک ✽ همه اهل حرم شاه لولاک ✽ جزای حضرت
پیغمبر است این ✽ سزای آن ستمکاره بد است این ✽ قسم بخدا که اگر از حضرت
موسی فرزندی باقی میماند گمان من این است که یهودیان او را عبادت
میکردند و اکنون پیغمبر شما دیروز از میان شما رفته و شما به تعجیل فرزند او را کشتید
چه بد امتی بوده اید شما یزید لعین از کلام آن یهودی برآشفت و امر بقتل
او نمود آن یهودی گفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا بزنید آنچه خواهید بکنید
که من در توراة خوانده ام که هر که ذریت پیغمبر خود را شهید سازد و لا یزال مادام که
باقیست ملعون است و چون حق تعالی او را داخل آتش جهنم گرداند حکایت نصرانی
در مجلس یزید بود و مرویست که چون سر مبارک آنحضرت را داخل مجلس یزید
لعین نمودند نصرانی از اشراف و عظمای اهل روم در آن مجلس حاضر بود گفت
که یا ملک العرب این سر از کیست یزید گفت تو را با این سر چه کار است
گفت خواستم که چون رجوع بملک خود نمایم و از آنچه دیده ام از من سؤال
نمایند از قصه این سر و صاحب آن مطلع باشم و خبر دهم او را تا آنکه در فرح با تو
آنگاه

سخن نصرانی

شریک شاید یزید گفت این سر حسین است ابن علی ابن ابی طالب رومی گفت مادرش
کیست گفت فاطمه دختر محمد رسول الله نصرانی گفت اف لک و لدینک دین
من از دین تو بهتر است ابراهیم پدر من از نسل داود است و میانه من و داود
پدرهای بسیار فاصله است و نصاری مرا تعظیم می کنند و تبرک میجویند بخاک
قدم من بجهت آنکه یکی از آبای من از نسل داود است و شما میکشید فرزند دختر
پیغمبر خود را و حال آنکه میانه او و میانه شما بیش یک مادر نیست این چه دین است
نظم
بمن برگو یزید آخر چه دین است ✽ که با دین اسلام این قرین است ✽
کسی دعوی دینداری اسلام ✽ برد سر سبط پیغمبر بناکام ✽ حرمش را بخواری و دستگیری ✽
بشام آری بآئین اسیری ✽ لطمه زنی بر سر پاک حسین را ✽ گذاری ای لعین
آن نور عین را ✽ بپیش کینه نمائی اشاره ✽ چه ظلم است این بگویم من چه چاره ✽
مروت کو حمیت کو حیا کو ✽ بچشم انبیا یاران رها کو ✽ ای یزید آیا حدیث
کنیسه حافر شنیده یزید گفت کو باشد گفت میانه دریای عمان جزیره ایست
که مسافت یک ساله راه است و در آن آبادانی نیست مگر یک شهر که در وسط
آب واقع است و طول هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است و در روی
زمین شهری از آن بزرگتر نیست و کافور و یاقوت را از آن شهر آورند

واشجار آن عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است و غیر نصاری
در آن شهر نمی‌باشند و در آن شهر کنایس بسیار است و اعظم آنها کنیسة
الحافر است و در محراب آن حقه از طلا است معلق در حافریست که میگویند
آن حافر حماریست که حضرت عیسی بر آن سوار میشده و آنرا زینت
نموده اند بطلا و دیباج و در هر ساله خلق بسیار از نصاری اطراف بزیارت
آن می‌آیند و در حول آن طواف مینمایند و عرض حاجات نذر ده قاضی الحاجات
مینمایند این است طریقه نصاری که حافری که گمان میکنند که آن از
حمار حضرت عیسی باشد که پیغمبر ایشان است و شما فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید
خدا مبارک نکرد آنرا در شما و در دین شما نظم چه انصاف است برگوی ای ستمگر
که کشتی روز فرزند پیغمبر بمن برگو مسلمانی چنین است که پیغمبر دعا و آری
خیانت است فغان زین کفر زین طغیان چه آید که کافر او که بر او شد آه
پس یزید گفت که این نصرانی را بکشید تا آنکه خود در [illegible] خود ما را [illegible] زد
چون نصرانی اسم شهادت را شنید گفت آیا قصه کشتن من داری گفت بلی
نصرانی گفت که من پیغمبر شما را دوش در خواب دیدم که بمن گفت یا نصرانی تو
از اهل بهشتی من از کلام او متحیر گشتم و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

وان محمدا

وان محمدا رسول الله پس برخواست و سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بسینه
چسبانید و او را ابو سید و بگریست تا شهید گردید انا لله و انا الیه
راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون روضه دهم در خبر مقام اول

از روضه یازدهم در بیان خطبه و دعا عربیت

بسم الله الرحمن الرحیم

نَحْمَدُكَ اللّٰهُمَّ یا مَنْ اَعْظَمَ مُصیبَتَنا بِمُصیبَةِ مَنْ سَمَحَتْ بِنَفْسِهِ
بِمُهْجَتِهِ وَاَطاعَ اللهَ فی سِرِّهِ وَعَلانِیَتِهِ الَّذی جَعَلَ اللهُ الشِّفاءَ فی تُرْبَتِهِ
تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالاَئِمَّةَ الْهُداةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی
وَابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوی زَیْنِ مَکَّةَ وَالْمِنی وَفَخْرِ زَمْزَمَ وَصَفا مُذیبِ الْکَبِدِ
الْحَرّی وَصَریعِ الدَّمْعَةِ الْعَبْری حُجَّةِ اللهِ الْکُبْری وَسَیِّدِ اَشْرافِ الدُّنْیا
وَالْعُقْبی الَّذی بَکَتْ فی مَصائِبِهِ السَّمٰواتُ الْعُلی وَزُلْزِلَتْ لِفَقْدِهِ الاَرْضُ
السُّفْلی سَلیلِ خاتَمِ الاَنْبِیاءِ وَابْنِ سَیِّدِ الاَوْلِیاءِ وَبَضْعَةِ کَبِدِ سَیِّدَةِ
النِّساءِ مَوْلانا اَبی عَبْدِ اللهِ وَنُقَدِّسُكَ اللّٰهُمَّ یا مَنْ اَحَلَّ رَزِیَّتَنا
عَلی سَیِّدِ السّاداتِ وَقائِدِ الْقاداتِ الْمَقْطوعِ الْوَتینِ وَالاَسیرِ
بِلا مُعینٍ الْمَعْصومِ مِنَ الذَّلَلِ وَالْمُبَرّی مِنْ کُلِّ عَیْبٍ وَخَطَلٍ الْمُخَضَّبِ
الشّائِبِ الْمَظْلومِ بِلا ناصِرٍ ساکِنِ التُّرْبَةِ الزَّکِیَّةِ وَصاحِبِ الْقُبَّةِ

الشامية المستضام المستباح والمقتل بدم الجراح بكاس مرارات
الرماح المنفرد بالعزاء سيدنا ابي عبد الله ونقدسك اللهم
يا من انقل بليتنا على اذى النيب للخضيب والخد الترب وا
لجسد السليب صاحب الودج المقطوع والراس المرفوع
والثلوي الموضوع الذي نكثت ذمته وذمة حرمه وانتهكت
حرمة الاسلام في اراقة دمه المرمل والمهتوك الخباء غريب
الغرباء وسيد الشهداء وقتيل الاعداء وساكن ارض
كربلا ومن بكته ملائكة السماء الحسين المظلوم ابي عبد الله
ونصلي على نبينا المصطفى واولاده واحبائه الذين مكنتهم الله
على منابر النور واسكنهم في دار السرور خصوصا على سبطه
المظلوم وولده القتيل المحروم المجاهد المحروم المجاهد في
سبيل الله سيدنا ابي عبد الله آه آه ثم آه من مصيبة
ما اعظمها عند اصفياء الله واوليائه وما اجلها عند ملا
ئكة الله وانبيائه آه آه ثم آه واويلا من رزية ما اصعبها
عند المصطفى وامته اثقلها عند المرتضى وشيعته وحبه

آه آه ثم آه من الاجسام البالیات العاریات آه آه ثم آه
من الاجساد المجدلة في الفلوات آه آه ثم آه من الرؤس ا
لمتفرقة عن الابدان آه آه ثم آه من السادات المدفونين
بلا كفان والموالي النائين عن الاقارب والاوطان آه آه لی
شیعه با اینکه آنحضرت مسلط بر همه عالم امکانی بود چگونه اظهار خشوع نمود وچگونه
در مقام القبا در زیر شمشیر شمر لعین آسوده و بر همنیه وا القبا و آنحضرت شیخ عار
اشاره فرموده است میگوید فقل عليهم وهو الخل الاشد بالهاشمية
حاقت بكل منافق یعنی آنحضرت در صحرای کربلا حمله کرد بر اشقیا و آن
حضرت فرزند حمله دلیده شجاعت نمود در آن صحرا بر میمنه وگاهی بر میسره
وگاهی بر قلب لشکر منافقت وچنانی در میان گرفت لا لعینان را که چاره
برایشان مسدود گردید و شجاعت آنحضرت ضرب المثل شده که والشجا
للحسینه بیان علی وشتان فبعض مجیبه لیثبه حاله
بوصف وعندی الوصف غیر مطابق یعنی از دوستان تشبیه کردند
شجاعت آنحضرت را در خوف و صفی مثل اینکه میگویند که مانند نهنگ در دریا
جنگ غوطه میخورد یا مثل شیر بود که در رمه افتاد دیگر دانهما دانی وصف را

صحیح نبدانم زیرا که همه ساکنان عالم بشیر آن نبی آدم از اول دنیا
تا آخر دنیا از فاضل نطق و صولت او خلق شده بودند و از زیادتی سطوت
داستند او هیچ نبید پس چنین شجاعی را شیر یا پلنگ تشبیه نمودن صحیح
ولکن در حق آن امام مظفر من میگویم که اذا شاءَ کانَ غیرَ ذیلٍ خادمًا
لهُ صادرًا عن امرهِ بالخوافی اگر بخواست که فانی گرداند هر آینه
ملک الموت غلام حلقه بگوش او بود و بخدمت ایستاده بود که از فرمان آن
حضرت صادر شد با شمشیرهای تیز وَاَمّا دعِ الاَرواحِ لبثتْ
مُطیعةً وَتحرکهم عنه بحکم الوقائع دارد کرشته بزرگوار را طبع
آن کافران نابکار را طلبید همه لشکر کویان بر نمای جنین زنان
می آمد اجنبه و بخدمت آنحضرت میشتافتند و این شتافتن بجهت
که درست با خدا کرده که مطیع دل او باشند طوعا او کرها پس شبیه چنین امام به
دهشت صحیح نیست نعم وَاِمائی الحقَّ یَقذفُ بالفناءِ علیهم
فکم مِن باطلٍ منه زاهقٍ آری امام من که برحق است چه بسیاری از
ایشان را نیست و فانی نمود ولکن نه هر کس را بلکه هر باطل زاهق را زیرا که آن
حضرت تا زمان قیامت شخص را ملاحظه نمود که در نسل او مؤمنی بود او را انی گشت ۞

دودو انی ادا

این بروایتی هزار کس را بجهنم فرستاد و بروایت دیگر زیاده از ده هزار کس
وکم خلقت حتی بائتر من جماجم وکم فرقت صولاتهم من فیالق
دا آنحضرت از ضرب شمشیر و نیزه چه بسیار سر و دوکت را بهم بید احت و به شمشیر آتش بار
چه بسیار از ان اشرار چون خاشاک میسوخت بر هر جه قدر از شجاعان نامدار را
منهزم بکرد و بصفحه خود چه قدر از ان دلاوران را مکرر زاینده و پیوسته میکشت حتی انهار
دوست از جهاد و کوشش بر بنداشت انی ان ارانی اسلافهم فی سبیلهم
الینا الینا الان یا خیر لاحق تا آنکه در ان وقت جمال جهان ارای پیغمبر و
امیر المومنین و فاطمه و حسن را دید که بر او طالع و با و اشاره میفرمایند که ای نور دیده
ما بسوی ما و بما ملحق شو که در دنیا لایق قامت تو نیست ارای و بهشت فلما ادعاهم
والقومُ ما بَین ضاربٍ لهُ طاعنٍ لَهفی قدامٍ وَراشقٍ چون انحضرت
آن بزرگواران را دید از شوق لقای ایشان از خود بیخبر شد و گفت لبیک لبیک
لبوم لبیک لبیک چه قدر مشتاق لقای شما بودم الحال نیز و شما میایم و
بشما ملحق میشوم آن اشقیا در ان وقت صبی در قتال از آن برگزیده خدا ابا عبد الله
کردند جرأت نموده پیش آمدند و شمشیر و نیزه و تیر بر وجود انور پسندیده احاطه کردند
و پیوسته ضربتها به پیشانی و دهان و گلوی و حلقوم و سر و سینه او میزدند تا آنکه آه

بدن مبارک او را از ضرب خنجر و تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره کردند و ضعف
بر آن جناب مستولی گردید نه شاه تشنه دگر بر جدال طاقت داشت نه ذو الجناح
دگر تاب استقامت داشت پس در آن حال فخرّ صریعًا بالتراب بوجهه بین
لعین فی الحشا شتر خادق معنی تیر زهرآلودی سوراخ کننده بر آن حضرت
زد آه آه آه که یکبارگی آن امام مظلوم از پشت ذو الجناح بر روی خاک
افتاد یعفر خدیه خضوعًا للرب وشکرًا وصبرًا فی عظیم الصوائق
و در آن حال شکر کند از سجده پروردگار نمود و روی خود را از روی خضوع بر خاک
مالید و شکر کردن بجهة وفا نمودن بوعده بود که در روز الست با خدا کرده که در راه
او کشته شود و بخون خود گناهان شیعیان خود را بخرد و داشتن را از آتش جهنم
کنه بجهة صبر کردن در بزرگترین بلاها و مصایب فاقرب ما کان لله ادنی
صریعا بلا جرم و خطأ ان ما سبق پس در آن حال بی تقصیر و گناه از ذو الجناح
بهیئت سجده بر روی خاک افتاد چه بسیار که از نزدیک شد چرا که آدمی در حالت سجده
که از همه احوال نزدیکتر است اذا ما ارتقى المشتاق اعلى ما
تصعد علی المعارج ما ذقی در نظر مردم از پست شدن پستی منجه میشد لکن
این پست شدن آن حضرت را خیلی بلندی حاصل که هر چه رنگ از انبیا و مرسلان و علما

دانشمندان

دانشمندان و صلحا و صدیقان پروردگار نشد نخواهد که خود را بمرتبه ارفع آن
او برسانند نمیتوانستند رسید و جان افشان حضرت از مرکب رتبه بلندی
و معراج عظمی ارزانی شد که هیچکس نمیتواند خود را بآنجا رساند زبانم بریده باد چگویم
فاقبل اشقی الخلق ثم اکبر وقیر منه الرأس بأسوء ما شقی
پس اشقیای خلق شمر ابن ذی الجوشن آن آمد و آن مظلوم را بهمان هیئت سجده
سر مبارک او را از قفا بدوازده ضرب جدا کرد آه واویلا ثم آه وا حزناه
ورکبه فوق الوشیح فلبت جموعهم من کل نقل وداهق
چون شمر حرامزاده سر آن بزرگوار را بر نیزه کرد الله اکبر گفت پس آن همه
کافران یکبار تکبیر گفتند فضجت کما املاک حجرهم وضجت
دما بتکبیر سبع الطرائق پس همه ملائکه و جنیان بعلامت به فریاد و فغان
آمدند و همه آسمانها گریست و از آنجمله خون بارید واظلمت الافاق و
اسودت الدنیا وثارت اعاصیر الریاح النواطق و همه زمانه تیره
و تار شد دنیا سیاه گردید و بادهای سخت وزیده بحرکت درآمد و شور
در همه کاینات و زلزل در جمیع موجودات افتاد مقام چهارم از روضه یازدهم
در بیان آنکه شهادت آنحضرت تعزیت کرده از ام سلمه زوجهٔ رسول الله

مرویست که روزی رسول خدا داخل خانه شده و در اثر او حسن و حسین داخل شدند
در پهلوی آن حضرت نشستند پس رسول خدا حسن را بر زانوی راست خود نشانید
و حسین را بر ران چپ مبارک نشانید و ایشان را میبوسید یکمرتبه حسن را
و یکمرتبه حسین را میبوسید پس ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا رسول الله
آیا شما دوست دارید حسن و حسین را حضرت رسول فرمود که چگونه دوست ندارم
و حال آنکه ایشان نور دیدگان منند و میوه دل من هستند و [illegible] پس جبرئیل عرض کرد
که یا رسول الله بدان بدرستیکه حق تعالی حکم فرموده است بر ایشان بامری پس چه
نام دارد آن حضرت فرمودند که یا اخی جبرئیل آن امر چیست جبرئیل عرض
کرد که حق تعالی حکم فرموده که حسن نور دیده تو بزهر جفا کشته گردد و حسین تو
که به تیغ جفا در صحرای کربلا کشته گردد و در خون خود دست و پا زند نظم گلشنی
که حسن را بود و جانان [illegible] جهان ◆ ز سموم ستم حادثه گردد ویران ◆ ز آب
الماس نمایند شبانش سیراب ◆ تشنه ز لخت جگر پاره شانند نهان ◆ این حسینیکه
که سپهر نبوی را نور است ◆ سوی کوی و مکان کرب و بلایش مجبور است ◆ تشنه
لب کشته شود و سر سر [illegible] سنان ◆ جلوه گر [illegible] به [illegible] ز خون [illegible] ◆ شود وش جمع
سبزان ز انجم [illegible] بلا ◆ مجمع مجلس امکان [illegible] کرب و بلا ◆ تشنه اهل ستم [illegible] اولاد عبا

مجلس دهم

شکنند قطع پی نخل جوانان از پا ◆ از جریمیکه فلک محرم او نیست تمام ◆ چه
اسیران فرنگ ببرند جانب شام ◆ زینب ناله کنان ناقه نشستند زستم ◆ سیل
اشک روزش روانشد با خیل الم ◆ بار اندوه بیاز [illegible] الم نکشید ◆ دو کونین
کون و مکان را بتاب نیاید ◆ پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه حق تعالی
بکنه هر پیغمبری یکدعای مستجاب بعوض نموده اگر میخواهی آن دعای مستجاب خود را
بجهت نور دیدگان خود نما که حق تعالی ایشان را از مسموم شدن و کشته گردیدن
محفوظ دارد اگر میخواهی که بجهت ایشان ذخیره شفاعت تو باشد از برای عاصیان امت
در روز قیامت پس دعای مستجاب خود را نگاه دار که در آن روز [illegible] پیغمبر رسول اکرم
که یا اخی یا جبرئیل بحکم پروردگار خود راضی شدم و نمیخواهم مگر آن چیزیرا که او میخواهد
و دوست دارم اینکه دعای مستجاب من ذخیره من باشد در شفاعت کردن امتان
گناهکارم و حق تعالی قضای خود را [illegible] که کاش من حسن و حسین جاری سازد نظم
شدم راضی بحکم کردگاری ◆ حسن را نوش بادا زهر کاری ◆ حسین بادا
هدف تیر بلا را ◆ کند منزل چه دشت کربلا را ◆ سرش جولان کند بر نیزه کین ◆
تنش پامال گردد در ره دین ◆ [illegible] جمله اموالش ربایند ◆ و دوست [illegible] در
کارش گشایند ◆ زنهان و جوانانش ز تیشه ◆ فتنه ز رها باه [illegible]

بیرق خیمه اتش برافروختند ه ول زینب به بحران نشاندند ه حرمش را اسیر جفا کردند

بانوان زمانه ایشان هم بار ستم زدند ه بر دامنها مزار هر شفاعت ه ثابت در وصف

حضرت قیامت مقام سیم ای شیعیان واید دیشان نخیر تکیه راضی شود که روز دیده اتش

حسن زهر جفا نوشید و حسینش به تیغ دشمنان ال ابوسفیان در بستر خون بخوابد

واهل حرمش را اسیر کربلا بردند و سرهای بوستان مصطفی را در خاک هلاک میکنند

در غاغر دلان میدان دلالت را بتیر ستم از پا در آورند و نخلهای گلستان

مرتضوی به تیشه ذوالفقار پاره پاره سازند و بیا همه دعای مستجاب خود را

ذخیره شفاعت گناه امت گذارد نماید که امت در عرصه محشر منفعل نگردند

حسین که جان گرامی فدای امت کرد ه روا است اگر جان کند فدای حسین

ایدوستان ایا تامل و تفکر می نمایید در دردمندیهای حضرت امام حسین چه

آنحضرت در روز عاشورا که لباس حرب پوشید یکطرف ناله زنان بی کس یکطرف

فریاد دختران ودریکطرف اولاد آل حسن مبارز کوفیان و یکطرف جماعت یکطرف

کشتگان علی اکبر نوجوان و یکطرف حضرت علام در ماتم و داد آوری دستان قطع شده

حضرت عباس نوحه خوان و یکطرف آه آتش بار ما در ماتم آن تازه نهال بوستان

و یکطرف بیجای کریه و یکطرف سکینه صغیره وا جد اه وا ولد اه وا کوبان

و یکطرف زینب خواتون وا ابوالقاسما وا علیا وا فاطمتا وا حسنا وا حسینا

گویان با دیده گریان و سینه بریان بر سر و سینه زنان ایا چه بود حال آن حضرت

در آن وقت مرویست که بنو الحجاج سوار گشت و گریان وداع خواهران نمود و فرمود

ای زینب و ای ام کلثوم سلام من بر شما باد و ای رباب شما را وصیت

میکنم که معجرها بر سر نمائید و در عزایم گریبان چاک مسازید و در محشر اشهد

و مکن شما را از گریستن منع میکنم زیرا که شما غریبان و دل شکسته اید پس یکه

و تنها بمیدان صد و هفت هزار لشکر آمد چون نظر بر آن لشکر بی زنجیر

افکند و جوی و را استها ملاحظه فرمود پس یکبار نظر فرمود هل من ناصر ینصر

ما سر بر آورد کسی او را جواب نداد و بجانب چپ نظر افکند و فریاد هل من معین

یعیننا بر آورد کسی از غریب بیکس را جوابی نداد مستفاد در روایات معتبره

آن است که حضرت امام زین العابدین یکمرتبه خود عازم میدان شهادت گردید

و سه مرتبه دیگر اشقیای کوفه و شام و زنگسای اشان امر به قتل آنحضرت

نمودند اما آن مرتبه که عزم میدان شهادت نمود در آنوقت که استغاثه پدر بزرگوار

گوارش شنید و دید که کسی آنحضرت را یاری نمیکند و آنحضرت هل من معین

یعیننا از جگر پر درد بر می آورد و یکه و تنها یار و همه دکار در مقابل آن لشکر بی هزار

ایستاده است تا اینکه بیچاره بود و بیتابانه از خیمه گاه بیرون آمد و از ضعف
قدرت نداشت که شمشیر خود را بر کمر بندد ام کلثوم چون آن بیچاره مظلوم را
عازم جهاد دید به عرض آورد که ای نور دیده برگرد حضرت فرمود که یا عمتاه
ذرنی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه جان مرا بگذار که پیش روی فرزند
رسول خدا جهاد نمایم و گویا بزبان حال می گفت نظم مرا ای عمه زار و دلفگار
مشو مانع ز حرب قوم کفار حسین تنهاست غمخواری ندارد درین صحرا هواداری
ندارد بجز شمع و سنان دشمن خونریز فغان و ناله و دلدار بیکر جان جگر تحمل
هش کرم مرا بگذار پیش از وی بمیرم ببین چون ناله اش دل بیقرار شد
همین شد که باشم سهل باشد ای عمه بخوان تکبیر جوانش ببین با پای داره دعایش
پس حضرت امام حسین فرمود که یا ام کلثوم خلفیه لئلا تبقی الارض خالیة
من نسل آل محمد ای خواهر بگذار این علیل را در خیمه برگردان تا اینکه زمین از
نسل آل محمد خالی نباشد و بزبان حال گویا آنحضرت بدین مقال مترنم بود نظم
ای ماه سمر دوام صبح نور الهی ز نسل آل محمد مکن زمین خالی به خیمه باز گردد ای خواهر
ز دلبریش بجز امیران غریب حزین و بی تسکین و آفتاب جهانتاب اباتراب
ز غرب خویش جهان مکن و تیره شب نه سپهر بی ازین نور افشانی

کی زنده

مکن زنده خدا اعواش فروش ظلمات که با زبان حال با ام کلثوم می گفت نظم
ای بشکسته دل ای خواهر وفادارم نگاه دار تو فرزند زار بیچارم بسوی خیمه علیل مرا
تو برگردان که اوست محرم این بیکسان سرگردان پس آنحضرت آن بیمار را برگر
دانیده حضرت امام حسین نظر بقتلگاه نمود همه یاران و جوانان را کشته
دید آنگاه در خون آغشته دید از دل پر درد آواز فرمود هل من ذاب یذب عن
حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا
و اما آن سه مرتبه که استغاثه امر شهادت آنحضرت نمودند اول از زینب که ای است
پس از شهادت امام مظلوم بخیمه گاه امام غریب رخ آغشته زیارت نمودند فاطمه صغرا
میگوید که من در خیمه ایستاده بودم دیدم که لشکر لعین نیزه بر پشت زنان
میزدند و ایشان بیکس گشته زنانه و اجداه و اعلیاه با طره جنابه اورد فریاد کشیده
که اما من مجیر لنا اما من ذاب یذود عنا ای پناه دهنده
که مارا پناه دهد و ای فریاد رسنده است که به فریاد ما برسد پس از آنحال
عقل و هوش از سر من بیرون رفت نظم از آنحال از سر من عقل و هم هوش
چنان شد که خودم گشتم فراموش شدم از ترس آن لشکر پریشان شد
اعضایم پریشان همه لرزان نظر کردم شمال و هم یمین را که یابم عمه ام زینب را

بیا چاره جو بیم زیر باش ۞ دگر بینم که چون گردیده حالش ۞ دران حال بودم که ناگاه
به بختان لشکر عمر سعد قصد من نمود من بجانب بیابان فرار نمودم نظم نه پایی کو مرا یارا
نماند ۞ برادر نی که غمخواری نماید ۞ که غمی گرد خاک سوی من بیاید ۞ نه کس زیاد رسی داد
خواهی ۞ و ازان سوار خایف بودم که ناگاه کعب نیزه آن لعین بمیان کتف
من آمد پس بر رو در افتادم و آن لعین آمد و گوش مرا پاره نمود و گوشواره مرا برآورد
و خون از گوش من جاری گردید و غشه از سر من کشید که من سر برهنه در میان آفتاب
ماندم و آن لعین بخیمه برگشت و من از شدت درد و وحشت آنحالت بیهوش شدم
چون بهوش آمدم دیدم که عمه ام در کنار من گریان نشسته و میگوید که ای نور دیده
برخیز برویم ببینیم چه بر سر سایر دختران و برادر عارت آمده پس من برخاستم
و گفتم که یا عمتاه که آیا من خرقه استر بها رأسی من اعین النظار را یافته که بلای
که من سر خود را از دیده نامحرمان بپوشم عمه ام فرمود که یا بنتاه عمتک سمثلک
پس نظر کردم دیدم که عمه ام نیز سر برهنه است و اعضایش از ضرب تازیانه
سیاه است چون بخیمه برگشتیم دیدیم که آنچه در خیمه بود غارت کرده بودند و برادرم علی
بن الحسین بر رو افتاده بوده و قدرت برنشستن نداشت از گرسنگی و عطش
و از انواع امراض نظم برو افتاده بود آن زار بیمار ۞ ز جوع و تشنگی رنج آزار ۞

بنواهر

نبودش قوت و تاب توانی ۞ که بنشیند بیاد غم زمانی ۞ در این حالش
چه دیدند عم اصفیاش ۞ باه و ناله گردیده گریان ۞ که ناگه شمر ملعون جفا کیش ۞
بقصد قتل آن محزون دلریش ۞ بخنجر زهر آلود آن لعین کوفان ۞ سوی خیمه روان گشتند
شتابان ۞ و بگفته اقتلوا علی ابن الحسین حمید میگوید که من گفتم سبحان الله آیا
اطفال را نیز می کشید اینک این طفل بیمار را بهای ناخوشی و ازار کفایت است پس
دفع اذیت آن لعینان را از آن مظلوم نمودم پس ابن سعد لعین رو بخیمها آورد
چون حرم آل محمد را نظر بر او افتاد دیگر مرتبه فریاد و فغان و ناله و زاری بر آوردند
چون آن لعین آنحالت را از آن غریبان و آن حیران مشاهده نمود همه
اعضایش بلرزه درآمد امر نمود که از قتل علی ابن الحسین بگذرید و لکن جمعی از
لعینان را موکل ساخت که متوجه اهلبیت باشید که هیچ آن بیچاره را
و سایر اطفال را محافظت نمایند و نگذارند که یکی از ایشان بیرون روند پس
زنان را از خیمه بیرون نمودند و خیمگاه را آتش زدند آن زنان را از سوختن نظم قطعه
آن خیمه که کسوی حرمش طناب بود ۞ شد سرنگون ز باد مخالف خراب ۞ و از آه
دوم در وقتیکه در مجلس ابن زیاد ولعین الملعون با از جنب خولی
گفتگو میکرد در دارش و معهد مذکور است که علی ابن الحسین را بحضور آن لعین آوردند

ابن زیاد گفت من است و کیستی حضرت فرمود که امام علی بن الحسین ابن زیاد
گفت که آیا نکشته خدا علی بن الحسین را خدا گشت حضرت فرمود که مرا برادری
علی نام که کوفیان با ایمان و سایر لشکریان او را کشتند ابن زیاد گفت بلکه
خدا او را کشت حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها حق تعالی میکشد
بندگان خود را در حین مرگ و گفت آیا تو جرأت بجواب گفتن من داری و بقیه
هست که روی نمائی رو به بعضی از لشکریان نمود که ببرید این جوان بیمار را
و دور او کردن بزنید زینب خاتون چون حرف کشته شدن علی بن الحسین را
شنید مضطربانه از جای برخاست و دست علی بن الحسین چسپید و فرمود که ای پسر زیاد
آیا از خون ریزی آل محمد سیر نشدی و گریبان روی خود را بر روی علی بن
الحسین گذارد و با پسر زیاد بزبان حال میفرمود نظم بس است ستم زادگان دیار غریب
دلم د بس است جور و جفا و بس است درد و الم د ایا لعین ستم پیشه ای سگ
خونخوار د باهلبیت رسول این قدر مکن آزار د درین دیار غریبیم ما پرستاری
بجز این علیل ستم کش نمانده باری ا بیا لعین ز حق محمد مختار د مریز از ستم خون
خواران بیمار د نظر به بیکسی ما همه اسیران کن د ترحمی با سیران دیده گریان کن
اگر او کشته شدی ز قتلش ای ستمگر دار د زود دود آه کنم تیره سپهر و تار د ز سیل اشک

الوداع

ز سیل اشک بطوفان سینه بریان د کنم خراب نه افلاک د عالمی ویران د
مرا هنوز ز داغ حسین جگر خون است د ز داغ اکبرم احوال من دگرگون است د
مرا هنوز پریشان بود دماغ و هوش د ز درد داغ علی اکبر و دگر عباس د مرا هنوز
خضاب عروسی شادی د ز خون قاسم من هست بزم دامادی د مرا هنوز جگر
ز غم دو در دو عزیز د صباح شام شود سوی چهره ام خونریز د مرا هنوز چنین از سرشک
گلگون است د مرا هنوز دل داغدار پر خون است د میان اینهمه بار الم ابا
خونخوار د مکن تو داغ دگر بار بر سر این بار د فرمود که ای پسر زیاد قسم بخدا
که از این جوان بیمار مفارقت نه نمایم و اگر او را بکشی پس مرا نیز با او بکش ابن
زیاد لعین چون آن حالت را از زینب خاتون دید ساعتی نظر بر زینب خاتون
افکند و گفت که عجبا للرحم قسم بخدا که گمان من این است که این زن دوست دارد
که کشته شود با علی ابن الحسین و بجا او زنده نماند پس حضرت روی مبارک به عمه خود نمود
فرمود که ای عمه ساکت شو تا آنکه با این لعین سخن گویم و روی مبارک با ابن زیاد نمود
فرمود که آیا بقتل مرا تهدید میکنی ای پسر زیاد و ایا ندانسته که ان القتل لنا عادة
و کرامتنا الشهادة پس فرمود ای پسر زیاد اگر اراده قتل من داری و دیگر میانه
تو و این زنان رحمی است کسی را با ایشان بفرست که ایشان را به منزل برساند کوبان

لعین چنانکه دعوی کرد که تو خواهی ایشان را بمنزل رسانید **نظم** چه گویان غم و
اندوه زینب چه دیدند ◦ از آتش ظلم یزدان رهگذار برچیدند ◦ مرا نبرد دوران غصه
والم از یاد ◦ که آب است زینب که در مجلس عبید زیاد ◦ از این ستم دل احباب
داغدار بود ◦ زار از ستم جمله بر زار بود ◦ فلک خراب ظلم کن دل احباب
نه آنکه خانه ایمان کنی ز ظلم خراب ... **در قصه آنحضرت را داخل مجلس یزید لعین ساختند**
و بعد از مکالمات یزید لعین گفت حمد میکنم خداوندی را که پدر تو را کشت حضرت
فرمود که پدر مرا مردمان کشتند یزید گفت حمد میکنم خدا را که او را کشت و مرا از
شر او حفظ نمود حضرت فرمود هر که پدر مرا کشت لعنت خدای بر او باد پس یزید
لعین غضبناک گردید و امر نمود که آنحضرت را شهید سازند چون حضرت علی بن
الحسین اسم شهادت را شنید این اشعار را انشا کرد أُنادیکَ یا جَدّاهُ یا
خیرَ مُرسَلٍ حبیبُکَ مقتولٌ ونسلُکَ ضائعٌ أنا ذا ذلیلٌ فی دمشق
مُکَبَّلًا ومالی مِن بینِ الخلائقِ شافعٌ لقد حکموا فینا علوجُ امیّةَ
فقد ظهر فینا اعظمُ البدائعِ و بعضی مضمون این اشعار در بعضی از این
ابیات ◦ که ای شوی شکسته دلان یا محمدا ◦ ای یاور ستمزدگان یا محمدا ◦
بنگر بر شهید محنت اندوه و غم زینب ◦ سلطان بخاک کربلا زاده حسین ◦

بنگر ما بی

بنگر ما به بین که اسیر و غم شده ایم ◦ در شام غم بدام بلا مبتلا شده ایم ◦
اندر زمین غربت دمشق مرا یاوری دیار ◦ بیکس شده ز ذلیل گرفتار و خوار و زار ◦
ما را شفیع نیست درین ناصواب ◦ فریاد یا محمد و یا شافع الحساب ◦
پس بعد از آنحضرت خواهران آنحضرت جمیع شدند و گریان شدند پس ام کلثوم
ندا داد که یا یزید لَقَد زَیَّنتَ الأرضَ مِن دَمِ أهلِ البیتِ همه روی زمین
از خون آل محمد سیراب گردانیدی گمان میکنم که بر خود قرار داده که از نسل آل محمد
احدی را در روی زمین نگذاری پس گریستند جمیع اهل بیت او گفتند ای یزید از جوان این
جوان بیچاره درگذر که کشتن حلال نیست حضرت علی بن الحسین فرمود که یا
یزید اگر مرا بکشی پس که دختران رسول الله را خواهد بسوی منازل ایشان را
بر گردید و حال آنکه جز من محرمی ندارند **نظم** ای یزید مرا اگر کشتی بزاری زار
گو که کیست با این بیکسان بی غمخوار ◦ انیس و یاور محرم درین دیار غریب ◦
طبیب این غم و اندوه بهر از شکیب ◦ نه این ستمزدگان اهل بیت اطهارند ◦
که از جفای تو ای بیحیا در آزارند ◦ یزید لعین گفت که تو ایشان را خواهی رسانید
بسوی منازل ایشان و مروی است که یزید لعین زینب خاتون گفت که سخن گو
المعصومه فرمود که آنچه تو ای یعنی علی بن الحسین مکالمه نماید حضرت سجاد ایشان ابا

فرمود که لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم و ان نکف الاذی عنکم و
تؤذونا و الله یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم الا تحبونا یعنی ای یزید
طمع مکن که تو ما را خوار نمائی و ما تو را گرامی داریم و دیگر ما اذیت از شما بر داریم
شما با اذیت خواهید پرداخت خدا آگاه است که ما شما را دوست نمی داریم و شما هیچ ازینها را
دوست نداریم و ملامت نیز نکنیم شما را چرا که ما را دوست ندارید یزید لعین
گفت که راست گفتی ای غلام ولکن پدر و جد تو خواستند که امیری بایشان [illegible] حکم
خدا برای که چون ایشان را در گذشت حضرت علی بن الحسین فرمود که ای پسر معاویه
و هند همیشه پیغمبری و امارت از برای آبا و اجداد ما بوده پیش از آنکه تو متولد
گردی و امروز جد من علی ابن ابی طالب در غزوه بدر و جنگ احزاب رایت
رسول الله در دست او بود و جد تو رایات کفار در دست داشتن و چون
حضرت کلام را باین جا رسانید لعین در غضب شده امر نمود جلاد که این جوان
بیمار را داخل این بستان نما و در اقتل رسان و در آن بستان دفن نما پس
جلاد لعین آن مظلوم را داخل بستان نموده مشغول بکندن قبر گردید و حضرت سجاد
مشغول به نماز گردید و چون آن لعین از کندن قبر فارغ شد قطعه اراده کرد که آن
نوجوان بیکس را شهید تیغ کند آن نهال نورس را که ناگهان ز هوا آسیبی بدان [illegible]

برای باری اندیشه نه آگاهی رسید و خورد بران بیچارگی ایمان نموده
سوخت برکنده سیره اش یکسان مرویست که چون جلاد لعین اراده قتل
امام زین العابدین نمود که ناگه دستی از هوا ظاهر و بر آن لعین خورده آن بیچاره بر زمین
افتاد و فریاد از روح خبیث خود را بمالک دوزخ سپرد و چون خالد پسر یزید
حال آن جلاد را بدان منوال دید بسوی یزید آمد و قصه را باز گفت یزید لعین
فرمود که جلاد را در آن قبر دفن نمودند و دست از اراده قتل آنحضرت
برداشت مؤلف گوید که ای شیعه و محب اهلبیت این ظلمها همه بجهت دل
آزردگی ما شیعیان و محبان کشید که هر وقت که بخاطر میآوریم آزرده و ملول گردیم
عجب غمیست عزیزان غم حسین شهید که از غمش کنفکان عرش مجید لرزان
کشند دل و دیده کاکم گردان زر شام گریبان صبح پیراهن حرام آل عبا را
زر او چه دادی نشاند بخرابه تو بازیگری انا لله و انا الیه راجعون
و سیعلم الذین ای منقلب ینقلبون لعنة الله علی قوم الظالمین الروضة الثانی عشر

مقام اول از روضه دوازدهم در بیان خطبه [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی انقذنا بالحسین من الهلکة و هدانا به من
الضلالة و نورنا به من الظلمة الذی قال فی حقه سید الانام

و والد الائمة من بكى على الحسين او ابكى او تباكى وجبت له الجنة
وقال في حقه الامام المعصوم موسى ابن جعفر من زار قبر الحسين
عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر فجزاه الله
من امام افضل ما جزى اماما من رعيته واعطانا بمصيبته
افضل ما اعطى مصابا بمصيبة والصلوة والسلام على اهل
بيته وانصاره وعترته وعلى من بكى لحزنه واغتم لاجله و
سلك سبيل زيارته واللعن الشديد والغضب العتيد
من الله على اعدائه يزيد وعلى آله الشجرة الملعونة في القرآن و
على من رضي بقتله ولم يبك لاجله من اهل الشقاء والطغيان
ما دام تبكي سماء الشيعة بماء الوجوه على ارض الامكان وما
بقي من هذه المصيبة شيء في الارض والسماء بين الانس والجان
آه آه ثم آه من مصيبة بكت عليها الشمس بشعاعها والماء
بدفيفه والنجم بخفيفه والقمر بنوره والليل بظلمته والنهار
بضوئه والطير بخفقانه والبرق بلوامعه والرعد بقعاقعه
والرياح بزعازعه والافلاك باجرامها والنجوم بانكدارها وكل

ما في الكون

ما في الكون بانفعاله اشبعه نحوا اطرارا از زمانیکه آن غریب بی یاران
اسیر بی غمخوار از مرکب بزمین افتاد اگر فاطمه زهرا او را بدان حال میدید چه میکرد
و فاطمه که او را طول نتوانست دید بایست چاه و بهشت که فرق همایونش را عمود
خورد نمودند و بشانی نورانیش ستاره تیر جفا شکسته اند و دهان خشک مبارکش
از آب بی سیراب و لب را بکری نموده اند و زخمهای بیشمارش بر جسد مطهرش
چون هزار آن هزار نالان و خونابه فشانند گویا این مقام مظهر را شیخ عطار
نموده که با دل بریان و سینه سوزان میفرماید فاطم لو خليته حسين وهو
في السنة ملقا عفير الخد ناشف القلب تلظى ظماء دامي الاعضاء
مكتم المد بكت يا رب وطورا وجعا قائلا يا ابي يا جدي
ای فاطمه اگر بحالت برسید او شنیده حسین را ذوالجناح سر از زین شده و بزمین
افتاد و خد منور و صورت مبارکش بخاک و خون آغشته شده بود با دل سوخته
و جگر از تشنگی برشته شده و مدام بگوشه چشم با اهل بیت غریب و بیکس نظر
میکرد و میگفت خداوندا این اهل بیت را بتو سپردم درین اسیری و بیکسی و غربی
و امید من تو هست و گاهی از زر دل میگفت ای همراز بزرگوار ای حیدر کرار کجائی
که با ذوالفقار آتش بار ظاهر گشته سر از دودمان این ظالمان اشرار برکنی

حتی سلبوا وسبوهن بشیء کلی ثم دنوها قضاة لهم ارکبوا

هن بغیر الوطاء اذ دوهن بیتا مجمعها جوعا عطشی بحال کد

او نظرت لوجوههم برزت کأنا بین الخلق بالنقل الفاطمه دختران مطهره

مطهره نور ابر همه نمودند و ایشان را اسیر کردند مثل اسیران روم و فرنگ و ایشان را

بر شتران ضعیف چند بی محمل و فرش نشاندند و طفلهای یتیم حسین را بر پشت شتران

سوار کرده همه گرسنه و تشنه و بر ایشان ظلم کردند کاش نظرت بر آن صورتهای نورانی فرزندان

می دیدی و در میدیدی که از شدت سیاه ظالمان نرم و زرد شدست که رنگ زرد کرده

بودند فی غالسیری والجوع وما دحت دمعها من وجل والقماء دات

والصحب علی داسما من فاجر ثکل واذا اشتوا بها السیرغت

باحما مالی مالی بکی کم صبیان وبت او عثرت ابلهم فی مشیها او هول

و ایشان نکته رحمت و شفقت راه رفتن و شدت گرسنگی و تشنگی و ترس و دل دراز

مصائب عظمی که بایشان رسیده بود و بجهت فحش ناسزائی که آن اشقیا بایشان میگفتند

و بجهت تازیانه و کعب نیزه که آن ظالمان فاجر بر ایشان میزدند و ایشان را میدوانیدند

بگریه و ناله و فغان می آمدند و دو سر بریده فرزند حسین که بر سر نیزه بود بگریه و ندو می گفتند

کرای حامی دشت و پناه ما چه حمیت و تا چند این ظالمان ما را بزنند هرگاه شتران

خلاص نمائی وانجه والا بار کجائی که نعره یا حسین بر می داری و ابیت غدر از

لذت این کافران نجات دهی واذا استسقی فلم یسق وقد قتلوه

ظامیاً فی جهل والفوات البارد للماء به مرتع الکلب وماوی

القرد ای اگر بخواطر بگذرد وقتیکه فرزندان زن از ظالمان آب مطلبید

و ایشان قطره آب باو نمیدادند و او را با لب تشنه بخواری و زاری کشتند و حال آنکه

آب فرات در نهایت سردی و گوارائی در نزدیکی او بود سگ و خوک از آن آب

می نوشیدند وعلی خنابه خیلهم تارة تجری وطورا تروی و

الشری من رکضها ما دجر فاذا تربته کالند نتیج البیح

علیه حلالا بالعری من بعد سلب البردی و اگر میدیدی که اسبهای اهل

کوفه و شام بر بدن شریف حسین ناز کش میتاختند و اسبها بر آن جسد میدویدند و باز بر

برگشته او جولان مینمودند و از آن لگدکوب میکردند چنانکه از دویدن ایشان آن جسد

شریف ریزه ریزه شد و خاک بیابان کربلا بر آن ممزوج گردید و از این جهت است

که تربت مطهره آن حضرت مثل مشک خوشبوست و آن جسد مطهر برهنه و عریان

در آن بیابان افتاده بود و او را کفن کرده نه کسی او را از میان خون و خاک برداشت

باد بعوض جامه و کفن و ملبوس خاک بر آن بدن نازک را بر آن می پاشیدند وحصونا تک

سقا

دررآه رضاش سستی کند یا بلغزد چه واقع شد درچنین وقتی سایهٔ مرحمت و حمایت
خود را از سر ما کوتاه کردی و ما را بگذارد که اشتی تدلها فی السبی و بکا و
صراخ هذه صتم الصلد و چنان در ان اسیری جگر سوخته نوحه و ناله میکردند
که کوه با ان سختی از نالهٔ ایشان میگداخت و پاره پاره میگرد وابنک السجاد
قادوا و قد ضاع فی السبا کالعبد و حسین تر کوه هملا
لبیت بروحی لحسین تقدی و فرزندت زین العابدین بهر طرف میکشیدند
و مثل غلامان میزدند و ما زیر دیده است حسین را با بدن پاره پاره در صحرای
کربلا بی غسل و کفن واگذاشته و کاش جان من فدای او میشد لاشتریت الروح
بالروح و هل لو تری عند الامام مجدی هر آینه بخریدم جان حبیب
را بجان خود و لکن امریست گذشته و تقدیر شده و آرزو در آن نفع نمی بخشد
فاستعدی لمصاب جلل و ادعی النوح وسط الملحد پس مهیا و مستعد باش
از برای مصیبت عظیم و دائما در قبر خود مشغول نوحه و گریه باش جعل الله لک
الیوم جزا قلبک المکلوم حسن الوعد حق تعالی ترا درین مصیبت اجر
عظیم عطا کند و جزای دل شکسته ترا حسن وعدها گرداند که تو وعده داده است
مقام چهارم از روضهٔ دوازدهم در بیان سری که از سر آن حضرت از مفصل ابد

عمر جعفی

عمر جعفی مرویست که مولای حضرت امام جعفر صادق فرمودند که چون اشقیا
کوفه و شام آب بر روی حضرت امام حسین ع و اصحاب او بستند آنحضرت
با اصحاب کرام خود ندا فرمود که من کان ظمآن فلیجئ فاتاه رجل هر که
تشنه است بنزد من آید پس مردی از اصحاب بجهت آنحضرت آمد و آنحضرت
انگشت ابهام را در کف دست او فرو گذارد پس لا یزال یکیک از اصحاب بر پای
بعد از نزد دیگری می آمدند و می آشامیدند تا آنکه همه سیراب گردیدند و بعضی از ایشان
بعضی دیگر را گفتند که و الله لقد شربنا شرابا ما شربه احد من
العالمین فی دار الدنیا قسم بخدا که آشامیدیم آبی را که نیاشامیده است
احدی از مردمان در دار دنیا شیرینی چه آب باغ رضوان رنگ گشته
جاری بهر حیوان بصفا صاف تر از آب دیده تو ز آن کو قطره بر کوثر چکیده
نشنیده اش در لب دیدن چاشنی جو لباس حور رضوانی تو بر کو هر آنکس خورد از آن
می گشت مدهوش ز خود یکبارگی کردی فراموش و گر هر کس که دیدی گشت
بی تاب تو گویی عکس جنت دیده در آب غنا از درو جان از
به روی بپای شاه دین سر را نهادی نمودی هر که دیدی بهر اوش
بجان داد و نمودی اضطرابش ز آن سر باز سر باز خدائی بهر باری

نموده که خدایا پس چون مقاتله واقع گردید روز ششم شهادت در رسید
در وقت مغرب روز ششم حضرت امام حسین ع یک یک از اصحاب مفقود
و مهربانی نموده ایشان را با اسماء و ابا ایشان ندا میفرموده یک یک اصحاب
آن حضرت مینمودند و ایشان را در کنار خود می نشانیدند پس بعد از اجتماع
ایشان مائده طلب نموده ایشان را از طعام جنت اطعام نموده و از شراب
بهشت سیراب گردانید نظم هر یک مهربانی کرد چون باب زلطفش جلاله
پرور در و تاب بگردش جمله جمع از مهربانی چه انجم دور ماه آسمانی
طعام و آب حاضر شد ز رضوان برای اکل و شرب تشنه گان همه مه
طلعتان هم جمع گردیدند ز وداع حسرت آن جمع دلخون برای سیران انجمن بار
شد ز بام فلک بهرام کیوان برای شمع بزم از هر مه ناهید ز دوران مشعل
مهتاب خورشید چه گردون زد بهر ساغر شه سراغی ز هاله ماه گردون گشت
ساقی ز کوثر ریخت آب از منزل حور مزاجش زنجبیل از آب کافور
ز شبنم آب دیگر گشت سرریز همه جام هاله گردید لبریز پس حضرت صادق ع
فرمودند که قسم بخدا که ایشان را بر این حال چاشتی از کوفیان مگر ز راه دیده
اگر نقل مینمودند پس فرمود که آنحضرت بسهولت دنیوی از آن مجمع بر دار شد

و هر یک از شهدا به بلده و ماوای رجوع نمود پس حضرت امام حسین بجای خودی
واحدی از مؤمنین باقی نماند مگر اینکه نزد آنحضرت آمدند و آنحضرت بجهت
نشسته و اطراف آنحضرت را حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع پیغمبران گرفته اند
و از عقب سر پیغمبران مؤمنین احاطه نموده اند و از عقب سر مؤمنین ملائکه حاضر
گرده اند و انتظار سخن و کلام آنحضرت را میکشند که از لفظ مبارک او کلام عظیم
بشارت شنوند نظم چه لطفی تحفه ای از عرش و کرسی که نجا بر ازل مکنونه هستی
بجای عنصر مکنده پا پنهایش ز باد و خاک دیگر ز آب و آتش پی کامل منحنی ز افلاک
گردون ز انجم دسته کرده پیر دل برای شمع چنینش ز اطناب ز دوران
مشعل خورشید و مهتاب بر آن نشسته شاهی خرقه در برش میبر خورشید لب
چهره گلگون در اطرافش پی اجلال اعزاز اولو العزم از رسولان نشسته هم از
دگر پیغمبران اهل ایمان ز نزدیک و بعید و دور و نزدیکان دگر خیل ملک بر پا ستاده
برای ضبط کوش دو کان وه پی ترتیب آن مجمع ز اجلال ستاده حضرت
جبرئیل و میکائیل سرافیل از برای پاسبانی چه عزرائیل بر در دیده بانی
ها حاضر و حور از باغ رضوان ز مژگان خاک مژگان بر سر شان بجا بنگ
برای زینت فرشش گردی تا لب بام آمده از عرش پس حضرت صادق فرمودند

که حضرت امام حسین با انبیا و ملائکه و مؤمنین بر این حالند تا اینکه حضرت قائم ؏
قیام نماید و چون حضرت قائم قیام نمود آنحضرت با اتفاق حسین مظلوم روانهٔ
بجانب آباد کربلا گردیدند پس کسی از اهل آسمانها و زمین از مؤمنین نماند مگر
اینکه بر دور حضرت امام حسین احاطه نمایند حتی اینکه خدای تعالی زیارت کند
حسین را و با او معانقه نماید و بنشیند با او بر سریر او با مقعد اینست والله رفعت
انجا بلکه فوق آن رفعت نیست و ورای این رفعت مرتبه از برای آل ابی طالب
مقام سیم از روضه دوازدهم در بیان تکلم نمودن سر مبارک آنحضرت مستفاد از
روایات این است که سر مبارک حضرت امام حسین ؏ در شش موضع سخن آمده و تکلم
بآیه قرآن فرموده اول یوم در قتلگاه وقتی که در دست خولی لعین بود با جد بزرگوار و پدر
و مادر و برادر تکلم نموده و دیگری با سکینه خواهری که سفارش شیعیان فرموده آن
هر دو گذشت مشروحاً سیم در کوفه در وقتیکه ابن زیاد لعین امر نمود که آنحضرت را
در کوچهای کوفه بگردانند و گردانیدند چه نیکو گفت کسی از دوستان اهلبیت
نالان نماید و با این کلمات جگر که از خود را محزون و غمناک گردانید راس
ابن بنت محمد ووصیه للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون
بمنظر وبمسمع لا منکر منهم ولا متفجع کحلت بمنظرک العیون عمایة

وام

وأصم رزؤک کل أذن تسمع ؛ أیقظت أجفانا وکنت لها کری ؛
وأنمت عینا لم تکن بک تهجع ؛ ما روضة إلا تمنت أنها ؛ لک حفرة
ولخط قبرک مضجع ؛ و مضمون بعضی از این اشعار در این ابیات است نظم
سر فرزند زهرا ماجد اعلا ؛ بروی نیزه کوفی نمایان ؛ عجب از مسلمین کاین سر
ببینند ؛ نه آه و ناله و غم و شیون [illegible] ؛ هر آنچشمی که بیند کور بادا ؛ بخواری این سر
انور کور بادا ؛ هر آن گوشی که زین صوت نخواهد ؛ نه زو جان در هم و دل شاد است
کر و کور بجو ز غم پر داغ گردد ؛ ز غم هر دم جدا اعضا داغ گردد ؛ از زید بن ارقم مروی
که من در غرفه خود نشسته بودم که آن سر مبارک را طوف میدادند چون بمحاذی
غرفه من رسید شنیدم که این آیه را تلاوت میفرمود که ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس از شنیدن
این کلام از آن سر منور موی اعضای من راست گردید عرض کردم که یا ابن
رسول الله امر سر تو والله عجیبتر است و چون قوم کوفی از طواف دادن سر
در کوفه فارغ شدند آن سر مبارک را بردند در قصر لعین که از زنده چهارم در دیر راهب
از ابو سعید شامی مرویست که گفت من با سرها و سر آن محمد از کربلا تا شام
بودم و در عرض راه مذکور شد که نفر با می خزاعی از شیعیان امیر المؤمنین لشکری

فراهم آورده و میخواهد که بر ایشان بتازد و سرها و اسیران را بگیرد و بدین راهی
رسیدیم پس سرکردهای لشکر گفتند که امشب پناه باین دیر ببریم و خود
را محفوظ میداریم پس شمر ملعون نزدیک دیر آمد و فریاد نمود که یا اهل الدیر
پس قیس که از بالای دیر مشرف شده لشکر را دید گفت من انتم و ما
تریدون شما کیستید و چه اراده نموده اید شمر ملعون گفت که ما از لشکر عبدالله
زیادیم و از عراق بشام میرویم قیس گفت که از برای چه مطلب گفت شخصی در
عراق بر یزید یاغی شده بود و لشکری فراهم آورده بود پس یزید لشکری
عظیم فرستاد و ایشان را کشتند و سرهای ایشان اینهاست راوی گوید که قیس نظر
کرد بسوی سر مبارک امام حسین که بر نیزه بود و دید که از آن سر نور تا آسمان
ساطع و لامع است و هیبتی از آن سر نور بر دل راهب افتاد **نظم** دید بر نیزه سری
معدن انوار و بها ۝ کرده از سایه وی شمس جهان کسب ضیا ۝ نور افشانی
ز سر نیزه الی عرش برین ۝ لیک خونبار بخوناب الم شبه حسین ۝ هیبتش عیسی
و هوای شه عمرانی ۝ نور اجلال حجاب احد سبحانی ۝ دید قیس چو آن نور بها
شه حیران ۝ گرد از دیده روان سیلاب جگر سهل روانی ۝ قیس گفت که دیر ما
کوچک است و جای شما همه نمیشود بلکه سرها و اسیران را داخل دیر کنید و خود در بیرون

دیر باشید و محافظت خود نمائید و اگر دشمنی شما آید و در دفع آن کوشید و از جمله سرها
و اسیران خاطر جمع باشید فاستحسنوا الکلام القیس کلام قیس را نیکو دانستند و چنان
نمودند اما آه آه پس سر مبارک حضرت امام حسین را از سر نیزه پائین آورده و در
صندوقی گذارده ۝ بجبر از بدن نیزه اش جدا کردند ۝ بجهت خانهٔ صندوق از جفا
کردند ۝ و در او را بسته داخل دیر نمودند و حضرت سید الساجدین را با غل
و زنجیر با زنان اهلبیت داخل دیر کردند و از راهب ایشان را در بهترین
مکانهای دیر خود جای داد راوی گوید که از راهب روایت است که آن سر مبارک را
دیده اند پس در حوالی آن خانه که صندوق در آن بود نظر میکرد **نظم** بود در شمع آن
سران پروانه سان ۝ طوف کردی با دو چشم خونفشان ۝ گاهی بر پیکر زدی گاهی
بسر ۝ ز غم آن کشتگان در بدر ۝ راهب اندر طوف بودی نوحه خوانی ۝
ناگه آوازی شنید از آسمان از برای آنکه نور زد بر راهب بخود لرزه ای از روزنه داخل
نمود و دید که آن خانه از نور روشن است و سقف خانه شکافته شد و تختی عظیم از
آسمان بزیر آمد و نور از چهار طرف آن تخت ساطع و لامع بود و دید که زنی بر آن
تخت نشسته که از حور نیکوتر است و شخصی صیحه میزند که طرقوا طرقوا راه دهید راه
دهید که حوا مادر آدمیان می آید و راه دهید که مریم مادر عیسی که ما آنها با نظر قی

ساره حرم ابراهیم خلیل الله و هاجر مادر اسمعیل ذبیح الله و آسیه زن فرعون و راحیل مادر
یوسف و مادر موسی و عمران و خدیجه حرم پیغمبر آخر الزمان می آیند پس ناگاه آواز داده
که انظروا و لا تنظروا سر زیر اندازید و نظر مکنید که خواتون قیامت بستیده
الناس مادر شهید آن فاطمه زهرا می آید نظم دیده پوشید که آن کوکب جهانی آید
حضرت فاطمه گریان زجهان می آید بر طرف سر پر خون تشنه لبان می آید
غمزده و آه و فغان می آید با همه خیل سموات سر از غم داده مویه پریشان بسر و سینه
زنان می آید پس آن زنان مقدسات و آن سادات مطهرات آن سر مبارک را
از صندوق بیرون آوردند و هر یکی از ایشان بعد از دیگری آن سر مبارک را بگرفت
و میبوسیده و گریه و زاری و ناله و بیقراری مینمود نظم حوریان آن خیل ملائک با نوحه و فغان
چند سر بهم داده ز غم جمله پریشان چند ناله زنان گرد سر ماه شهیدان چند
حلقه زنان سینه زنان با دل بریان چند درد و آه دل آن جمع بگردون بپیوست
هر یک از حوران الم شکوه ز گردون گردی گشت خونابه روان از دل بریان چند
در قفس شده از سیل سرشک انجمنی حوریان زان جمع فغان مثل هزاران چند
راهب از ناله آن جمع پریشان خاطر شده بیخود ز غم آن همه سامانی چند
گفت یا رب که بود این سر و این خیل زنان از چه دارند فغان این که رفت ... چند

آه آه واویلا

آه آه واویلا وا مصیبتاه چون نوبت بخواتون قیامت حضرت فاطمه زهرا
رسید پرده او کشیده شد که کبرا امید بود ولیکن صدای فاطمه را میشنید
که میگفت السلام علیک یا قتیل الامم السلام علیک یا مظلوم الامم السلام
علیک یا شهید الامم السلام علیک یا روح الامم سلام بر تو ای کشته مادر
سلام بر تو ای تشنه سینه مادر سلام بر تو ای شهید مادر سلام بر تو ای کانی مادر
لا یندا اخلک هم و غم فان الله سیفرج عنی و عنک غم مخور که
عنقریب است که حق تعالی جمع دهد زمین و زمان و القدر صدای گریه و ناله و شیون
و نوحه از آن زنان بلند شد که راهب غش کرده و بیهوش افتاد و چون بهوش آمد رفت
و قفل صندوق را شکست و سر مبارک آنحضرت را بیرون آورد و بکافور و مشک
و زعفران شست و در برابر خود گذارد و گریه بسیار کرد و با ادب نشست و گریبان را
و گفت ای راس رؤس بنی آدم و ای عظیم کریم جمیع عالم گمانم میرسد که تو از
بزرگوارانی که خدای تعالی مدح ایشان را در توراة موسی و انجیل عیسی نموده باشد
بجهت اینکه دیدم که خواتین منظمه که سادات و سیا و اخترشه اند بر تو گریستند
و نوحه کنند به نمودار سخوا انجم بهم کشتی نظم بگریه گفت که ای سر فه ای سرور رب
قمر ای چهره رنگین بخون گلنار است بس چنین شده معلوم که مستوره خصال

کم رتبه ایست تو را از وفا و ز متعال وز آنکه اشرف ازواج امهات جهان
تمام گشته ز تو عصمت بریده گریبان یقین که جمله توراه و صحف و انجیل بوصف شان
تو نازل از بر رب جلیل ز سر گذشت خود ای پادشاه تشنه لبان بیان نما بمن
ای خسرو زمین و زمان پس آن سر مبارک بزبان آمده فرمود که انا ال
مظلوم انا المقتول انا المغموم انا المهموم انا الذی بسیف العدوان
قتلت انا الذی بحرب اهل البغی ظلمت ای راهب دنیا
گذشته بمن ظلم و ستمها بی گذشته منم مظلوم ظلم اهل کوفان منم مقتول
تیغ قوم عدوان منم مغموم و مهموم و جگر خون به تیغ اهل عدوان چهره گلگون
ز ظلم اهل بغی و اهل کینه مرا شد توتیا پهلو و سینه راهب عرض کرد که
فدای تو شوم آنچه فرمودی از حال تو معلوم است که تو مظلومی و لیکن بیان کن
خبری دیگر بگو اسم و نام آن سر مبارک فرمود که اگر از اصل و نسبم می پرسی انا
ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء
انا ابن خدیجة الکبری انا ابن عروة الله الوثقی انا شهید
کربلا انا مظلوم کربلا انا قتیل کربلا جد من شاه محمد باب من شاه
ع آنکه شه ز ازل ذات خدائی راهو مادرم زهرای اطهار زیب المدینه

جده ام باب

جده ام باب خدیجه جفت خیر المرسلین عروة الوثقی و هم کشته راه خدا سر بریده
شد بخاک و خون طپان در کربلا راهب چون این بیان را از آن سر مطهر شنید
تلامذه خود را جمع نمود و ایشان که هفتاد نفر بودند و این حکایت را از برای ایشان
نقل نمود همه یکمرتبه بگریه در آمدند فریاد و واویلا و واثبورا برکشیدند و گریبانها
چاک زدند و عمامها از سر انداختند و آمدند نزد حضرت سید الشهدا و
زنارها را پاره کردند و ناقوس را شکستند و از افعال یهود و نصاری تبرا جستند و بیکبار
را بر دست امام زین العابدین بسعادت اسلام فایز گردیدند و عرض کردند
که یا ابن رسول الله ما را اذن حرب فرما که برین کافران بتازیم و زنگ کفر را بجهاد نمودن
با این اشقیا از سینه خود بزدائیم حضرت اذن ندادند و فرمودند که عنقریب است که منتقم
حقیقی ایشان را خواهد گرفت و از ایشان در دنیا و آخرت انتقامها خواهد کشید •
مجملا چون صبح شد سرها و اسیران را از دیر راهب بیرون آوردند و زود خود را به
عسقلان رسانیده و از تشویش برآمدند الا لعنة الله علی الظالمین پنجم در ورود دمشق
بود از سهل بن عمر مرویست که گفت بحجه قسم کردم دیدم سر مبارک حضرت امام
حسین را با لشکر روانه شهر شام نمودند و من در دمشق بودم که در پیش آن سر
آنحضرت سوره کهف را میخواندند چون باین آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا

آیا تا عجایب رسید حق تعالی آن سر منور را بسخن در آورد که بزبان فصیح و بلیغ فرمود که عجیبتر
از قصهٔ اصحاب کهف کشتن من مظلوم است و حمل نمودن سر من است بسوی دمشق گویند
که بعضی گفته‌اند یعنی چون سر آنحضرت را در شام عم انجام دید در مدت یکماه از
جمع اصحاب خود خود را پنهان نمود رجوع بعد از یکماه او را یافتند و از راه نسب سؤال
کردند در جواب الکهف که آیا می پسندید که بر ما چه بر ما چه نازل شد و این اشعار را ادا نمود

جاؤوا برأسك يا ابن بنت محمد ۞ مترملاً بدمائه ترميلا ۞ وكأنما بك يا ابن بنت محمد ۞
قتلوا جهاراً عامدين رسولا ۞ قتلوك عطشاناً ولما يرقبوا ۞ في قتلك التأويل
والتنزيلا ۞ ويكبرون بأن قتلت وإنما ۞ قتلوا بك التكبير والتهليلا ۞ و مضمون

بعضی از این اشعار و بعضی از این ابیات است **نظم** سر پر خون حسین زادهٔ زهرای بتول ۞
این سر غرقه بخون کاشته ز قوم رسول ۞ میتوان گفت که از کشتن او گشت شهید ۞ احمد آن
ختم رسل داور این قوم عنید ۞ کشته گردید حسین تشنه که پیل آتش مراد ۞ روز عزا ناله و زاری
کرد جوابش مراد ۞ در حقش گفت محمد است سر آغاز جهان ۞ چه تا دل کلام دم آیات صیام
صورت کشته ز قتل شده وی گشت بلند ۞ این صدا شعلهٔ غم بر دل عالم افکند ۞ زانکه تهلیل
ذکر جمله بکشته خدا کشته گردید زعقوبات شاه شهید **ششم در وقت خروج اسرای آل محمد از شام**
بود مروی است که یزید لعین ال محمد از شام بود مروی است که یزید لعین قضای سر جناب

بحضرت

بحضرت علی بن الحسین ع وعده داد چون بنای رفتن اهلبیت بمدینه حضرت رسول
کرد یزید لعین بحضرت علی بن الحسین ع عرض نمود که آن سه حاجت موعود را طلب
حضرت فرمود اول آنکه سر پدر بزرگوار مرا بمن دهی تا اینکه او را بکربلا برسانم و بر جسد
مطهرش ملحق سازم و اگر این عمل نمائی آن سر منور را بمن بنما تا اینکه توشه از جمالش
بردارم و بران نظر نمایم و او را وداع کنم دویم آنچه از ما بغارت برده اند باز دهی
سیم آنکه اگر اراده قتل من داری همراه این زنان و اطفال بیکس و حیران کسی را روانه
نمائی که ایشان را بحرم محترم احمد مختار و سید ابرار برگرداند یزید لعین در جواب گفت
که اما وجه آنکه فلن تراه ابداً اما سر پدر بزرگوارت را ابداً نخواهی دید مروی است
که آنحضرت فرمود که یا یزید گمان میکنی که سر پدرم از من پنهان است و او را من نمی بینم و نمیتوانم
دید در آن وقت سر حضرت امام حسین ع در طشت طلائی بود و مندیلی بر روی او افکنده بودند
و در یکی از آن حجره‌ها بود پس حضرت علی بن الحسین ع روی مبارک را بسمت آن حجره نمود
و عرض کرد که السلام علیک یا ابا عبد الله پس آن مندیل از روی آن سر برچیده شد
و از سر مبارک آوازی آمد که السلام علیک یا ولدی پس حضرت علی بن الحسین ع
صیحه زد و گفت یا ابتاه اینجا نمی و ذهبت **نظم** پدر دلخون دگر با غم یتیمم ساختی
رفتی ۞ اسیر در دام حرمان غریبم ساختی رفتی ۞ اسیرم گاه در کوفان گه در شام گهی گردان

مادر داغ دوری پای شکیم ساختی رفتی ؛ بزیر بار غم تنها میان لشکر اعدا ؛
بعجز او دیت دیدار بابا بی نصیبم ساختی رفتی ؛ اگرچه چون پدر مرا یتیم نمودی خدا لعنت کند
کسی که میان من و تو جدائی انداخت و ها انا راجع الی حرم جدک فاودعک
واقرأ علیک السلام اینک من بسوی مدینه جدم روانم و ترا وداع میکنم وداع
بازپسین و سلام من بر تو باد پس فغان و خروش از جمله حاضران برخواست شعر
از مجمع شد می غم آزاری چند ؛ سیل خون گشت روان از رخ گلناری چند ؛ ظلم طغیان
بنگر با یکی کرده گذر ؛ از ستم ناله کنند لشکر خونخواری چند ؛ چون ستم ظالم خاک بزرم برد
از غم ماتم آن بیکس و غمخواری چند ؛ سیل خون از مژه ریزان و بدل آه زنان ؛ چون
بنالشم ز غم عابد و افگاری چند ؛ داغ بر دل گذارم بچه سان اکر دو آن ؛ کرده داغ دل زینب
افگاری چند ؛ مجلا علی لطیفه هست که سر آنحضرت را علی بن الحسین ع در یوم الاربعین بجسد
شریفش ملحق ساخت پس یزید لعین گفت تا مرا از قتل تو گذشتم و اسیران آل محمد را تو بوطن
ایشان خواهی برگردانید و اما آنچه از شما برده اند از مال خود بضعفان بر شمارد میدهیم
حضرت فرمود که من مال ترا نخواستم لکن اموال خود را خواستم بجهت آنکه در میان آنها
جامه چندیست که فاطمه زهرا بدست خود ریسمان آنها را رشته است و مقنعه و پیراهن و قلاده
آنحضرت در میان آنهاست پس آنها بر یزید بهار الضعیفه دویست دینار رد نمود بدختران

دویت

دویت دینار را بفقرا و مساکین اهل شام قسمت نمود از روضة الشهدا نقل شد عشر مقام اول از روضه

بسم الله الرحمن الرحیم سیزدهم در بیان خطبه و شعر غریب است

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة ولیه وابن ولیه وصفیه وابن
صفیه وحبیبه وابن حبیبه ونجیه وابن نجیه وخلیله وابن
خلیله وقتیله وابن قتیله الذی اکرمهم بالشهادة وابن من حباه بالسعادة
واجتباه بطیب الولادة وجعله سیدا من السادات وقائدا من القادات
وذائدا من الذادات واعطاه مواریث الانبیاء وجعله حجة علی خلقه
من الاوصیاء فاعذر من الدعاء ومنح النصح وبذل مهجته فیه وفاق
الشهداء الحسین الشهید بکربلا سیدنا ابی عبد الله والشکر لله
الذی اجل ذریتنا بذریة صاحب النوائب والاحزان وقرین الشدائد
والاشجان الخالی من الدیار والاوطان والفقید عن الاقارب والاخوان
المقطع عن حرم جده المصطفی والمحجر فی الفیافی من جور الادعیاء والجبابرة
بارض المارية والاسیر بایدی الفئة الباغیة النجس نوح علیه
الوحوش فی اوکارها والطیور فی اوکارها ونحن علیه الجنان فی
الجنان والسباع فی البراری والقفار ابن اشرف الانبیاء الحسین

القتیل ابی عبدالله آه آه ثم آه ثم وامصیبتاه یا لها من مصیبة ایقنت
لاجلها المآتم فوق الطباق ولم یعهد مثلها فی الآفاق آه آه ثم آه
من مصیبة ما اعظمها من بین المصائب وغادرت منها النجوم والکواکب
مصیبة شققت منها الجیوب وذلک شمس لسماء النبوة والولایة الی الغروب
آه آه ثم آه من مصیبة اندرست منها معالم الدین واظلمت منها مناهج الیقین
اصبح منها ریاض الشرایع ناضبة ونجوم سماء المعارف ساکبة الضیاء فی
نکبت منها قطان الملک والملکوت وعجت منها سکان القدس والجبروت وتزلزلت
منها اساطین بناء الاسلام وتزعزع منها ارکان الخواص والعوام و درین مضمون
گویا شیخ عارف با اطلاع رفته که با دل سوزان وسینهٔ بریان میفرماید فیا لیتنی کنا استغاث
حضرته وکنت له بالروح والمال فادیا پس ای کاش که بزمن حاضر بودم در صحرای کربلا
در وقتی که آقایم سید الشهدا استغاثه میکرد و میفرمود که آیا کسی است که مرا یاری کند من جان
ومال خود را فدای او میکردم وکنت فداء للذین فدوا له بروحی ومن لی فی الفداء
وذا قیا ملکه فدا می شدم از برای آنها یکه از برای آنحضرت فدا شدند ولکن خصنی حظی
غبرا بتی ادیم البکاء فیهم واکثر الم انیا ولکن نصیب من چنین شده است چکنم که آنکه
دایم گریه کنم بر ایشان و مرثیه بخوانم از برای ایشان آه آه لهفی علیه اذا احاطوا به العدی

وقد ارعوا

وقد ارعوا احقا لغنا والمواضیا ای وای یا جگرم چگونه نسوزد و دلم اندوه نگیرد
یا دبکیم وقتی را که دشمنان خدا در صحرای کربلا دور آن مظلوم را گرفته بودند و شمشیرها و خنجرها
بر او میزدند و آن نازنین او را بضرب تیغ و نیزه پاره پاره مینمودند تجرح علی عفیر
التراب لوجهه عفیرا جبینی ناشفا القلیل ظامیا تا آنکه از آن ضربتها واویلا بروی
خاک بلب خشکیده و جگر تشنه افتاد و در وقت افتادن از زخمهای پیشانی نورانی او
بر زمین آمده مانند که بسجده افتد فاقرب ما کان فیه ساجدا لخشوعه الله اذ خر
فی الترب هاویا پس در آنحال که او در هیئت سجده بود شمر ولد الزنا آن نابکار لعنة الله علیه تا
سر مطهر مبارک او را از پشت بریده با دوازده ضربت از تن جدا ساخته چنان
ازین ظلم عجب مقام دویم از روضه هم در بیان اندوه رسول و شیون اهل‌بیت از ابن عباس
مرویست که روزی رسول خدا نشسته بود که حضرت امام حسن رو آورد چون نظر حضرت
رسول بر او افتاد گریست و فرمود که الیّ الیّ یا بنیّ نزدیک من بیا ای نور دیده ولایزال
او را طلبید تا آنکه او را بر ران راست خود نشانید پس حضرت امام حسین رو نمایان گردید چون
حضرت او را دید باز گریان گردید و فرمود که الیّ الیّ یا بنیّ ولایزال او را نزدیک طلبید
تا آنکه او را بر ران چپ خود نشانید پس حضرت فاطمه زهرا نمایان شد حضرت رسول را چون
نظر مبارک بر او افتاد فرمود که یا بنیة الیّ الیّ پس او را در پیش روی خود نشانید

پس امیر المؤمنین را نمایان گشت حضرت رسول چون آنحضرت را دید گریست و فرمود که ای علی ای علی
یا علی ولا یزال او را همراز دیگر جز طلبید تا آنکه بجانب راست خود او نشانید **نظم** شد در آغوش
نبی جمع مجانی چند • واز کلمات وی او آیتی هزاران چند • در سموات رسالت مهر خورشید نجوم
اجتماعی شده انوار درخشان چند • ولذان محفل زده سر شان خلد آیین • سر بهم داده دران
سرو خرامان چند • چون نبی بود ز اسرار نهانی آگاه • دید در باطن آنجمع پریشان چند • زان سبب
گشت غم خوش زیر لب گفت آن • آه از سینه کشید و ز دل افغان چند • حق دیدند بهم جمع عزیزان
رسول • او همی دید ز غم چیره دستان چند • پس صحابه عرض کردند که یا رسول الله شما هر یک از اهلبیت
خود را دیدید گریان گشتید آیا بود در میان ایشان احدی که رؤیت او باعث خوشنودی شما شد
حضرت رسول فرمود قسم بآن کسیکه مرا به پیغمبری فرستاده و مرا از جمیع خلایق برگزیده که من ایشان
اکرم خلقیم در نزد خدای عز و جل و در روی زمین کسی دیگر از ایشان در نزد من حبیب تا
علی بن ابی طالب برادر و داماد و صاحب امر است بعد از من و صاحب لوای من است در دنیا
و آخرت و صاحب حوض کوثر و صاحب شفاعت من است و اوست مولای هر مسلم و امام هر
مؤمن و قائد پرهیزکاران و اوست وصی و خلیفه من بر اهل و امت من در حیوة من و بعد از
موت من دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و بسبب ولایت او امت من
مرحومه گردیدند و بسبب عداوت او مخالفت کننده او ملعونه گردیدند **نظم** علیست در همه

دورود در همه اطوار • برادر من و داماد و صاحب اسرار • سواء محمد بدست علیست روا این
علیست صاحب حوض و شفاعت ثقلین • علی ولی مسلمان و مؤمنان باشد • علی هدایت
نیکان و پنجهان باشد • علی خلیفه من است در حیات و ممات • بر اهل امت من در جهان
و در عرصات • محب اوست مرا دوست در جهان خراب • عدو اوست مرا دشمن بیوم حساب •
ولکن من گریستم در وقتیکه آنحضرت روی بمن آورد و بجهة آنکه بخاطر آوردم حیلهائیکه امت من
بعد از من با و نمایند و او را از مقامیکه حق تعالی بعد از من از برای او قرار داده بر خیزانند
ولا یزال امر چنین باشد تا آنکه ضربت بر فرق همایونش زنند و در بهترین ماهها ریش مبارکش را
بخون سرش خضاب نمایند یعنی در ماه رمضانیکه قرآن بجهة هدایت و تفریق ما بین حق و باطل
دران نازل شده است **نظم** بخاطر آمدم الحیلها که امت دون • کنند در حق داماد من برسم زبون
کنند غصب خلافت بحیله و تدبیر • بکنج خانه نشانند شاه خیبرگیر • همیشه چاره برای ستاندش
جویند • بیکدیگر پی تدبیر حرفها گویند • شهید تیغ کنندش بدرد آه و فغان • دران شبی
که شب قدر است در رمضان • کنند بخون سر خویش چهره رنگین • از آن رهست مرا نالهای
زار و حزین • و اما فاطمه پس او بهترین زنان عالمیان است از اولین و آخرین و او پاره
تن من است و نور دیدگان من و میوه قلب من و اوست روح من که میانه جنبین من است
و اوست حوراء انسیه در هر وقتیکه در محراب طاعت بحضر خدائی در آید نور او روشنی دهد

ملائکه آسمانها را همی که نور کواکب باهل زمین روشنی دهد حق تعالی بملائکه فرماید که یا
ملائکتی اُنظُروا اِلیٰ اَمَتِی فاطِمَةَ نظر نمایید بسوی کنیز من سیدهٔ کنیزان من فاطمه
که ایستاده است در محراب عبادت به بندگی من و بندهای او از خوف من لرزان است
و بقلب خود بسوی من رو آورده گواه باشید که من شیعیان او را از آتش ایمن نمودم نظم
فاطمه باشد مرا نور دو عین ؎ بهتر کل نساء عالمین ؎ پاره از جسم و جان احمد است ؎
قوه و روح روان احمد است ؎ اوست انس من در این دیر خراب ؎ پا گذارد چون بسوی
محراب ؎ نور او روشن کننده آسمان ؎ چون کواکب بهر اهل جهان ؎ پس مباهات
آورد باری ؎ بر همه اهل سما دست این شان ؎ این کنیز ماست یعنی فاطمه ؎ سرور است بر عالم
امکان همه ؎ که ملائک جمله باشید مر گواه ؎ عفو کردم از محبانش گناه ؎ ولیکن گریستم بجهة
آنکه چون نظرم بر وی افتاد و متذکر شدم آن ظلم و ستمها که بعد از من بر او وارد آید
او را ذلیل و خوار گردانند و هتک حرمتش نمایند و حقش را غصب و از ارثش منع نمایند
و پهلوی مبارکش را بشکنند و محسن او را سقط نمایند و او فریاد یا محمداه کند و او را کسی جواب
ندهد و طلب یاری کند و او را کسی جواب نگوید و کسی یاری ننماید پس لایزال بعد از من در گریه
و حزن بوده باشد گاهی انقطاع وحی را از خانه خود بخاطر آورد و گاهی متذکر فراق
من گردد و چون شب در آید قرآن مرا در تهجد نشنود مستوحش گردد و نفس خود را بعد از عزتها

ذلیل

ذلیل به بیند در آن حال حق تعالی انیس فاطمه گردد بذکر خود پس ملائکه او را ندا کنند بآن
چیزی که مردم دختران عمران را ندا دادند پس گفته شود که یا فاطِمَةُ اِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ
وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلیٰ نِساءِ العالَمِینَ یا فاطِمَةُ اُقْنُتِی لِرَبِّكِ وَاسْجُدِی
وَارْكَعِی مَعَ الرّاكِعِینَ پس وجع بر مظلومه زور آور گردد و مریض گردد پس خدای عز و جل
مریم بنت عمران را بجهة بیمار پرستی و مونس بودن در علتها بسوی او فرستد پس در آن حال
فاطمه من گوید پروردگارا از زندگانی دنیا سیر و از اهل دنیا بیزار و دلگیر گردیدم مرا
ملحق به پدر بزرگوارم گردان پس حق تعالی او را ملحق گرداند و اوست اول کسیکه از اهل بیت
من بمن ملحق شود پس نزد من آید محزونه و مکروبه و مغمومه و مغصوبه و مقتوله پس در آن
حال من گویم که اللّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَها وَعاقِبْ مَنْ غَصَبَها وَذَلِّلْ مَنْ اَذَلَّها
وَخَلِّدْ فِی نارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَها حَتّیٰ اَلْقَتْ جَنِینَها پس ملائکه آمین نظم چون
نظر کردم بجمال فاطمه ؎ بر دلم آمد هراس و واهمه ؎ بر دلم آمد غم و اندوه وی ؎
بعد من گر زحمت آید سوی وی ؎ غصب حق وی کنند این قوم کین ؎ منع ارث وی نمایند
ظالمین ؎ پهلویش بشکسته گردد از ستم ؎ سقط گردد محسن وی از رحم ؎ او همی گوید ز غم
یا محمداه ؎ یاری وی کس نیاید آه آه ؎ او شود گریان و دلخون و غمین ؎ می‌دهم گوید
باواز حزین ؎ ای خدا پیغمبر عالم چه شد ؎ سرور ما رهبر عالم چه شد ؎ گاه گوید

کو ندای جبرئیل کو خطاب وحی از رب جلیل کاه کو صوت صلوة مصطفی کو تلاوت قرآن
و دعا نیست او را مونسی در از زمان جز غم جنات خداوند جهان پس ملایک باید ای
مریم باشد او را مونسی و همدمی مریم آید از سما با شور و شین بهر لیس فاطمه آن نور عین
پس بکال زار و گریان و ملول راز گوید با خداوند رسول پیر گشتم از حیات این جهان
بر مراجعت بدان دار الامان پس مادر آید حال زار با دل محزون و بی صبر و قرار
و اما حسن پس او فرزند منست و قرة عین و ضیاء قلب من و ثمرهٔ فؤاد منست و او بهترین
جوانان بهشت است و حجة خدا است بر امت من و امر او امر من است و قول او قول منست
کسیکه متابعت او نماید متابعت من نموده است و از من است و کسیکه معصیت او نماید معصیت
من نموده است و از من نیست و من چون او را نظر کردم متذکر شدم از آن ذلتهائیکه
بعد از من با او خواهد رسید پس لا یزال است با او مکر و حیله میکشند تا اینکه بزهر جفا از روی
ظلم و عدوان او را شهید نمایند و در آنوقت بر او بگریند ملائکه هفت آسمان و هر چیزی
بر او گریان باشد حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریا و کسیکه بر او بگرید کور نباشد
دیدهای او در روزی که دیدها کور است و کسیکه بر او محزون باشد محزون نگردد دل او
در روزی که دلها محزون باشند و کسیکه او را زیارت نماید در بقعهٔ او قدمش در صراط
نلغزد در روزی که قدمها در آن بلغزد زبان حال معجز بیان برین مقال مترنم بود

نظم

نظم حسن عزیز من بود دیدگان من است ضیاء قلب من و قوت روان من است
به جمله خلق حق حجت است در این کلام این سخن احمد است در کونین هر آنکه تابع قول خدای
است رسول بروست فرض که داند کلام وی مقبول مرا چه تو نظر بر جمال وی آید
بخاطرم الم و دردهای وی بکلید ز بعد من چه ستمها که بر جناب حسن رسد ز امت
عاصی بر او رکار زمن برای کشتن او حیلها زنند به کار شهید سازنش از ستم غم در آخر
ملایک از آتش رسد سما شود گریان ز جوشش ناله شود مرغ در هوا بریان ز جوف بحر
چو بحر بی ماهیان گریند ز سیل اشک همه بر وی بحر گریان گریند هر آنکه گریه کند دیده اش
شود پر نور بوقت مرگ بقبر دیگر بیوم نشور برابر آتش قدم در صراط میزان است
در آن دمیکه قدمها چو بید لرزانست و اما حسین پس او از من است و فرزند من است
و بهترین خلق است بعد از برادرش و او امام مسلمین و مولای مؤمنین و خلیفه رب
العالمین و غیاث مستغیثین و کهف متحیرین و حجة خدا بر همه خلایق اجمعین داده است بهترین
جوانان بهشت و باب نجات امت امر او امر من است و طاعت او طاعت من است و کسیکه
متابعت او نماید از من نیست و چون نظر بسوی او نمودم بخاطر آوردم آنچه بعد از من با او
واقع خواهد شد گویا اینکه می بینم که پناه بحرم و قبر من آورده و کسی او را یاری نمی نماید
پس او را در خواب بسینه خود بچسبانم و امر فرمایم او را بکوچیدن از محل هجرت خود و او را

بشارت بشهادت دهم پس از محل هجرت من روانه شود بسوی مقتل و ارض مصرع
خوارض و قتل و فنا و جمعی از مسلمین و یاری نمایند و ایشان سادات شهداء امت
باشند و در روز قیامت گویا که من نظر میکنم بسوی او و می بینم که تیری بجانب او
افکنده اند و از اسب خود بر زمین افتاده و او را ذبح میکنند مانند گوسفند و او مظلوم است
و زبان حال پیغمبر بدین مقال گویا بود **نظم** زینت آغوش من باشد حسین ۞ بهتر است از
جمله خلق عالمین ۞ او بهر مسلم و کل مؤمنین ۞ نایب است از حق رب العالمین ۞ طینتش را حق
ز فضل خود سرشت ۞ اوست بهتر از جوانان بهشت ۞ طاعتش طاعت پیغمبر است ۞ او بهر
مخلوق باری رهبر است ۞ چون نظر بر او نمودم از وفا ۞ خاطرم آمد زمین کربلا ۞ نوجوانش از عطش
که بود در دشت شهید ۞ کشته میکردند از ظلم یزید ۞ دیگر اندوه الها و تعب ۞ نالهای اهل بیت تشنه لب
تیر خوردن با هزاران شور و شین ۞ از فرس افتادن جانم حسین ۞ با تن صد پاره گلگون حسین ۞
غرق گشته کشتی بر زمین ۞ ظالمان کوفه از ظلم و جفا ۞ سر بریدند از کینه او را از قفا ۞ از عطش
با نالهای واحسین ۞ آید از افلاک انجم شور و شین ۞ زان سبب میگریم و زاری کنم ۞ بر حبیب
خویش غمخواری کنم ۞ پس حضرت رسول گریان گشت و هر که در اطراف آنحضرت بود همگی گریان
گشتند پس آواز ناله حضار بلند گردید و حضرت پیغمبر فرمود که اَللّٰهُمَّ اِنّی اَشکُو اِلَیکَ
ما یَلقی اَهلُ بَیتی بَعدی پس داخل منزل شریف خود گردید **مقام سیم از روضه دهم**

نحوه

در بیان شدایدی که بر علی بن الحسین وارد آمد بعد از واقعه کربلا منقول از روایات معتبره است که در
ششم مقام بر علی بن الحسین ع دشوار گذشت **اول در ورود کوفه بعد از خطبه** ام کلثوم
و گریستن اهل کوفه بعد از آنکه مردان و زنان اهل کوفه باستقبال اسیران آل محمد بیرون
آمده بودند حضرت علی بن الحسین اشاره بسکوت خلایق فرموده ساکت گردیدند پس حضرت
سر بالا کرده بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی فرمود ایها الناس هر که
میشناسد مرا میشناسد و هر که نمیشناسد بگویم نسب خود را تا بشناسد منم علی بن الحسین بن علی بن
ابیطالب منم پسر مذبوح در کنار شط فرات بی تقصیر و گناهی منم پسر آنکسیکه کشته گردید
از روی صبر و کَفیٰ بِذٰلِكَ فَخرًا اَیُّهَا النّاس آیا میدانید که شما نوشتید بسوی پدرم
از روی خدعه و عهد و میثاق دادید و او را بدینجا طلبیدید پس او را کشتید و یاری او
نمودید چه بد توشه از برای خود پیش فرستادید بکدام دیده نظر بر روی رسول الله خواهید نمود
در روز قیامت اِذ یَقُولُ لَکُم قَتَلتُم عِترَتی وَ انتَهَکتُم حُرمَتی فَلَستُم مِن اُمَّتی
کشتید عترت مرا و هتک حرمت من نمودید پس شما از امت من نیستید زبان حال میفرمود
نظم ای خلایق هر که ام فهمید عیان ۞ هر که نشناسد نسب سازم بیان ۞ نام من باشد علی بن
الحسین ۞ کشته شد بابم حسین با شور و شین ۞ شد حریم او اسیر و در بدر ۞ بیکس و بیچاره و خوار
هر نظر ۞ زینت اسباب او را کوفیان ۞ کرده اند غارت زیاد و عیان ۞ کشته شد

از وی صبر و از رضا داد و صد داد از جفاهای شما گر بگوید با شما ای کوفیان حضرت
پیغمبر آخر زمان عهد کردم با شما ای امتان دوستی اهلبیت اندر جهان از چه ره کشتید
بعد از من شما جمله فرزندان اهلبیت مرا چون شکستید عهد ما ای ناکسان نشنیدید از امتم
ای کوفیان پس آن مردمان از هر جانب گریه کردند و بعضی بعضی دیگر میگفتند که هلاک شده اید
و شنیده اید حضرت فرمود که خدا بیامرزد مردی را که نصیحت مرا قبول نماید و وصیت مرا حفظ نماید
در حق خدا و رسول و اهلبیت رسول و مرتبه نصیحت نمودن بهتر رسول خدا اهل کوفه گفتند
نصیحت و اظهار تسلیم و طاعت اوامر آنحضرت نمودند آنحضرت فرمود هیهات هیهات ای اهل حیله و مکر
و ارباب شهوات آیا اراده نموده اید که با من بکنید همچنانکه با آباء کرام نمودید جراحات دل
من مندمل نگردیده دیروز پدر مرا کشتید با اهلبیتش و فراموش نکرده ام حیلها که با جدم و پدرم
و اعمام من نمودید و آن غمها و المها هنوز در سینه و حلق من میباشد و از شما التماس دارم که
نه نفع ما باشید و نه بر ضرر ما و این شعر را فرمود که لا غرو ان قتل الحسین فشیخه
لقد کان خیرا من حسین و اکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب
حسین کان ذلک اعظما قتیل بشط النهر روحی فداؤه جزاء الذی ارداه
نار جهنما نظم شما کشتید از مکر جفا و کینه دیرین علی را حسین و حسن ای لشکر بیدین
حسین را تشنه لب در کربلا کشتید و شادید عجب رحم و مروت هم عجب دین و عجب آیین

برای

برای انتقام ظالمان حق را حجتی است ز غفلت هوشیار آیید بردارید دست از کین
پس فرمود که رضینا منکم راسا براس فلا یوم لنا و لا علینا دویم در ورود بکوفه آن اسیران
از مسلم جصاص مرویست که ابن زیاد مرا از برای اصلاح دار الاماره کوفه طلبیده و من مشغول
مرمت کاری او بودم که ناگاه آواز غلغله تمام از خروش عوام از اکثر کوفه بگوشم رسید از خادم
سؤال نمودم این چه ناله و فغان است گفت الساعه سر خارجی که بر یزید خروج کرده بود داخل
شهر مینمایند گفتم آن خارجی کیست گفت حسین بن علی پس صبر نمودم چون خادم بیرون رفت
چنان طپانچه بر صورت خود زدم که ترسیدم بر کور شدن دیدهای خود دست از کار کشیدم
و شستم و از پشت قصر خود را بکناسه کوفه رسانیدم خلایق بسیار و جمعیت بیشماری دیدم که انتظار
رسیدن اسیران آل طه و سرهای آل یسین را میکشند ناگاه دیدم بقدر چهل کجاوه و محمل
بر چهل شتر گذارده و در آن حرم آل محمد بودند نظم دیدم از خیل الم ناقه سواران چند شده
سرگرم فغان جمع اسیرانی چند در کف ستمکاران سوخته آه و فغان هیچکه ننموده کسی منزل از آن
چند بانگ واحسرتاه فغان حسین وای حسین میرود از جگر سوخته گریانی چند چرخ شده
غرق در آن موج طوفان سرشک بسکه باریده ز ابر کرم اشکی چند خورشید به سحاب الم
آورده برون شده نهان در فلک چار افغانی چند تا که دیدار حرم شاه شهیدان بجهان
منقلب از ستم پیر دو تا چند زهره چون حضرت زهرا چنین جنگ زنان از غم

ناله او موی پریشان چند ❖ فرقدان رخت بسر خاک الم تا که شنید ❖ ناله های غم آن مرثیه
خوانان چند ❖ از ثریا بسری ناله عیوق گذشت ❖ دید تا نعش غریبان شهیدان چند ❖
چرخ با خیل کواکب بصد خون جاری ❖ دید بر ناقه جوان ماه مثالان چند ❖ حوریان حمله سیه
پوش چو دیدند از غم ❖ نوحه خوان بر شتران چاک گریبان چند ❖ حلقه ماتم غم در صف فردوس
زدند ❖ سینه زن آه زنان با دل بریان چند ❖ ناگاه دیدم حضرت علی بن الحسین را که بر شتر
برهنه سوار است و از رگهای عضای آنحضرت خون جاریست و آنحضرت این حال پریشان
که این بود میفرمود یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا
لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا تسیرونا علی الاقتاب
عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا بنی امیة ما هذا الوقوف علی تلک المصائب
لا تلبون دعانا تصفقون علینا کفکم فرحا و انتم فی فجاج الارض تسبونا
جدی رسول الله و یلکم اهدی البریة من سبل المضلینا یا وقعة الطف
قد اورثتنی حزنا و الله یهتک استار المسیئینا نظم ای گروه کوفیان بی حیا ❖
شرم کو آزرم کو آخر وفا ❖ کز مجرّ اهلبیت مصطفی ❖ از شما پرسند کای قوم دغا ❖
از چه ره کردید مارا اسیر ❖ پا برهنه هم ذلیل و دستگیر ❖ کف زنان خندان و هم شادی کنان ❖
بر قتل پادشه کون و مکان ❖ که خدای با بهای این ظلم عام ❖ بر شما باغ جنان بادا حرام ❖ و اهل

کوفه

کوفه نظر بر اسیران آل محمد مینمودند و ایشان بر شتران بی وطاء بودند حضرت فرمود که ای اهل
کوفه دیدکان چهره از جوم رسول الله بپوشید آیا حیا از خدا و رسول او نمینمائید آیا چه عذر در
روز قیامت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهید آورد ای اهل غدر و مکر
لقد خاب سعیکم و تبت ایدیکم و ماویکم النار و بئس المصیر نظم در مجلس یزید

در وقتی نظرش بر سر مبارک امام حسین ع افتاد

چهارم در مسجد دمشق در اخبار معتبره مرویست که یزید پلید علی بن الحسین ع را
بمسجد برد و امر نمود خطیب را که بر منبر رود و مذمت امیر المؤمنین و حسین ع نماید خطیب پلید
بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای خدا مذمت امیر المؤمنین و حسین نمود و مدح نمود معاویه و یزید را
لعنهما الله چون علی بن الحسین ع حال را برین منوال دید صیحه زد و فرمود وای بر تو ای خطیب خشنودی
بنده را خواستی و خدا را بغضب آوردی و روزیست که جایگاه تو آتش خواهی دید پس حضرت از ان
صعود منبر خواست یزید اذن داد و حاضرین طلب اذن نمودند لعین گفت که اگر علی بن الحسین بر منبر
برآید من را با آل ابوسفیان رسوا نماید حاضران مبالغه نمودند پس باذن آن لعین آنحضرت
بر منبر برآمد و خطبه بلیغی در حمد و ثنای الهی بیان فرمود که دیدهای حاضران گریان و دلهای
ایشان از ترسان و هراسان نمود پس فرمود ای مردمان حق تعالی بما شش چیز عطا فرموده اول
علم دویم حلم سیم سماحت چهارم فصاحت پنجم شجاعت ششم محبت در قلوب مؤمنین

وبهفت چیز مارا تفضیل داده اول ازماست محمد مصطفی دویم ازماست صدیق کار غیروار
سیم ازماست جعفر طیار چهارم ازماست شیر خدا و رسول حمزه پنجم و ششم ازماست حسن و حسین
هرکه مرا شناسد و هرکه مرا نشناسد من او را خبر میدهم بحسب و نسب خود پس بعد ازان
بیان فرمود که مضمون بعضی از کلمات آنحضرت این بود که ایها الناس **نظم** منم زاده مکه
و هم منا منم زاده زمزم و هم صفا منم زاده بهترین حاجیان منم زاده ختم پیغمبران
منم زاده آنکه شد بر شما عرش و دیگر سدرة المنتهی نمودش از خداوندگار بر افلاک
افلاک پروردگار منم زاده آنکه وحی جلیل رساندی بهر دم باو جبرئیل منم زاده حضرت
مصطفی منم زاده حضرت مرتضی بوده جد من تعالی که زین خدا خوانده اس صالح
المؤمنین بود وارث علم پیغمبران بود بهترین همه صابران بود نور جمله مجاهدین
بود زینت جمله عابدین بود تاج جمله اهل بکا بود فضل عالمین خدا بجبرئیل تایید
او حق نمود بمیکال منصور فرموده بود همه اهل کفر ازجانش فرار به تیغ سر انداز د
حکمت
و ذوالفقار شه تیغ لسان و بجان سینمود هی نصرت دین رتبه دو د لسان اته
بلغات امین خدا بر همه کاینات و کاته شیر پروردگار فرید وحید هم
روزگار مرا جده زهرای اطهر بود که از بهتران جمله بهتر بود منم زاده غرق بحر تعب
منم زاده کشته تشنه لب همان غرقه بحر افغان و شین شهید ستمهای عالم حسین کرا و را

بامر

بامر یزید دغا شهیدش نمودند در کربلا ولا یزال این خبر را ذکر میفرمودند تا اینکه فریاد
مردمان باه و ناله و افغان بلند گردید یزید ملعون ترسید که فتنه بر پا شود مؤذن را اذان
داد چون مؤذن الله اکبر گفت حضرت فرمود که اشهد بها مع کل شاهد واقربها
کل جاحد وادغم بها انف کل معاند مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله
حضرت فرمود که شهادت میدهم باین کلمه شعر و بشر و لحم و دم من مؤذن گفت اشهد ان
محمدا رسول الله حضرت رو بیزید کرده فرمود که یا یزید این محمد جد من است یا جد تو یزید
گفت بلکه جد تو است حضرت فرمود پس بچه گناه فرزندش حسین را شهید کردی و اهلبیت اورا
اسیر نمودی یزید گفت که پدرت قصد خلاف نمود خدا او را محروم ساخت حضرت فرمود که
کسی سزاوارتر بود از پدر من بخلافت زیرا که خلافت ارث او بود از جدش و پدرش یزید لعین
ساکت شد و ندانست که جواب آنحضرت را بگوید پس حضرت روی باهل مجلس کرده فرمود که
معاشر الناس یا در میان شما کسی هست که پدرش امیرالمؤمنین و جدش رسول خدا بوده
باشد فعلت الاصوات بالبکاء و آواز خلایق بگریه و ناله و افغان بلند شد **نظم** شد
آواز خروش و آه و افغان بلند از میان اهل طغیان صدای [illegible]
بچرخ هفتمین شد دست بر دست سماوات و زمین زان شور و غوغا شد چون
کربلا خاک معلا نماند از خاکیان ذا اهل افلاک که تماید از ان غوغا بر خاک زغم شد

عالم امکان دیگر حال سرشک غم جهان را کرده پامال پس حضرت از منبر زیر آمد چنچه
در وقتیکه حضرت علی بن الحسین در بازار دمشق ملاقات نمود عرض کرد که ای سید و مولای
من چگونه شام کردی حضرت فرمود که شام نمودیم مانند بنی اسرائیل در آل فرعون که فرزندان
ایشان را میکشتند و زنان ایشان را اسیر مینمودند یا منهال شام کرد عرب و فخر بعجم نمود بانکه محمد
از عرب است و قریش فخر بعرب نمودند بانکه محمد از ایشان است و شام نمودیم ما اهلبیت محمد
مَغصُوبُونَ مَقتُولُونَ وَمُشَرَّدُونَ فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ نظم
شام کردیم شام غم در کربلا ؛ کشته غرقه بخون بسته بزنجیر جفا ؛ اهلبیت تشنه لب شه اسیر و محزون
که بکوفان و کهی شام نشسته دلخون ؛ چون ننالم زالم چون نکنم خاک بسر ؛ چون ز دیده آدم
خون بارم زجگر ؛ منهال گریان و سینه بریان این اشعار را خواند یُعَظِّمُونَ لَهُ اَعوَادَ
مِنبَرِهِ وَتَحتَ اَقدَامِهِم اَولَادَهُ وَضَعُوا بِاَیِّ حُکمٍ سُوءٍ یَتبَعُوکُم وَفَخرُکُم
اَنَّکُم صَحبٌ لَهُ تَبَعٌ شنیدم در وقتیکه آنحضرت وارد مدینه رسول الله گردید مرویست که چون
در حوالی شهر آنحضرت سراپرده مبارک برپا نمود بشیر را جهت دخول مدینه و اعلام ایشان بر وقائع
کربلا نزول آنحضرت در قرب مدینه داد بشیر بر مرکب خود سوار گردید و داخل مدینه شد چون بمسجد رسول
الله رسید آواز خود را بناله و زاری بلند نمود و گفت یَا اَهلَ یَثرِبَ لَا مُقَامَ لَکُم
بِهَا قُتِلَ الحُسَینُ فَاَدمُعِی مِدرَارٌ اَلجِسمُ مِنهُ بِکَربَلَا مُضَرَّجٌ وَالرَّاسُ مِنهُ

عل

عَلَی القَنَاةِ یُدَارُ ؛ شنوید اگر ایا سودکان قبر پیغمبر ؛ که شد لب تشنه شاه کربلا در کربلا بی سر
تن پاکش بخون غلطان سرش بر نیزه گران ؛ حریمش را اسیری خوار و زار و بیکس و مضطر
پس از این واقعات ایشک همه با شور و غلیه ؛ بشیر بسر رسند و خاک اندوه الم برسر ؛ و گفت ای
اهل مدینه علی بن الحسین با عمها و خواهران و بقیه اهلبیت رسالت نزدیک شما رسیده ام
و من قاصد ایشان بسوی شما پس همه اهل مدینه از مردان و زنان با ناله و فغان بسوی
سرکنان و روهای خراشیده بجانب بقیع روانه شدند و چنان ناله مرد و زن بلند
گردید که کسی مثل آن هرگز مدینه را ندیده بود مجملا بشیر گوید که از کثرت ازدحام خلق بهزار
مشقت خود را نزدیک قبه آنحضرت رسانیدم پس حضرت علی بن الحسین از خیمه بیرون آمد
و دستمالی در دست داشت که اشک دیدگان خود را بان پاک مینمود و خادم آنحضرت
کرسی بجهت آنحضرت گذارد و حضرت بران کرسی نشست و میتوانست که اشک دیدگان خود را ضبط
نماید نظم شد از جوش الم بی اختیار از دیده خون باران ؛ با سیلاب غم شد صبوری را
کند ویران ؛ ناله چون زد داغ باب و عم و هم برادرها ؛ هزار از هجر گل چون ترک سازد ناله
و افغان ؛ پس از هر طرف صدای نوحه و گریه مردان و زنان و خواتین معظمه و کنیزان بلند شد
و فوج فوج می آمدند و آنحضرت را تعزیت مینمودند و صدای ناله و انین بعرش برین رسید
و سیلاب اشک اهل زمین بآسمان پیوست و آب دیده قدسیان روی زمین را گلگون گردانید

پس ام نعمان بجز دش نظر کرد دید زن شده است رفیق رجعت الیه رجولیته او مبدل بعلامت از شد کرد دید پس انحضرت بنظر مهابت باو نگاه کرد فرمود مالک بمحفل الرجال فانک امرأة زنان را در میان مردان نشستن جایز نیست پس بدرستیکه تو زنی پس انحضرت ساکت شد کلامی نفرمود ثم نفض ثوبه و نفض ثم نهض فخرج پس انحضرت جامه اش را حرکت برخواست که تشریف ببرد عمرو عاص عرض کرد یا بن رسول الله بنشین چند مسئله دارم میخواهم از تو سؤال کنم حضرت فرمود سل عما بدا لک سؤال کن از هرچه میخواهی عرض کرد یا بن رسول خبر ده مرا از کرم و نجدة و مروة حضرت فرمود کرم عبارة است از عطا کردن بدون عرض و تبرعی و بخشش ~~بعض~~ پیش از سؤال و اما نجده عبارة است از نگاه داشتن نفس از محرمات و صبر کردن در محل بلیات و اما مروة عبارة است از نگاه داشتن مرد دین خود را و دور کردن نفس را از معایب و مطاعن شیطان لعین و قیام نمودن باداء حقوق خاص و عام و افشاء کردن سلام پس انحضرت برخواست بمنزل تشریف برد معاویه رو کرد بعمرو عاص گفت بخشیدی فساد کردی و اهل شام بخصومت من در آوردی عمرو عاص گفت ای معاویه ان اهل الشام لم یحبوک محبة ایمان و دین اهل شام ترا دوست ندارند بجهة ایمان و دیانت بلکه چون مال دنیا با تو است اهل شام در روز قتال با تو هستند بجهة انکه از تو مال برسند امام حسن بن علی بنت بدرستیکه رد نمود و او را بدنیا میلی نیست و اهل دنیا را با او میلی نیست ثم شاع امره الاهوی پس حکایت امر و مشهور شد زنی امد خدمت حضرت امام حسن عرض کرد فجعلت تبکی و تتضرع گریه و تضرع بسیار نمود شفاعت شوهرش را کرد فرق لها و دعا له انحضرت بحال ان زن رقت کرد دعا کرد انحوان بحالت اول عود کرد در کتاب مدینة المعاجز است که و صد نفر جمع بخدمت حضرت امام حسن امدند عرض کردند یا بن رسول الله چرا با پدر از معاویه ابن هند رنج و بخشش بکنی حضرت در جواب فرمود که این در حقیقت رنج نیست بجهة انکه اگر من دعا کنم خداوند تبارک و تعالی عراق را شام و شام را عراق میکرداند و زن را مرد و مرد را زن میکرداند

دتحفة المجالس

بسم الله تعالی

در ثاقب المناقب است علاقه گفت محمد بن حنفیه وارد شد بر علی بن الحسین فقال انت الذی تدعی الامامة عرض کرد تو نیستی که ادعای امامة میکنی فقال له علی بن الحسین اتق الله حضرت فرمود بپرهیز از خدا و ادعا مکن چیزیرا که از برای تو نیست فقال هو والله لی عرض کرد بخدا قسم که امامة از برای من است و حق من است حضرت فرمود برخیز برویم در قبر السنان حتی یستبین لی ولک تا انکه ظاهر شود از برای و تو پس برخواستند بقبر السنان رفتند حتی انتهی الی قبر طری تا انکه بقبر تازه رسیدند حضرت علی بن الحسین فرمود این میت تازه از دنیا رفته فدعه و سله عن خبرک پس او را بخوان و سؤال کن از او اگر جواب داد میدهد ترا و اگر ترا جواب نداد من او را میخوانم و سؤال میکنم محمد بن حنفیه عرض کرد تو این کار را میکنی فرمود بلی فقال له محمد بن الحنفیة فلا استطیع ان افعل ذلک محمد بن حنفیه عرض کرد من نمیتوانم این کار بجای بیاورم علاقه گفت پس زین العابدین بدین خواند خدا و نذر را با نچه اراده داشت ثم دعا صاحب القبر پس صاحب قبر را خواند فخرج و ینفض التراب عن راسه پس از قبر بیرون امد و خاک را از سرش دور میکرد و هو یقول الحق لعلی بن الحسین دون ک و میگفت حق از برای علی بن حسین است و حق با او است نه با تو قال فاقبل محمد بن الحنفیة وانکب علی علی بن الحسین یقبلها و یقول استغفر لی علاقه گفت پس محمد چون محمد بن حنفیه این معجزه را از انسرور دید و این کلام از ان میت شنید برخواست خود را بپای زین العابدین انداخت و پای مبارکش را میبوسید عرض میکرد یا بن رسول الله استغفار بکن از برای من و مرا عفو فرمای والسلام

۲ امام بانسی

۲ علی رجل

۱۲ از و نعنه و انکار

مردی از اهل شام با زنش امده بودند خدمت انحضرت و انجلس حاضر بود اعتراض کرد یا ابن ابی تراب ان کنت فی دعوی کما صادقین فحولنی امراة وحوا امرأتی رجلا کالمستهزئ ای پسر ابو تراب اگر شما در دعوی خود صادق هستید پس مرا زن بنما و زنم را مرد گردان فغضب پس انحضرت در غضب شد بنظر عنایت بان مرد نظر فرمود و لبهای مبارکش را حرکت داد و دعا کرد بچیزی که نفهمیدند انمرد شای زن گردید و آلت رجو لیتش مبدل بعلامت انوثت گردید و زنش مرد گردید و علامت انوثتش مبدل بعلامت رجولیت گردید پس انحضرت فرمود برخیز شرم نمیکنی که در میان مردان نشسته فرمود تو با زنت بشام خواهید رفت وزنت در راه با تو مقاربت خواهد کرد و تو از ان زن آبستن خواهی شد و فرزندی خنثی از شما هم خواهد رسید پس انمرد برخواست از خجالت دستهاش بصورتش گرفت بیرون پس انچه انحضرت فرداده بود جمیع انها بدون خلاف واقع شدند و نور صدق ساطع و لامع گردید بعد از ان آمدند بخدمت انحضرت توبه انابه کردند و استدعا کردند که بحال اول شان بر گردند

---

۱۳ و حوّلها الی ما کانا علیه

انحضرت اجابه فرمود فرفع یدیه و قال اللهم ان کانا صادقین فی توبتهما فتب علیهما پس انحضرت دستهای مبارکش را بلند کرد عرض کرد خدایا اگر اینها راست میگویند توبه کردند توبه ایشان را قبول کن و بگردان ایشان را بحالت اول پس یک مرتبه هردو بحالت اول شان عود کردند زن بزنیت مرد بمردیتش

نظم دود آهی شد از انجمع بر افلاک چند ٭ خواست فریاد و غم از دل شده غمناک چند ٭
سیل اشک بزمین ریخت ز انجم گردون ٭ ناله بر چرخ شد از سینهٔ صد چاک چند ٭ شد زبان از
وطن شورش و غوغا چه هزار ٭ تا که دیدند گلستان المناک چند ٭ همه با موج غیظ و قرین غم و درد
لیک در نوحه گری بسته بی باک چند ٭ شورشی گشت عیان از غم آن غرقه کان ٭ از ستمدیده
و از خیل فرخناک چند ٭ و چون طغیان گریه آنحضرت تسکین یافت اشاره به تسکین خلایق فرمود
پس فرمود که حمد میکنم خداوندی را که پروردگار عالمیان است و اوست خالق رحیم
و مهربان است و اوست صاحب روز جزا و آفریننده ارض و سما و از ادراک عقلها دور است
و بر رازهای پنهان نزدیک است حمد میکنم او را بر عظایم امور و دهور و مصیبتهای بزرگ و تلخی
صبر از نده ایها الناس خدا را است حمد که مبتلا گردانید ما را به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام
شد بزرگترین رخنها سید جوانان بهشت را کشتند و فرزندان و اهلبیت او را اسیر کردند
و بعضی از مضمون کلمات آنحضرت نیست که فرمودند نظم هزاران گلستان مدینه ٭ بدانید
ای گروه بیقرینه ٭ که شد از ظلم و جور اهل کوفان ٭ حسین در خون پاک خویش غلطان ٭
جوانان حجازی در کنارش ٭ فدا کردند جانها بر جنابش ٭ شد از معبر ان ان غریبان ٭
سران نیزه بستان خوارستان ٭ حریم شاه دین را بر اسیری ٭ بشام و کوفه بردند از دلیری ٭
پی از غارت زدند آتش کین ٭ بگردون خیام شاه دین ٭ همه دست غم عبدالله بابم ٭

فتادا زتن از آن ره دگر بابم ٭ ز غمهای حسین ای دوستداران ٭ ز اشک افلاک بارید
یاران ٭ خورشیدش بجا روآب گردید ٭ زمین تیره رو بر خویش لرزید ٭ فغان قدسیان عالم
پاک ٭ بهم پیوسته شد تا مرکز خاک ٭ که این سینه زین غم نیست مجروح ٭ که این دل از این
اندوه انبوه ٭ ایها الناس نپذیرید که با ما چه کرده اند ما را مانند اسیران غل و زنجیر نمودند و بر شتران
برهنه نشانیدند و از شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند بخدا سوگند که اگر پیغمبر سفارش در کشتن و ذلیل
کردن و سرانداختن نسل ما میکرد و بجای آنکه در اعزاز و اکرام و احترام و رعایت ما باین وصیت
کرده زیاده از آنچه کردند نمیتوانستند کرد انا لله و انا الیه راجعون ٭ چه مصیبت
جانگداز و چه تعزیت رحت تبدا اند زند و غم هز رخه را اینطلبیم و از او امید ثواب داریم و اوست
انتقام کشندهٔ مظلومان و ثواب دهندهٔ صابران و چون بمدینه تشریف آوردند چون نظر ایشان
بر مرقد منور و ضریح مطهر حضرت رسالت پناه افتاد فریاد و اجداه و وا محمداه برکشیدند و گفتند
یا محمداه حسین تو را با لب تشنه شهید کردند و اهلبیت محترم او را اسیر نمودند پس بار دیگر خروش از اهل
مدینه برخواست و صدای گریه و ناله و زاری و آه و بیقراری از در و دیوار بلند شد نظم
شد از شور غم آن غم رضیان ٭ مدینه کربلا و شام و کوفان ٭ ز بس شد جوش اشک از دیده بیرون ٭
زبام چرخ شد سیلاب پر خون ٭ بچرخ از بس شد آه سوگواری ٭ از انجم آن شد اشک جاری ٭ انا
لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تحریرا

شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۳ از روضة الرابعة عشر مقام اول از روضه چهاردهم در بیان خطبه و اشعار گریه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل كربلائنا
في محنة آل الرسول أفضل الذخائر والسعادات وصير مياه قطرات عبراتنا
في مصيبة أولاد البتول أشرف القربات والطاعات وأعد لأهل البكاء و
العويل في بلية سبط رسوله الجليل نعما تكل عن ضبطها الأفهام والبصائر
وهيأ لأهل الصراخ والأنين في ذرية بني سيد المرسلين ما لا عين رأت
ولا أذن سمعت ولا خطر على خاطر ونور قلوبنا بالأحزان والهموم في مصائب
عترة المصطفى وشرح صدورنا بالأشجان والغموم في نوائب ذرية المرتضى
ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة تجعلنا في أولي الولاية
والقربى وتدخلنا في أهل الكرامة والزلفى ونشهد أن محمدا سيدنا الكرام آبائنا
أولاده أشرف الناس في الآخرة والأولى وكرامتهم في الدنيا والعقبى آه آه آه
السلام عليك يا أبا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا
وعلى جميع أهل الإسلام السلام عليك يا علي بن الحسين الذبيح العطشان السلام
على علي بن الحسين زين العابدين المكروب الحزين السلام على أنصارك المجاهدين
والأقرباء المقاتلين والأحباء المستشهدين السلام على زينب الكبرى وعلى

سكينة

سكينة السبية السلام على فاطمة ورقية السلام على الأيتام الحفية و
على النساء الحفية السلام على البنات الهاشمية وعلى سادات العلوية
السلام على جميع من سفكت دمه في أرض المارية وعلى جميع من بكى أو حزن
في هذه الرزية السلام على زوار الحسين بكربلاء وعلى المجاورين في حرمه
والساكنين في جواره من الأموات والأحياء ورحمة الله وبركاته آه آه آه
آه وامحنتاه من مصيبة تنضج الأكباد والكلى آه آه من مصيبة تأجج للشوى
آه آه من مصيبة أدمعت عيون الأنام وأحرقت قلوب الخاص والعام
آه آه من مصيبة تضج عنها الوحوش في الوكنات وتنوح عنها الطيور في
الوكرات بلکه شیعیان بجز تعداد از جبار ستمپیشه مکرر و این ست که همه کس و همه چیز
بر آنحضرت گریسته اند حتی آنکه مرغی بر لب بام صبح میزند از غم آنحضرت ست و طفلی که در دل شب
در گهواره گریه میکند از غم آنحضرت ست و گریه ای و قیقه از رحم بیرون میاید از غم آنحضرت
و دیوار شکست میخورد از غم حسین ست و برگ درخت زرد میشود و خون گریه میکنند سرخی که در
از طرف مغرب بهم میرسد از غم آنحضرت ست و هر سنگی که از کوه می افتد از غم آنحضرت ست
چنانکه شیخ عارف در مرثیه خوانان شاه نموده است در انجا که میفرماید کل بکائی و
خضوعی به فکل صوت فهو نوح الهوی یعنی هر دل شکسته و هر بدن خاضع و هر حرکة

کرشته های شکند همه از مصیبت آن حضرت و هر صدائی که در هوا هست همه نوحه هست که او
بر ماتم آنحضرت نوحه میکند و تطبق الدنیا مصائب حوی لیا سیاتی ابدا او انی و
آنحضرت از اول دنیا تا آخر دنیا جمیع عالم را گرفته است و هیچ جای عالم نیست که مصیبت آنحضرت با نجا
نرسیده باشد صافیا لو جود فیهم لم یکن الا غر ثه حبرة فی استواء و هیچ یک از
از حیوانات و نباتات و جمادات از حالت استواء و کمال خود بیرون نمیروند و تحمل میکردند
که بجهت مصیبت و تا اکثر شیخ اطال الله بقاه میفرماید که و الشمس تهمی نحره باکیا و الرمح
یتبع قائما و القنا همه چیز را میگریند حتی خنجر شمر علیه اللعنه گریه کنان گلوی او را میبرد و همچنین
نیزه سنان بن انس گریه میکند و بعد از آن بلند میشود و بر پهلوی آنحضرت میخورد آه و اویلا
تبکیه حرد جادیات علی لحمانه و ان تدق القوی و همچنین اسپانی که بر بدن
مطهر آنحضرت دوانیدند بر آن غریب مظلوم گریه میکردند و گریه کنان میدویدند و استخوان های
پشت و پهلوی او را میکوبیدند واللّه ما رایت شیئا بلا فی الکون الا بکاء تلد
یعنی بخدا قسم ندیدم هیچ چیز را که درین عالم وجود هست مگر آنکه بر آنحضرت گریه میکند خواه گریه
معنوی که عبارت از انفعال است و بالجمله کعبه معظم از غم آن مظلوم سیاه پوش است و آسمان
از اندوه آن غریب لباس نیلی در بر کرده است و بعضی نمودار شدن هلال محرم می بینی که حالت خمیدگی
دارد گمان میکرد و همچنین پیغمبران که از شیعه او بودند و ان من شیعته لابراهیم براو گریسته اند

حتی که ابراهیم خلیل الرحمن از این غم بیمار گردید فنظر نظرة فی النجوم فقال انی
سقیم پس اگر شیعیان از این غم بیمار شوند عجب نیست نوح آنقدر گریست در غم آنحضرت
که تا نوح شد و اسمعیل صادق الوعد بعد از آنکه کافران پوست سر و روی او را کندند ملک
عذاب آمد و گفت که هر عذابیکه میخواهی بکو من ایشان را هلاک کنم اسمعیل قبول نکرد و گفت میخواهم
در این بلیه تاسی و اقتدا کنم بحسین علی فرزند پیغمبر آخر الزمان و اسمعیل ذبیح کوسفندان او را
از وی رفتن میچرانید شبان آمد بآنحضرت عرض کرد که یا نبی الله چند روز است که گوسفندان را
بر آب عرض میکنیم نمیآشامند حق تعالی باو وحی فرمود که از خود گوسفندان سوال نما گوسفندان
بقدرت الهی بزبان در آمدند که یا نبی الله خبر بشما رسیده است که امام حسین از نسل پاک تو
در این زمین کشته خواهد شد ما آب از غصه نمیآشامیم و ذکریا چون این خبر را شنید سه روز
از مسجد بیرون نیامد و نگذاشت که کسی براو داخل شود تا اینکه طلب یحیی و ذکر مصیبت او در روضه
در مقام گذشت و بالجمله آدم صفی در ماتم آنحضرت در باغ رضوان دیده گریان و حضرت
حوا از استماع این قصه سینه بریان و حضرت خاتم الانبیا در اندوه و آنحضرت با دل پر خون ابراهیم
فرزند خود را فدای آنحضرت نمود و حضرت امیر المؤمنین مکرر فرموده که پدر و مادرم فدای
تو باد یا حسین و خاتون قیامت براو گریسته و جان خود را فدای او نموده و امام حسن مجتبی
براو گریان و اولاد گرامش را فدای او نموده و حضرت سیدالساجدین چهل سال براو

گریسته وحضرت صاحب الزمان یعقوب وار بران یوسف مثال هزار سال است که در پس
الاخوان مهجور و گریان نشسته وسایر معصومان تمام عمر گریسته‌اند وشیعیان ومحبان شب و روز
بر مظلوم گریسته‌اند هفت آسمان با کواکب عرش وکرسی وجبرئیل ومیکائیل وفلک البروج
وفلک منازل وجسم کل ومثال وماده وطبیعت ونفس وروح وعقل اول همه براو گریسته‌اند
وهمچنین زمین وساکنان او وملک وسنگ وریح العقیم وجهنم وطمطام وثری وتحت الثری
همه براو گریسته وبهشت وبهشتیان وجهنم همه براو گریانند ومجوس ونصاری بران غریب گریانند

مقام دویم در روضه چهارم از عروه بارقی مرویست که گفت بعد از سفر حج بیت الله داخل مسجد
رسول الله شدم دیدم که رسول خدا محمد مصطفی نشسته ودر جنبین آنحضرت دو طفل مانند قرص
شمس قرار گرفته اند وآنحضرت یکمرتبه بجانب یکی از ایشان میل نموده او را میبوسید ومرتبه دیگر
بجانب آن طفل دیگر واو را میبوسید وحضار مسجد چون چنین دیدند از سوال نمودن آنحضرت ساکت
گشتند تا اینکه آنحضرت از التفات بان دو برگزیده فارغ گردید ومعلوم نشد سبب دوستی آنحضرت را
بان دو طفل که از چه ره گذر است پس من جرات نمودم در وقتی که آنحضرت مشغول بوسیدن
ایشان بود عرض کردم که یا رسول الله این دو طفل فرزند تو اند آنحضرت فرمود که ایشان پسران
دختر من وفرزندان برادر وابن عم ودوسترین مردمان نزد من وفرزندان کسی هستند
که گوش وچشم من است ونفس او نفس من است وفرزندان کسی هستند که من بجهة حزن او

محزون

محزون گردم واو بجهة حزن من محزون گردد پس عرض کردم که یا رسول الله بتحقیق که تعجب
نمودم من از حرکات شما نسبت با ایشان ودوست داشتن شما مر ایشان را پس فرمود که ای مرد
بدان سبب محبتی من با ایشان اینست که شبی که مرا بمعراج بردند بآسمانها وداخل بهشت گردیدم
در باب طیبی جنت بدرختی رسیدم که از بوی خوش وعطر او تعجب نمودم جبرئیل بمن گفت یا محمد
تعجب از این شجره ومیوه ونیکوئی عطر وبوی آن پس جبرئیل بمن تحفه نمود ثمره وطعام واز فواکه
آن مرا سیر شدن از آن نبود پس مرا بنزد شجره دیگر برد وگفت که یا محمد از این شجره تناول نما
وآن شجره اوراق شبیه بود وطعم ورایحه اش از اول اولی بود واز میوه آن جبرئیل مرا طعام داد
واز رایحه او مرا استشمام نمود ومرا ملالی از آن نبود پس بجبرئیل گفتم که یا اخی من همه درختان
که دیده ام بهتر از این دو درخت ندیده ام جبرئیل بمن گفت که یا محمد آیا اسم این دو درخت را
میدانی گفتم نه گفت که اسم یکی از اینها حسن واسم آن دیگر حسین است یا محمد چون بزمین
رفتی فوراً بنزد خدیجه رو وبا او فوراً مواقعه نما که خارج شود از تو طیب الحیه که میوه آن
دو درخت در تو قرار گرفته پس فاطمه زهرا بوجود آید پس او را برادر تو علی بن ابی طالب تزویج
نما واز برای تو از علی دو پسر بوجود آید یکی از ایشان را حسن نام گذار ودیگری را حسین حضرت
رسول فرمودند که من نیز بامر جبرئیل اقدام نمودم وچنانکه جبرئیل گفته بود ظاهر گردید

نظم چو از آسمان بزمین آمدم بشوق تمام بامر روح الامین کردم از وفا اقدام پیاپی روح

این جگلی ظهور آمد از فاطمه حسنینم دو قرص نور آمد پس بعد از تولد حسنین جبرئیل نازل کرده

با وگفتم که یا جبرئیل چه بسیار است شوق من ببوی ان دو درختیکه در بهشت دیدم جبرئیل گفت

یا محمد در وقتیکه مشتاق گردی ببوی ان دو شجره حسنین را ببوی حضرت رسول فرمودند که هر وقت

که مشتاق بان دو شجره گردم میبویم و میبکم و میگویم که صدق اخی جبرئیل پس مشغول بوسیدن حسن

و حسین گردید و فرمود ای اصحاب بدانید که من دوست دارم که حیات و زندگانی محمد را قسمت نمایم

باشان بجهة محبتی که از ایشان بر دل است و ایشان نندد و ریحانه من در دنیا پس فرد از توصیف رسول تم

مر حسنین را تعجب نمود **مؤلف** لشیعیان با این محبت که شنیدی که حضرت رسول الله نسبت بان

حضرت داشت چگونه بود حال رسول الله که اگر انحضرت را در زمین قتلگاه پاره پاره دید بخون

خود آغشته و شاهد میمود و میدید که جسد مطهر او را دفن نکردند و خاک صحرای کربلا گرد و غبار بادها

بران فشاندند **نظم** گر بدیدی مصطفی در خاک پاک قتلگاه سر بریده جسم پر نورت میان خاک

و خون سیل اشکش شد بماهی دود آهش تا بماه قامتش چون قامت چرخ برین گشته چو نون

مقام سیم منعقد از روایات اینکه زنانیکه در راه خدا آزار کشیدند هشت زن بودند

اول زن خربیل بود **دویم** آسیه زن فرعون لعین بود **سیم** فاطمه دختر محمد ص **چهارم** ام فروه بود

پنجم و ششم مادر وهب زن و زن وهب بن عبدالله کلبی **هفتم** دختر امام حسین ع بود

هشتم زینب دختر امیر المؤمنین ع در چند موضع **اول** زن خربیل **دویم** آسیه زن

فرعون

فرعون پس از ثعلبی روایت است که خربیل از اصحاب فرعون بود و نجار بود و همان بود که تابوت حضرت را

از برای مادر موسی تراشید و بعضی گویند که خزینه دار فرعون بود و مدت صد سال ایمان

کتمان میکرد تا روزیکه موسی بر ساحران غالب شد در انروز ایمان خود را ظاهر کرد و با ساحران

کشته شد و زن خربیل ماشطه دختران فرعون بود و مؤمنه روزی شانه از دستش افتاد

گفت بسم الله دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی گفت بلکه کسی را میگویم که پروردگار من و پدر

تست گفت بگویم این را به پدرم گفت بگو چون دختر قضیه را بفرعون نقل کرد فرعون ان زن را

با فرزندانش طلبید و گفت پروردگار تو کیست گفت پروردگار من و تو پروردگار عالمیان است

پس آن لعین امر نمود که تنوری از مس آوردند و آتش در ان تنور افروختند و او و فرزندانش را طلبید

و گفت پروردگار تو کیست گفت پروردگار من قادر خداوند عالمیانست **نظم** اوست که

شایسته و پاینده کیست اوست خداوند زما بنده کیست ما همگی ناقص او شد تمام جمله قدیم

اوست بذات آن قیام چاشنی شهد وجود همه مانده نعمت جود همه پس امر نمود که ان زن را

با فرزندانش در ان آتش اندازند ان زن رو بفرعون کرد و فرمود که یک التماس دارم که استخوانهای

من و فرزندانم را بگوئی که جمع کنند و بر زمین دفن کنند گفت تو چون حق بر ما داری

چنین خواهم کرد و امر کرد که یکیک از فرزندان او را در آتش می انداختند و چون فرزند

آخر که شیرخواره بود بان تنور پس افروخته انداختند ان زن چون انحالت را مشاهده

کرد ⁘ چنان اثری بران زن اثر کرد ⁘ که تیر آهش از گردون گذر کرد ⁘ ز کاخ سینه
اش از مهر یابی ⁘ برآمد ناله و آه و فغانی ⁘ ز دین داریش اهل چرخ حیران ⁘ ز اخلاصش
سماوی خروشان ⁘ پس آن طفل شیرخوار بامر خدا بسخن آمد و گفت صبر کن ای مادر که تو بر حقی
پس آن زن را نیز دران تنور انداختند و اما آسیه زن فرعون پس او از بنی اسرائیل بود
و مؤمنه و مخلصه بود و پنهان عبادت خدا میکرد در خانه فرعون ⁘ نهان میکرد ذکر حق تعالی ⁘
بدل دایم خیال عرش اعلی ⁘ بدین منوال بود آن پاک دامن ⁘ که تا شد سینه فرعون گلخن ⁘
ز غیظ زوجه خربیل دین دار ⁘ باتش امر کرد آن شوم غدار ⁘ چون آسیه در وقت شهادت
زن خربیل را دید که ملائکه ارواح او را بالا میبرند پس یقین او زیاده شد و در آنحال فرعون
بنزد او آمد و قصه آن زن را برای آسیه نقل کرد آسیه فرمود که ای فرعون وای بر تو این چه
جرأتست که بر خدا داری فرعون گفت مگر تو هم مثل آن زن دیوانه شده گفت دیوانه
نیستم ولیکن ایمان آورده ام بخداوندی که پروردگار من و جمیع عالمیان است ⁘ جهان
آفریده است از کتم غیب ⁘ ز خلقش خارج بلا شک و ریب ⁘ ز ابطال التعطیل پاکست پاک ⁘
یکی زان پیش عرش تا روی خاک ⁘ قدیم است و حی قدیر و علیم ⁘ سمیع و بصیر است دیگر حکیم ⁘
ز اوصاف خلقی منزه است وی ⁘ ز تقدیر اوهام دور است کی ⁘ نه بر عقل و ادراک او هام و هوش ⁘
توان یافتن ز اعلام وی سروش ⁘ حجابات وی دائم و سرمدی است ⁘ مقامات وی

مطلق

مظهر احدیت ⁘ پس فرعون مادر آسیه را طلبید و گفت دختر تو دیوانه شده است بگو
کافر شود بخدای موسی و گرنه مرگ را بوی بچشانم هرچند مادر آسیه سعی نمود بران پاک
دامن دین ورد اثر نکرد پس فرعون امر نمود تا او را چهار میخ کشیدند و در آفتاب انداختند
و بامر فرعون سنگ آسیا بر روی سینه او نهادند و حق تعالی پرده از پیش چشم او
برداشت تا اینکه مکان خود را در بهشت دید نظم چه دیدش باغ رضوان تعالی الله حور و
جنان حق تعالی ⁘ چه دیدش وصف آن سرچشمه جان ⁘ بهر سو نهرها از آب حیوان ⁘ هوایش
ز اعتدال جان گرفته ⁘ نسیمش ز عرش تا کیوان گرفته ⁘ ز عکس گر سایه بر خاکش فتادی ⁘
ز جا جستی و بر پا ایستادی ⁘ اگر مرغی ز لب خشت آرمیدی ⁘ نگشتی سایه اش بال و پر دیدی ⁘
گلش چون گلرخان پرورده ناز ⁘ نوای بلبلانش عشوه پرداز ⁘ همه قصرش ز یاقوت و زبرجد ⁘
بترتیب حروف کون ابجد ⁘ ز خاک مشک زیر چار باغش ⁘ توان از مشک تا قوت سر غش ⁘
ز عکس آب او بر طاق ایوان ⁘ توان دیدن ز چهر ماه کیوان ⁘ بگردون عکس طاقش تا کجا ⁘
عیان شد بر فلک انوار خورشید ⁘ مسلسل از عکس او نقش ستاره ⁘ دوان بر سمت گردون
ماه پاره ⁘ ز عکس زر نمای شاخسارش ⁘ بگردون بدر شد ز انجم نثارش ⁘ ز عکس میوهای آن
مفاتیح ⁘ شده این طشت مینای صبوح ⁘ پس از صانع مسئلت نموده گفت که رب ابن لی
عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و اهله و نجنی من القوم الظالمین

پروردگارا بنا کن از برای من خانه در بهشت و برهان مرا از فرعون و کردار بد او و برهان
مرا از گروه ستمکاران پس بسوی او الهام شد که سر بسوی آسمان بلند نماید چون نظر نمود
منزل خود را در بهشت دید خندان گردید فرعون گفت نظر بخویش کنید که من او را عذاب
میکنم و او میخندد پس بدین حال برحمت الهی واصل شد و بروایت سلمان است که او را عذاب
میکردند ابر بر سرش سایه می افکند و مستفاد از روایات است که از مردان بسیاری بکمال رسیده اند
واما از زنان کامل نشده اند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه
بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بهترین زنان اهل زمان خود و فاطمه بهترین زنان
دنیا و آخرت واما سیم در زنانیکه در راه خدا آزار کشیدند پس فاطمه دختر محمد م بود در وقت
که روزی رسول خدا بخانه فاطمه آمد دید که فاطمه جامه از جل شتر پوشیده و بدست خود
آسیا میگرداند و در آنحالت فرزندان خود را شیر میداد چون آنحضرت او را بر آنحالت
مشاهده کرده آب از دیده مبارکش جاری شد و فرمود که ای دختر گرامی بچش تلخیهای دنیا را
امروز از برای چشیدن حلاوتهای آخرت محنت امروز فردا جمله راحت میشود لا یضیع
الله فی الدارین اجر المحسنین پس فاطمه گفت که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای
او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی این آیه را فرستاد که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ
رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ یعنی حق تعالی در قیامت آنقدر به تو بخشد که راضی شوی مجملا بعد از فوت

رسول

رسول خدا و بیعت گرفتن بیعت بیدینی از خلایق از برای ابوبکر باستقرار خلافت را
بران ملعون چنان دانسته شد که تا شود دیگر به بیعت امیر المؤمنین و قدرت بر آن تلبیس و حیل
نیافته شد لهذا بنا را بران گذارده که هیزم بدر خانه آنحضرت بریم و اگر بجهت بیعت بیرون
نیاید آنخانه را با اهل آن بسوزانیم بعد از جمع آوری هیزم بر در خانه اهلبیت چون امیر
المؤمنین و فاطمه و حسنین در خانه بودند و تمام از مصیبت حضرت رسول محزون و غمناک
دلشکسته و آزرده و دردناک و از بیوفائی دنیای دون و جفاکاری امت زبون در فکر
و با دل پر خون بودند خصوصا حضرت فاطمه که مصیبت رسول خدا جسم مبارکش را ضعیف
و نحیف کرده بود و مفارقت آن قوم ارکان وجود ارکان عالم آرایش در هم شکسته و از شدت
بحدیکه رنگش زرد و از وفور امواج گریه دیده گانش مجروح و ساعت بساعت غش بر آنحضرت
مستولی میگردید نظم گهی جمال پدر در نظر در آوردی ٭ ز شوق پدر آه و ناله سر کردی ٭
گهی ملاحظه کردی یتیمی حسنین ٭ بسان ژاله بباریدی اشک از عینین ٭ گهی به بیکسی مرتضی نظر
میکرد ٭ ز سیل دیده رخ همچو ماه تر میکرد ٭ گهی ز هجر برادر ز دل پر جوش ٭ فغان و ناله
بیطاقتی و رفتی از هوش ٭ که ناگهان بیدینی بعوض تعزیت گفتن فریاد و غوغا بر در خانه
بلند نمودند که ای پسر ابوطالب در بیعت حضرت امیر المؤمنین ع بحکم رسول الله تحمل نمود و فرمود
ولیکن فاطمه زهرا مقنعه مصیبت پدر بر سر و جامه تعزیت آنحضرت را در بر با چشمی خونبار

وخواهری اگکا بعقب درآمد و با دل بریان ناله و فغان برآورد که ایعمر از ما چه میخواهی
و چرا ما را بمصیبت خود وا نمیگذاری و از این عم من چه میطلبی نظم ز ما ستمزدگان بلا چه میخواهی
ز اهلبیت رسول خدا چه میخواهی د هنوز سیل سرشکم ز داغ پیغمبر د روان ز دیده ما بدان
بوقت شام و سحر د هنوز بهر نبیم مرا بر بشد د غذای شام ز خوناب جگر بشد د هنوز ناله ام
از کاخ سینه پر غم هست د علی الدوام مسلسل رود بچرخ نهم د هنوز آه دل غم رسیده محزون
نیافته است تسکین ای ستمگر ملعون د بگو که این چه وفا است این چه دین داری د بمصطفی چه جواب
این چه غم خواری د عمر لعین از سخنان جانسوز آن سیدة النسا صلوات تأثر نکرد و گفت
اِفْتَحُوا الْبَابَ وَاِلّا اَحْرَقْنَاهُ عَلَیْکُم در را بگشائید و الا از بر شما میسوزانم حضرت فاطمه
فرمود ایعمر از خدا نمیترسی که میخواهی بی رخصت بخانه من درآئی از این حرم محترم شرم دار
و اینقدر جفا و ستم روا مدار بر پدرم که پیغمبر شماست دیروز از دنیا رحلت کرده و تو امروز
میخواهی که خانه مرا با فرزندان من بسوزانی آن لعین بیحیا در جواب گفت بلی مجملا آتش بر در آن
خانه محترم برافروختند و آن در را که مخلف ملائکه سموات بود سوختند و عمر لعین لگدی بر در زد
و آن در را افکند چون خواست که داخل خانه شود حضرت فاطمه او را مانع شد و فریاد و یا ابتاه
و یا رسول الله برآورد بنوعیکه ساکنان ملاء اعلی را بگریه و زاری درآورد پس عمر لعین سر غلاف
شمشیر به پهلوی آن مظلومه زد بنوعیکه آن معصومه علیها السلام بلند گردید باز آن لعین تازیانه را بلند نمود و بر دست

مبارک

مبارک آن سیده عالمیان زد و غلام آن ملعون تازیانه بر دوش آن سیده کونین زد بنوعی
که ورم نمود و تا مدتی آن ورم بود و تا وقت وفات کتفش مجروح بود و خالد ولید
پلید شمشیر با غلاف که در دست داشت حواله آن بانوی سراپرده عصمت نمود که بعضی گویند
حضرت محسن را از آن ضرب بینداختند پس آن مخدره از کثرت ضربها ناله و فریاد از نهاد برآورد
چون امیر المؤمنین از آن مطلع گردید بی اختیار بیرون آمد و عمر لعین را گرفته بر زمین زد
مجملاً بعد از بردن امیر المؤمنین بمسجد و آمدن فاطمه و قصد نمودن آنکه گیسوان را پریشان
و منع سلمان آن معصومه را از آن و نالیدن حسنین و رجوع اهلبیت بخانه حضرت فاطمه
پیوسته محزون و غمناک بود و کسی او را خندان ندید و شب و روز در گریه و زاری و ناله
و بیقراری بود نظم ز بسکه شب بفلک ناله ها نمی افراشت د کسی ز گریه او در مدینه خواب
نداشت د بروز بسکه از آن بیقرار ناله زار د برآمد از دل پر درد گرد حزن تار بتنگ
انجمن ز بسکه بس ز دیده کرد هجوم د که گشت دامن وی چون سپهر پر ز نجوم د پس اهل مدینه
بخدمت حضرت امیر المؤمنین شکایت از گریه آن شکسته حال مظلومه نمودند آنحضرت بفاطمه
فرمودند که ای بیکس مظلومه وای خزینه محزونه شایخ مدینه از گریه تو بتنگ آمده اند و
میگویند که یا شب گریه کن و روز آرام گیر و یا روز گریه نما و در شب آرام گیر آسایش فرما
حضرت فاطمه فرمود که یا علی با اهل مدینه بگو که زمان مکث من در دنیا میان شما بسیار

بسیار نخواهد بود و اندک زمانی نگذرد که دیگر نالهٔ من بگوش شما نرسد **نظم** نگذرد بقدر
از رحلت بابت ٭ که روم از عقبش من بشتاب ٭ او د باشد تو بگو قطع شود ٭
نالهٔ فاطمهٔ سینه کباب ٭ چکنم داغ فراق پدری ٭ خانه صبر مرا کرده خراب ٭ میزند موجهٔ
طوفان سرشک ٭ سر ز بحرین بصر همچو سحاب ٭ نزنم چون لب مرز زاتش غم و درد ٭ نکنم چون زالم
دیده پر آب ٭ بخدا قسم که شب و روز خواهم گریست تا بپدر خود ملحق شوم پس آنحضرت روزها
بقیع میرفت و درختی در بقیع بود در زیر آن درخت می نشست و میگریست چون عمر لعین
مطلع شد که آن درخت بر آن معصومه سایه می افکند امر نمود که آن شجره را قطع نمودند پس
امیر المؤمنین بجهة معصومه خانه در بقیع بنا نمود و آن را بیت الاحزان نام نهاد **نظم**
گلشن از سیل اشک چشم تر ساخت ٭ لبنی از لخت خوناب جگر ساخت ٭ ز تیر آه خار ناله غم
بهم آورد سقف طاق توام ٭ نمودش کاه گل از آه و ناله ٭ کشید از خون دل بر سقف ماله ٭
بجز و خشتهایش هر چه دیدی ٭ باه و ناله بندش بکشیدی ٭ دران خانه از لخت جگر ساخت ٭
پی نقشش ز خون دیده پرداخت ٭ باه و ناله و افغان و فریاد ٭ به لبها و چارچوبش را و بهای
نمودش حلقهٔ اشک و غم و آه ٭ پی کونین آگاهی درگاه ٭ ز بجز فغان بست قرارش ٭
هزاران ناله کرد هر سو نثارش ٭ گلستانی که در درگاه بودی ٭ گل اندوه بارش مینمودی ٭
حصاری کاندران بنیاد فرمود ٭ ز خوناب دل و لخت جگر بود ٭ بدین خشت و بدین گل یافت اتمام

همان

همان بیت الحزن آغاز و انجام ٭ چون صبح میشد حضرت فاطمه حسنین را بر میداشت
و بان خانه غم آباد میرفت و تا شام بر پدر بزرگوار خود میگریست و چون شام میشد حضرت
امیر المؤمنین آنها را از آنجا بخانه می آورد تا هنگام رحلت باین نوع بود و هفتاد و پنج روز بعد از
پدر بزرگوار این قرار زندگانی نمود و در هر شنبه و پنجشنبه بزیارت قبور شهدای احد میرفت
و حضرت سلمان بعد از رسول خدا پا از آن درگاه کوتاه کرد حضرت امیر المؤمنین بوی شکایت
فرمود که یا سلمان چرا پا از در خانه ما کوتاه کردی سلمان گریان بجواب آنحضرت عرض نمود که یا امیر
المؤمنین رجوع بسیار کردم لکن آن درگاه را خالی از رسول الله نمیتوانم مشاهده نمود و دلم
طاقت آن ندارد و خود را نگاه نمیتوانم داشت و بلال موذن بعد از آن حضرت گرد کلال
و ملال غبار بر چهره اش نشست و از فراق آنحضرت پیوسته محزون و زبان از اذان بست
و میگفت بعد از رسول الله از برای که اذان بگویم **نظم** چه گل رفت از گلستان موسم باد خزان
باشد ٭ نه گلشن رونقی دارد نه بلبل را فغان باشد ٭ پس روزی حضرت فاطمه خواهش
اذان بلال نمود و بلال امیر المؤمنین بجهة اذان بر گلدسته بر آمد و چون الله اکبر گفت
فاطمه پدر بزرگوار و ایام معاشرت شنیدا بزرگوار را بخاطر آورد و خود را از گریه نتوانست ضبط فرمود
و چون اشهد ان محمدا رسول الله و نام پدر بزرگوارش گوش زد آن معصومه گردید **نظم**
فغان آه و غم بنمود بنیاد ٭ کشید از درد هجران آه و فریاد ٭ که ای بابا ای پدر آرام جانم ٭ کجائی

قوة روح روانم ای کجایی ای انیس جان ناشاد ز هجرانت پدر فریاد فریاد تو بودی
مونس شبهای تارم بیا بنگر بچشم اشکبارم روم از جور تهمت دیدم ای باب ز خوناب جگر
از دیده سیلاب ز ظلم امتانت بیقرارم عزیزا بی تو هیچ غمخواری ندارم پس نعره زد و غش
کرده بر زمین افتاد بنحوی که مردم گمان کردند که آنحضرت از دنیا مفارقت کرد بلال را خبر دادند
که ترک اذان نما که فاطمه زهرا از دنیا رفت چون آن معصومه بهوش آمد امر باتمام اذان
فرمود بلال عرض کرد که ای بهترین زنان بر تو میترسم که صدای اذان مرا بشنوی و هلاک
شوی پس حضرت فاطمه او را معاف فرمود مجملاً احوال آن سیده چنان بود شب و روز بناله و فغان
میگذشت نظم گذشت لیکه شب و روز او بدین منوال تن منور او شد ضعیف همچو هلال
تا آنکه شب هفتاد و پنجم از رحلت سید عالمیان خبر ارتحال بعالم بقا گوش زد آن سیده حورا گردید
چون صبح شد با تن خسته و خاطر شکسته و ضعف بیماری قدری آرد خمیر کرد بجهة پختن نان و قدری
گل تر ساخت که جامهای حسنین را بشوید و گیسوهای ایشان را شانه زند نظم برای شستن گیسوی
تاران مه خضاب گرفت فاطمه ز اشک روان گل در آب باه و ناله زدی گیسوانشان شانه
نظر فکند بحسرت بآن دو دردانه اشاره کرد شبیر و بر ز هجر نهانه رسید بوسه آه و غم و پریشانی
ناگاه در آن حال حضرت علی المرتضی داخل خانه شد از آن حال متعجب گردید و فرمود که ای نور
دو جهان وای معصومه آفاق زمان ایا در حرم یحیی وای مریم عیسی وای بلقیس حجره تقدیس

وجلال

وجلال وای آسیه عالم تکمیل وکمال ای زهرای مرضیه وای حوراء انسیه ای مادر مظلوم
وای دختر معصوم وای عروس کم جهاز وای بانوی حجله ناز اعزاز ای سیاره راه قبول وای
ستاره جلوه گاه رسول وای صبیه احمدی وای ضیاء عفت محمدی هرگز در این مدت ترا ندیدم
که در کار و بار دنیا مشغول باشی چه وقت که امروز بکار دنیا اشتغال داری حضرت
فاطمه چون کلام آنحضرت را شنید قطرات عبرات از دیدگان مبارک جاری ساخت و فرمود
که ای تاجدار سوره هل اتی وای شهسوار عرصه لافتی ای خطیب منبر سلونی وای وارث مرتبه هارونی
ای طراز حله صفا وای رازدار حضرت مصطفی ای شیر بیشه شریعت وای محیط ذخار طریقت
ای شکوفه باغ ابوطالب وای نور حدقه لقب اسد الله الغالب وای امیر عالم امکان وای
قوام مرکز کن فکان هذا فراق بینی و بینک یا علی زمان مواصلت بسر آمد و هنگام مفارقت
در رسید یا علی دوش پدرم را در خواب دیدم بر بالای بلندی ایستاده و بهر طرف نظر میکند
چنانچه گویا منتظر کسی است فریاد برکشیدم که یا ابتاه تو کجایی که از فراق تو دلم سوخته و چشم
که خون شد گفت ای فاطمه من در پی انتظار میبرم گفتم انتظار کرا گفت انتظار ترا که وقت آن شد
که از محنت آباد دنیا برای عقبی در آیی یا فاطمه بیا تا بیایی نمیروم گفتم ای پدر من نیز آرزومند
لقای توام حضرت فرمود که پس بشتاب که فردا شب مهمان من باشی من از خواب بیدار شدم
و اشتیاق لقایت بر من غلبه کرده میدانم که در آخر امروز یا اول شب آینده رحلت خواهم کرد

یا علی من بچگان می ترسم که فردا تو چون بمصیبت من مشغول باشی فرزندان من گرسنه مانند
و گل تر آورده ام که جامه ایشان را بشویم که نمیدانم بعد از من جامه ایشان را که بشوید و رضی دل
یتیمان مرا که جوید و میخواهم سر فرزندان خود را بشویم و موی ایشان را شانه کنم که معلوم نیست که بعد از
من گیسوان ایشان را شانه کند و غبار یتیمی از موی ایشان فشاند **نظم** مرا ز مرگ نه تنهای
ایشان غم همیشه دارم خواطر ایشان حسن را کشند از زهر الماس جسم حسین را تیغ و تیر گیرند
زنند بر پهلو و دیگر بسینه نمایند شش زاده بر بلا غریب هم سر بر دکربلا نه مادر بر سر و نه بابا
و مادر چه سازد زینب از داغ برادر مرا این دو غم هادم لخته دارد پر و بال مرا شکسته دارد

زره کینه و تیر جور ایشان

اما چون امیر مؤمنان خبر فراق را از آن سیده زنان آتش حسرت در کانون سینه اش زبانه
کشید و اشک از دیده بارید و فرمود که ای فاطمه هنوز از داغ فراق حضرت مصطفی نیاسوده ام چگونه
داغ هجران ترا بر دل الم دیده گذارم حضرت فاطمه گفت که یا علی در مصیبت پدرم صبر کردی در عزای
من نیز شکیبائی پیش نما پس ضعف بر آن معصومه غالب گردید و بعد از شستن جامه حسنین ایشان را
برای دعا روانه بقیع نمود بیساعه و فرمود که طعامی برای ایشان مهیا نماید و بعد از رجوع از بقیع
خوردن طعام ابا نموده به بالین مادر آمدند و حضرت امیرالمؤمنین ایشان را روانه روضه جد بزرگوار
در آنوقت ضعف بر مظلومه مستولی شد حضرت امیرالمؤمنین با دیده گریان سر مظلومه را در کنار گرفت
با دیده گریان عمامه از سر برداشت و فرمود که ای یار دیرینه با ابن عم محزون خود ساعتی تکلم

و از جهد

و از جهد نظر بسوی من افکن قطرات عبرات آنحضرت بر صورت فاطمه ریخت دیده را گشود چون
آنحضرت را گریان دید فرمود که یا علی هنگام وصیت است نه زمان تعزیت امیرالمؤمنین فرمود
که یا فاطمه چه وصیت داری فاطمه فرمود که یا علی مرا چند وصیت است اول آنکه اگر در خدمت تو
تقصیری کرده باشم مرا عفو فرمائی آنحضرت فرمود که حاشا من سوای نیکی از تو چیزی ندیده ام
فاطمه فرمود وصیت دویم من آنست که فرزندان مرا عزیز داری و دست شفقت از سر ایشان
برنداری زیرا که بعد از من یتیم میشوند سیم آنکه مرا شب دفن کنی تا چنانچه در حال حیات کسی را نظر
بر قامت من نیفتاده بعد از ممات نیز مرا نبیند چهارم آنکه پا از زیارت من کوتاه نکنی زیرا که با تو
انس گرفته ام و ناکام از تو مفارقت مینمایم پنجم آنکه بعد از من امامه را بعقد خود در آوری زیرا
که او از برای فرزندان من مثل من است مجملا چون وصیتهای آن معصومه باتمام رسید فریاد از نهاد
امیرالمؤمنین برآمد و اشک حسرت از دیده اش جاری گردید و فرمود که ای دختر سید الانام بوصیتهای
تو قیام مینمایم اما منهم وصیت چندی دارم حضرت فرمود که ای ابن عم بیان فرما آنحضرت فرمود
اول آنکه اگر در خدمت تو تقصیری رفته باشد عفو فرمائی زیرا که تو در خانه علی زحمات بسیار
و مرارتهای بیشمار کشیدی **نظم** بتو من آن جوی سختی بر بردی دگر نه دیدی و خونابه جگر
خوردی بفقر ساختی و با علی وفا کردی شب نخفتی و تا صبح تیار کردی دل شکسته ام از بار هجر
بار شدی بنالهای حزینم تو غمگسار شدی تو همدم من دلخسته در جهان بودی ز راه مهر وفا

لحظه‌ای بسوی ب وصیت دویم من آنست که چون در روضهٔ رضوان بخدمت پدرت رسیدی
و جان ربّی از من فراق دیده هجران کشیده بآنحضرت سلام رسان و آنچه از امت بمن رسیده
عرض نمائی نسیم اگر از من بآنحضرت شکایت نمائی فاطمه فرمود که یا علی حاش و کلا که از شما
چیزی دیده باشم که موجب شکایت باشد بغیر از وفا و مهربانی و مروت پس آن دو بلبل گلستان
عصمت درین سخن بودند که خروش و آواز واویلا و ناله و هجران از در حجره برآمد ای حسنین
میگفتند که ای پدر مهربان دریاب که مادر خود را وداع بازپسین نمائیم حضرت فرمود ای جانان پدر
شما چگونه معلوم شد که مادر شما از دار دنیا درین هنگام متوجه دار بقا گردیده عرض کردند
که چون داخل روضه جد بزرگوار خود گردیدیم آوازی بگوش ما رسید که منادی ابراهیم خلیل میگوید
که یتیمان فاطمه زهرا آمدند و اسمعیل ذبیح میگوید که شفیعان فردا آمدند و محمد حبیب ایشان میفرماید
که جگر گوشگان ما آمدند بعد از سلام بجد بزرگوار خود آوازی شنیدیم که ای نور دیدگان نزد
مادر خود روید که همین روز از دنیا رحلت خواهد کرد و ما با جمعی از انبیا بجهة استقبال مادر شما
آمده‌ایم پس حسنین داخل حجرهٔ مادر گشته خود را بر روی و دست و پای مظلومه افکندند و زار زار
نالیدند و میگفتند که ای مادر دیده باز کن و با ما سخن آغاز کن نظم سخنی گوی ز هجران جگر ما
بگداخت د نظری کن که فراقت دل ما را خون ساخت د دیده بگشا بسوی ما دو یتیم و دو اسیر د
میدانی غم هجران تو بر ما تاثیر د که بجوییم پناه و بکه یابیم سکون د داد از جور و جفای فلک دون د

فاطمه

فاطمه چون صدای غم افزای نور دیدگان خود را شنید دیده گشود و ایشان را در بغل گرفت
و فرمود که ای جانان مادر میدانم که بعد از من حال شما بکجا رسد و از دشمنان چه ستمها بر شما
روا آورند پس دختران را طلبید و سفارش ایشان را به برادران نمود و همه را با امیرالمؤمنین سپرد
پس باز ایشان را روانه روضهٔ پر نور جد خود نمود پس اسما را امر فرمود بجا فرساختن آب بعد از
تجدید وضو اسما را امر بخروج فرمود اسما گوید که چون آن مخدومهٔ دو جهان داخل حجره شد
آواز حزین و ناله دردناک غمگین نمود و شنیدم که عرض حاجت بدرگاه حضرت معبود مینمود
که خداوندا بحرمت پدرم محمد مصطفی و بشوقی که بدیدار من دارد و بدرد دل علی المرتضی
که در مفارقت من مینالد و میزارد و بسوز دل حسن و حسین که در مصیبت من خواهند داشت و بناله
دختران نارسیدهٔ من که بر گنهکاران امت پدرم رحمت کن و از عاصیان امت درگذر که ناگاه
اسما درین محل بلند شد حضرت فرمود که ای اسما گفتم ساعتی مرا تنها گذار بعد بخوان اگر جواب نشنوی
بدانکه من این عاریت سرا را وداع نموده‌ام اسما گوید که از حجرهٔ طاهره دور شدم و بعد از
زمانی داخل گشته دیدم که پاهای مبارک بسمت قبله کرده و جامه بر روی خود کشیده گفتم
یا سیدة النساء جوابی نشنیدم گفتم ای دختر سید انبیا جوابی نشنیدم گفتم ای دختر محمد مصطفی
جوابی نشنیدم گفتم ای دختر بهترین کسیکه بر روی زمین راه رفته و ای دختر کسیکه بمرتبهٔ قاب
قوسین او ادنی رسیده چون جواب نشنیدم جامه از رویش برداشتم دیدم مرغ روحش

بناخن جان آرمیده فغان از جان من برامد که در اینحال حسنین داخل گشته مادر
خود را بدان حال دیدند گریبان جامه را چاک و از شدت گریه و زاری نزدیک شد که خود را
هلاک فرمایند پس سراسیمه بمسجد رفته و امیرالمؤمنین را اعلام نمودند آنحضرت گریان داخل خانه گردید
مجملا چون شب درآمد بتغسیل و تکفین آنحضرت پرداخت و از بقیه حنوط حضرت رسول او را
حنوط نمود و چون خواست که بند کفن را ببندد حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ای ام کلثوم
وای زینب وای سکینه وای فضه وای حسن وای حسین بیائید و توشه از دیدار مادر بردارید
که این زمان هنگام فراق است و ملاقات در بهشت خواهد بود پس حسنین بروی سینه مادر
افتاده گفتند که واحسرتاه لا تنطفی ابدا من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا
فاطمة الزهراء ای وای از حسرتیکه فرو نمی نشیند از مفقود شدن جد ما محمد مصطفی
و مادر ما فاطمه زهرا ای مادر سلام ما را بجد ما برسان و بگو که بعد از تو یتیم شدیم ای مادر داغ
فراق تو را چگونه بر جگر گذاریم نظم حسن میگفت کای مادر تو بودی مهربان من د تو رفتی و
خزان شد گلشن بو ماردان من د تو رفتی در ذهنت ای شکسته پهلو بازو د رود صبر و قرار
راحت و تاب و توان من د حسین میگفت ای بشکسته بال خواطر احوال د دلم را سوختی
بگداختی جان روان من د بگو ای مادر زارم چه زهر میشود در هجران د حضورا در زمینی
فنا گاه آخر مکان من د فراموشم در انوادی مکن ای مادر محزون د که من یارم و بی غمگسار

ای مهربان من د دران خاک بلا جز تیر آه ناله همدم نیست د دمی بگذر بدا ویرانه بنگر خانمان
من د درافوقی کرکرده چون خور این سربرسنان فر کجائی تا ببینی زینبت را نوحه خوان
من د بشهر شام و کوفه و بمجلسها کفر آئین د ببند از جور این سر را و خواهر دختران من
حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که پروردگار عالم گواه است که در میان کفن فاطمه گریه و ناله
درآمد و دستهای خود را بلند کرده و حسنین را زمان طویل بر سینه خود چسپانید ناگاه آواز
هاتفی از آسمان برآمد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار بخدا قسم که ملائکه آسمانها را
بگریه درآوردند فقد اشتاق الحبیب الی المحبوب پس حضرت امیرالمؤمنین حسنین را
از روی سینه مادر برداشته و بند کفن را بست و این اشعار را انشا فرمود فراقک اعظم
الاشیاء عندی و فقدک فاطم ادهی الثکول ای فاطمه اعظم اشیا نزد من فراق وجدای
تست در نزد من و مفقود شدن تو ای فاطمه سخت ترین داهیه هاست سابکی حسرة و انوح
شجوا علی خل مضی اسنا سبیل از روی حسرت گریه میکنم و از راه اندوه نوحه مینمایم
بر دوستی که بهترین راهها رفت الا یا عین جودی و اسعدینی فحزنی دائم ابکی
خلیلی ای دیده بخشش کن بریختن اشک و یاری کن مرا در مصیبت فاطمه که حزن من دایم است و
بر دوست خود گریانم مجملا چون آنحضرت خواست که فاطمه را داخل قبر کند دو دست از میان
قبر پیدا شد شبیه بود بدستهای پیغمبر خدا و جسد مطهر فاطمه را گرفته داخل قبر نمود پس حضرت

درکنار قبر ایستاد و ندا کرد که یا أرض أستودعك ودیعتی هذه بنت رسول
الله ای زمین این امانت من دختر رسول خداست بتو سپردم از زمین آوازی برآمد که یا علی
غمناک مباش که من بر او مهربانترم و چون خاک بر قبر پاک آنحضرت ریخت اندوه آنحضرت
هیجان نمود و آب دیده های شورش بر روی مبارکش جاری گردید و این مرثیه را در مصیبت
آنحضرت انشا فرمود که حبیبٌ لیس یعدله حبیبٌ وما لسواه فی قلبی نصیبٌ
فاطمه چنان دوستیست که عدیل و نظیر او نیست هیچ دوستی و نیست از برای غیر او در دل من نصیبی
حبیبٌ غاب عن جسمی وعینی وعن قلبی حبیبی لا یغیبُ حبیب من غایب
شده است از جسم و از چشم من ولکن حبیب من از قلب من غایب نشده است و پیوسته
نقش جمالش در آینه خیالست و دل من در پیش اوست و نیز در مرثیه آنحضرت فرموده که أری
علل الدنیا علیّ کثیرةً وصاحبها حتی الممات علیلٌ می بینم ناخوشیهای دنیا را
بر خود بسیار و صاحب دنیا تا حین مردن مبتلا بعلت و ناخوشی است وانی لمشتاقٌ
الی من هویته فهل لی الی ما قد هویت سبیلٌ من بسیار مشتاقم بسوی کسی که
دوست میدارم او را پس آیا از برای من بسوی آنچه من او را دوست میدارم راهی هست شعر
یرید الفتی ان لا یموت حبیبه ولیس الی ما یبتغیه سبیلٌ واراده جوان
آنست که دوست او نمیرد ولکن آنچه او میخواهد و مطلبه ممکن نیست لکل اجتماعٍ عن خلیلین

فرقة

فرقةٌ وکل الذی دون الفراق قلیلٌ هر اجتماعی را افتراق لازم و هر مواصلت را
مفارقت در دنبال و هر مصیبتی در جنب مصیبت فراق اندک است وان افتقادی
فاطما بعد احمدٍ دلیلٌ علی ان لا یدوم خلیلٌ بدرستیکه مفقود شدن
من فاطمه را بعد از احمد دلیل است بر آنکه دو دوست همیشه در عالم نمیمانند و پیوسته با هم
نباشند ولیس جلیلاً رزء مالٍ وفقده ولکن رزء الاکرمین جلیلٌ
بزرگ نیست مصیبت مال و فقدان ولکن مصیبت دوستان گرامی بزرگ است لذلک جفنی
لا یواطیه مضجعٌ وفی القلب من حر الفراق غلیلٌ از جهة این است که پهلوی
من بخوابگاه نمیرسد و در دل من از آتش فراق سوزشی است انا لله وانا الیه راجعون
واما چهارم پس او ام فروه بود که در ذکر توصیف امیر المؤمنین شربت شهادت نوشیده
و بعد از آنحضرت حیات یافته و شش ماه بعد از وفات حضرت زندگانی نمود واما احوال
سایر زنان در مقامات سابقه مذکور گردید واما خاتمه پس در بیان شکایت نمودن آل
محمد است و رجعت حضرت مصطفی در مذهب آنجناب آنچه بر ایشان گذشته درین عبارت سرا
نحویکه در حدیث مفضل است و در آن دو مقام است مقام اول از خاتمه در ذکر خطبه و اشعار
غریبه است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
جعل اولی الارحام بعضهم اولی ببعضٍ فی الکتاب وامر بان لا تاتوا

البيوت من ظهورها وأتوا البيوت من الأبواب والصلوة والسلام
على من وضع عنه بلطفه الأوزار واختاره من النبيين والأخيار محمد
صلى الله عليه وآله الأبرار والشكر لله أجل محنتنا على أهل بيت النبوة
في وموضع الرسالة آل العبا وأصحاب الكساء فاعلموا يا شيعة آل الله يا إخوتي
لما قبض رسول الله من تعب هذه الدار ولحق بالملائكة الأبرار طمست
أعلام الهداية وأسست أركان الغواية فخلف من بعده خلف أضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات تناصوا وصيته وأذاعوا ثم أضيع حرمة
وحماته وأذيلت الحرمة عند حماته غصبت الخلافة من سيف الله المسلول
وأدير الحطب على بيت الرسول فجحدوا دار النبوة واليقين وأحرقوا باب
بيت الرسول الأمين وأحكموا حبلا في عنق حبل الله المتين وكسروا ضلع
سيدة النساء العالمين وأسقطوا من بطنها الجنين أقتحموا دار بنت
الطاهرات والأبرار وأخفقوا ثقل الأوزار بغصبهم نحلة النبي
المختار فوضعوا أن الأنبياء لا يورثون درهما ولا دينارا فلم تزل بنت
الرسول [illegible] إلى أن ماتت شهيدة مقتولة ومغصوبة حقها ممنوعة
إرثها مظلومة إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا

والآخرة وأعد لهم عذابا أليما آه آه ثم آه چگونه از اصحابی که بعد از رسول الله
این همه جفا کار نسبت بجگرگوشهای آنحضرت آوردند با اینکه آنحضرت در اجر تبلیغ رسالت
جز محبت اهلبیت خود چیزی نخواسته زیرا که ایشان پارهای تن آنحضرت بودند و فی الحقیقه
اذیت ایشان اذیت و آزار آنحضرت و شنیده اید که همه بعد از آنحضرت با ایشان چه
جفاها و ستمها نمودند خدا اجر دهد شیخ عارف را که در مثل این مقام چه نیکو فرموده هست در اینجا
که میفرماید لقد شردوا بعد النبي وشتتوا وضاق عليهم بعده البر
والبحر و آیه تحقیق که رانده شدند و آواره کردیده شدند اولاد رسول خدا بعد از وفات
و فحش داده شدند ایشان بعد از جنب او و تنگ شد زمین با این وسعت بعد از او
و هر یک از ایشان زاده حضرت بخواری و زاری بنوعی جدا جدا کشته شد ففي كل حي نضح
من دمائهم وفي كل أرض من تغيير لديهم قبر پس در گردن هر قبیله از قبایل چیزی
از خون انظلومان است و در هر زمینی قبری از آن پیغمبرزادهای بیگناه واقع است
واختهم بالله بلوا ومحنة حسين وفيها نال الشهيد الذكر و از ایشان
کسیکه بلای او عظیم و محنت او در راه خدا بیشتر بود حضرت امام حسین است و در آنچه رسیده است
او را از ظلمها و ستمها قرآن شهادت میدهد قتيل بأرض الطف ظام بغيته
قضوا دونه ظامين حوله الكهف کدام حسین آن حسینیکه او را تشنه لب زمینی

والاخره

کربلا در کنار فرات کشته شد آه جوانانیکه همه در رکاب او کشته شدند و تشنه کام در کنار نهر
فرات شربت شهادت نوشیدند وَ اَرْؤُسُهُم فَوقَ العَوالِي كَاَنَّهَا نُجُوم وَ
وَ ابْنُ السِّبْطِ بَيْنَهُمْ بَدْرٌ وسرهای آن جوانان آه مانند ستارگان بودند و سر سبط پیغمبر یعنی
حسین در میان انها مانند ماه شب چهارده بود آه آه آه فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي حُبُوَّهَا
بِكَرْبَلاَ كَنَّهَا التَّوَافِي فَدَعَا مَا لَهَا ذُوَى پس ای دوستان ایا کسی هست که از من
این نعشهای پاره پاره شهدا که در کربلا افتاده اند و خاک کربلا را بر بدن انها حنا بسته اند
سلامی برد و پیغامی برسد تَدُقُّ قِرَاهَا الشَّامِيَاتُ بِرَكْضِهَا اِلَى حِطَمِ الصَّدْ
وَ الْفَقَرِ کدام نعشها ان نعشهائیکه آه دو مصیبت آسمان بر روی ایشان دوانیده شد
تا آنکه استخوانهای سینه و پشت ایشان درهم نرم گردید سالک مَنْحُوعٌ وَصَائِعٌ مُحْجَمٌ
هُنَاكَ وَ مَكْسُورٌ لَهُمْ مَا لَهُ جَبْرٌ نوع پیغام رسانیدن کسیکه دل و بدرد آمده
و جان نزدیکست که از تن بیرون آید و دل اش شکسته شده که هیچ چیز علاج او را نمیتواند
کرد و چون او بکربلا رسید پس این نعشهای کشته و ان جسدهای مجروح بجنبش آمده از
جانب ما خطاب کند و بگوید که آه مَضَيْتُمْ وَ قَطَّعْتُمْ كُبُودَنَا وَ دَعْتُمْ نَخَاوِيًا بَالُكُمْ
طَاوَتْ وَ لَيْسَ لَهَا قُوَّتٌ رفتید و جگرهای ما را پاره پاره گردید و دلهای ما را باتش
حسرت سوختید که دود دلهای سوخته ما بآسمان بالا میرود و تا زنده ایم از جهت شما بی

آرام و بیقرار خواهیم بود وَ فِي كُلِّ عَيْنٍ مِنْ مَصَادِرِ عَكْمٍ قَذًى وَ فِي كُلِّ كَبِدٍ
مِنْ مَصَادِرِ عَكْمٍ قَطْرٌ و در هر چشمی از چشمها از جهت شهید گردیدن شما خاری
فرو رفته و در جگر هر یک از ما بسبب مصیبت شما شکافی واقع شده وَ كُلُّ فُرَاتٍ
رَائِقٍ لِظَمَائِكُمْ وَ كُلُّ طَعَامٍ لَذَّةٌ مِنْ اَجْلِكُمْ مُرٌّ و هر آب شیرینی که میخواهیم بیاشامیم
از چون لب تشنه شما را بخاطر می آوریم بر ما تلخ میگردد و هر طعام لذیذی که میخواهیم
صرف نمائیم چون از مصیبت شما بفکر ما میرسد هر آینه انها بر ما ناگوار میگردد

مقام دویم از خاتمه در بیان شکایت آل محمد است نزد حضرت رسول در انچه بعد
از آنحضرت بر ایشان واقع شد بدانکه مستفاد از حدیث طویل مفضل است که حضرت صادق (ع)
فرمودند که بعد از ظهور حضرت قائم و هلاک سفیانی و احراق جبتین کهنین یعنی فرعون و هامان
این امت و نزول او بکوفه و بنای مسجد در توبه و بیعت نمودن جوان حسنی بآنحضرت حضرت امام
حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با او در کربلا شهید شدند
هیچ رجعت خوشتر از این رجعت نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین و برای او قبه
در نجف اشرف بسته منصوب که یک رکنش در نجف بسته و یکی در بحرین و یکی در صنعای
یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغ تیش را که آسمان و زمین را
روشن میکنند زیاده از آفتاب و ماه و پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که

ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت
شهید شده باشد همه را زنده جمعی را که تکذیب کرده بودند و شک میکردند در حقیت او
و یاد که گفته او میشنودند و میگفتند که ساحر است و کافر است و کاهن است و دیوانه است
و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و همچنین
بر میگردانند یک یک از ائمه تا صاحب الزمان و هر که یاری ایشان نموده است تا خوشحال
شوند و هر که آزار ایشان کرده است تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند
مجملاً کل ائمه ناچار است که همه دنیا را بگردند حتی پشت کوه و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را برپا دارند در آنجا.
پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل آن روزی را که ما امامان نزد جدم رسول خدا ایستاده باشیم
و بآنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت واقع شده
از تکذیب و رد گفتههای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر
بردن ما را خلفای جور از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و محبوس کردن پس حضرت رسالت
پناه گریان شود بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده بشما مگر آنچه بجد شما واقع شده بود
پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند
و چندانکه حجتها برای ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه تو که برای فدک دادی عمر

از من

از من گرفت و در حضور مهاجر و انصار آب دهن نحس خود را بر او انداخت و پاره کرد
و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را که ارث شوهر من امیرالمؤمنین بود غصب
کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا نمود هیزم در در خانه ما جمع کردند که
خانه اهلبیت رسالت را بسوزانند من صدا زدم که ای عمر این چه جرئت است که بر خدا و رسول مینمائی
میخواهی که نسل پیغمبران را از روی زمین براندازی نظم برای چیست ای بیحیای بدکردار
که میدهی این زار غمگین آزار هنوز بهر عزای رسول عالمیان باشد شام و سحر سینه و دل
بریان هنوز روز و شبان کار من غم و زاریست هنوز خون جگر از دو دیده ام جاریست
هنوز ناله مرا همدم است آه قرین فغان سینه هنوزم نیافته تسکین هنوز جامه مرا [illegible]
و جگر خونست هنوز چهره مرا از سرشک گلگونست هنوز ریخته اعدای ز خانه ما
رود بعرش برین خاک آستانه ما ز بیعت پدر بچه شور و کینه اندازی که نسل آل رسول
از جهان براندازی عمر لعین گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی
از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و با ابوبکر بیعت کند و اگر نه آتش در خانه شما می اندازم
و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم که پیغمبر تو از میان رفت و امتش
همه کافر شدند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت هردو را

نشانداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند من محسن نام
شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را
دروغ گو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند نظم شکست دست و دگر
بازوی مرا ز ستم ٭ زد از جفا و عناد الغیاث در شکم ٭ شهید سخت زکین محسن حسن سیما ٭
بانک گفتم ایا مصطفی و وا ابتاه ٭ کجائی ای پدر مهربان غمخوارم ٭ بیا ببین که ز جور و ستم
در آزارم ٭ ببین که فاطمه را دل شکسته پیش دارند ٭ بتازیانه بیداد خسته پیش دارند ٭ پدر دلم
ز جفای زمانه پر خون است ٭ ببین که سیل سرشکم پدر جگر گون است ٭ ندیدی ای پدر داد خون
خواهم ٭ دل پر آبله و سینه پر از آهم ٭ نبود زین همه درد و الم مرا یاری ٭ نه مونسی نه انیسی
نه یار و غمخواری ٭ و خواستم که گیسوان خود را پریشان نمایم امیر المؤمنین آمد و مرا نصیحت
چسپانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود و جدا کو کند مید هم تو را اگر
مقنعه از سر کشی پای و سر با آسمان بلند نکنی والله که اگر چنین کنی خدا نگهبنده بر زمین
ویک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن آزار و درد شهید شدم نظم
باین درد و باین آه ترانه ٭ باین آزار اندوه بهانه ٭ باین بی یاری و بی غمگساری ٭
باین خواری باین بی اعتباری ٭ بازوی و پهلوی شکسته ٭ دلی از بار محنت گشته خسته ٭
وداع منزل دنیا نمودم ٭ بدار الخلد بار غم گشودم ٭ پس حضرت امیر المؤمنین آن زکات کند

که ای رسول

که یا رسول الله بعد از غصب خلافت چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از ایشان
که مگر بیعت خلافت مرا گرفته بودی از ایشان طلب یاری نمودم و همه وعده یاری کردند
و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند نظم پس از وفات جناب تو امت خونخوار ٭
شکست عهد نمودند و مکرها بسیار ٭ بشب حسن و حسین ای رسول عالمیان ٭ بنزد جمله انصار
هم مهاجریان ٭ برای نصرت دین رفته وعده نمودند ٭ ولی بعهد وفا یک کدام ننمودند ٭
میان قوم جفا جوی خوار و زار شدم ٭ فرید و بیکس و بی یار و غمگسار شدم ٭ ولی محنتها از ایشان
کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر
بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا آزاری
چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند
بضرب عبدالرحمن بن ملجم مرادی نظم شدم شهید زکین ای محمد عربی ٭ بخون خضاب
شد آن سرم سراسر ٭ بشهر کوفه حسین و حسن یتیم شدند ٭ غریب وار ز داغ پدر الیم
شدند ٭ بخانه زینب و کلثوم از وفا داری ٭ بآه و ناله ز راه وفا و غمخواری ٭ گهی ز داغ
غم آه و ناله سر کردند ٭ گهی بدرد غریبی پدر پدر کردند ٭ گهی ز خون جگر چهره شان بود گلگون ٭
که از هجوم غم و آه میشدی دلخون ٭ پس حضرت امام حسن برخیزد و گوید که ای جد بزرگوار چون
نهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زهر داد تا او را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه

فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و امامان را اگر نه بیعت کنیم بمعاویه و اگر
قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم پس کسی جواب من نگفت پس رو
باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب قیامت ترسانیدم
و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و از فرمان برداری مقصر شدند خداوندا تو
بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را ٭ بمسجد آمدم با آه و فریاد ٭ نمودم خلق را امداد ارشاد ٭
طلب کردم ز خلق کوفه امداد ٭ بجنگ ابن سفیان آل شداد ٭ کسی یاری نکردی بر من زار ٭
شدم ایجان جدا از کوفه بیزار ٭ دلم از فعل امت گشت پر خون ٭ مرا شد حال زین یاری دگرگون ٭
بخود گفتم که یارب این یاریست ٭ تو گویی دین کوفه عاریت ٭ با اندوه دل و با آه سینه ٭
شدم عازم بغم سوی مدینه ٭ پس از منبر فرود آمدم ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه
شدم پس آمدند نزد من و گفتند اینک معاویه لشکر بانبار کوفه فرستاده و مسلمانان را
غارت میکنند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم من گفتم
با ایشان که شما را نه دیانت و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم نزد معاویه خواهید و بیعت مرا
خواهید شکست و مرا مضطرب خواهید کرد که با معاویه صلح کنم نظم بکوفه رسم و آیینی نباشد ٭
وفا و غیرت و دینی نباشد ٭ بعهد خود کسی کوفه را وفا نیست ٭ بکوفه جز نفاق و جز جفا نیست ٭

بکشد

نباشد کوفیان را این سعادت ٭ شکست عهد ایشان راست عادت ٭ کسی کو عهد بر
حیدر شکسته ٭ بمن چون کی باور کرد بسته ٭ ازین دلخونم و از دیده گریان ٭ شده دل موج
خون چون بحر عمان ٭ آخر شد عمر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم
مظلوم شهید حسین ابن علی و با خون محاسن خضاب کرده شده با جمع شهدا که با او شهید شده اند
آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک ٭ آل علی چو شعله آتش علم زنند ٭ فریاد از آن
زمان که جوانان اهل بیت ٭ خونین کفن بعرصه محشر قدم زنند ٭ جمعی که زد بهم صفشان شور
کربلا ٭ در حشر صف زنان صف محشر قدم زنند ٭ چون رسول خدا نظرش بر او افتد گریه و جمیع
اهل آسمانها بسبب گریه آنحضرت گریان شوند ٭ ز جوش گریه شان هشت شب معراج ٭ رود دود دیده
اهل سپهر بر عاج ٭ رسد چنان قیامت دین بعرش برین ٭ ز نام عرش رود سیل اشک سوی
زمین ٭ و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزه در آید بآواز گوید از فرط غم حسینم وای ٭
قتیل کرب بلا غرق خون حسینم وای ٭ چرا بخون جگر چهره کرده رنگین ٭ شوم فدای تو دلرا
چنان دهم تسکین ٭ و حضرت امیرالمومنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول ایستاده
باشند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید و حضرت رسول
او را بسینه خود بچسپاند و گوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو در باره دیده من روشن باد
و دیده من در باره تو روشن و از جانب راست حضرت امام حسین سید الشهدا باشد

واز جانب چپ او جعفر طیار و حمزه را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین
برداشته بیاورند **نظم** بصورتیکه باید ز اهل رجعت داد ؛ تمام دهر چنین کو نباله و فریاد ؛
کدام دیده در او هست تاب دیدن او ؛ کدام سامعه را طاقت شنیدن او ؛ چنان فلک
نشود چون زمین خاک بسر ؛ که شد ز جور فلک دشت کربلا پر ؛ فلک ز درد و غم شده دیر
نشد خاموش ؛ از آن رهست که پوشیده نیلی پوش ؛ وله چه چشم خورشید باشد اش
سوزان ؛ هلال وار ز انجم بود سرشک فشان ؛ پس فریاد کنان حضرت فاطمه این آیه را
تلاوت فرماید کر این روز هست قول حق تعالی که فرموده است که یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ
اللهُ نَفْسَهُ یعنی روزیکه شما وعده میداد نیدا روز می آید هر نفس انچه کرده است از کار
خیر حاضر او را و انچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت
فاصله و دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریست و فرمود مباد دیده که گریان نگردد
نزد این قضیه **مختصر** گر چشم روزگار بر آن خاک بگریست ؛ خون میگذشت از سر ایوان
کربلا ؛ **مؤلف گوید** اما از شکایتهای آنحضرت و اهلبیت او و شکایت علی بن الحسین
آیا چه گوید گوید که آنچه بزرگوار بعد از پدر مرا در رخت خواب بیماری شمر خواست بکشد
که ناگه زنان مانع آمد و انقدر تازیانه بر بدن من زده بود که یوم ورود کوفه خون

از بدنم

بدنم جاری بود و مکرر امر بقتل من نمودند و خواهران مرا بکنیزی از یزید لعین خواسته
و اما از شکایت زینب خاتون که اگر بهیئت زمین کربلا ظاهر شود با گیسوی گشوده
و سر برهنه و بدنی که از کثرت تازیانه اعدا سیاه شده باشد یا بهیئتیکه وارد کوفه
شد باشد فی خون چکان یا بهیئتیکه وارد مجلس ابن زیاد گردید یا بهیئتی که وارد شام
شد یا بهیئتی که وارد مجلس یزید گردید و یا بهیئت ورود کربلا ثانیا و اما از شکایت
عباس و علی اکبر و قاسم و ام کلثوم و فاطمه و سکینه و دختر سه ساله آنحضرت که در شام
وفات یافت الا لعنة الله علی قوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انا
لله و انا الیه راجعون تمت هذا الکتاب ریاض الاحزان از روی خط نسخه مؤلف جناب
علامی فهامی محقق ممجد و عمدة الفاضلین و قدوة العارفین مخدوم معظم و قبله مکرم الشهیر آخوند
ملا علی برغانی برادر عالیجناب مقدس القاب مجتهد العصری ملا محمد تقی
و ملا محمد صالح نوشته شد بتعجیل تمام نظر باینکه صاحب نسخه تعجیل
داشت فی شهر جمادی الثانی فی سنه ۱۲۴۸ **مجلس ختم شدن اهلبیت**
از شام بمدینه طیبه من ... **لسان الذاکر میرزا هادی نائینی علیه الرحمه**
حمد مخصوص خداوندیست که نجات داد آدم را از حرمان و نوح را از طوفان و خلیل را
از آتش نمرود و کلیم را از فرعون مردود و یعقوب را از هجران و یوسف را از زندان

وعیسی را از جفای یهود و محمد را از قوم مجوس شه ولایت را سید او جفا نمود و
ذریت طاهره او را وارث انچه فرمود نظم دهنده که بکل نکهت و بکل جان داد
بهر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد شراب جهل بکام یزید پلید ریخت زلال علم
بفرزندان مردان داد عزیز حضرت زهرا چنین تشنه جگر که رستگار شد آن
کو بره او جان داد بحیرتم که زکین آسمان دون پرور که حکم ازو بش درز مانه
فرمان داد چرا یزید ستمکار را لب خندان چرا سید سجاد چشم گریان داد
مرویست که چون مخالف و موالف عراق و حجاز بسبب قتل امام حسین و اسیر نمودن
امام زین العابدین و عترت طاهرین زبان تشنیع و توبیخ بیزید پلید کشادند و بنابر
گفتگوهای چند که متضمن اختلاف آن ملعون بود در سر و علانیه نهادند و آن بی ایمان
از کردهای خود پشیمان شده پشیمانی او در قتل سید مظلومان سودی نداشت بنابر
محبت با حضرت سید الساجدین و عترت طاهره او گذشت تا آنکه ایشان را رخصت
انصراف بسوی مدینه طیبه داد و هر روز زبان بعذر خواهی میکشاده و دانایان میگفتند
ای ستمکار غدار نظم کسی مثال تو در دهر روسیاه نباشد بنزد انکه تو هم عذر این
گناه چه باشد بجای پای اگر سر نهی بکوی ارادت تو را بجانب مقصود خویش
راه نباشد منقولست که روزی چند پیش از حرکت نمودن از شام رخصت تعزیه

داری

داری حضرت امام حسین را اهلبیت طاهره از یزید شقاوت فرجام حاصل نمودند
و منزل ایشان که خانه دل ستم کشان ویران بود اولین مجلس در ماتم سرور مظلومان
بود که در آنجا برپا شد پس تمامی ایشان جامهای سیاه پوشیدند و مراسم تعزیت
داری کوشیدند و هر که در شام بود از قریش و بنی هاشم لباس سوگواری در بر نمودند
افسوس بر سر بمجلس مصیبت آنحضرت حاضر شدند و تا هفت روز متوجه تعزیه و گریه نمودند
نظم در عزای پادشاه کربلا جهانی کردند اندر بر سیاه تا کنون آه از مزه اجابت
آن زمانی بر گذشت و از زمان در روز هشتم نمود و هم امام چهارم را طلبید
و خواهش و عذر خواهی زیاد نموده و تکلیف توقف شام را کرد قبول نکردند پس تحملی
مزین ترتیب داده و اموال چند بجهة خرجی راه مهیا ساخت و گفت اینها عوض آنچه
بشما واقع شد ام کلثوم گفت ای یزید چه بسیار کم حیائی برادران مرا و تمام اهلبیت
حضرت رسالت را کشته که جمله دنیا برابر یکموی ایشان نمیشود و میگوئی اینها عوض
آنچه کرده ام آیا بهای قتل فرزند سید کونین را یزید چه میدانست که حق سبحانه و تعالی
فرموده است انا دیته و در روز جزا که حشر تمامی خلق دنیا خواهد شد معلوم
میشود که خون بهای آنحضرت چیست و سزای قاتل او بغیر از عذاب الیم و آتش جحیم
نیست کینه هائی که از حضرت کربلائی با و میرسد قبول شفاعت شیعیان است

وزان موقف که جای خوف و بیم است • امید بیم فردوس و جحیم است • تمام اهلبیت
در غم گرفتار • همه سرگشته و درمانده و زار • تمامی در خیال کار خویشند • نه در فکر
زن و فرزند خویشند • شفاعت را بجز او مشتری نیست • بدست هر کی این انگشتری نیست •

القصه یزید نعمان بن بشیر را که از اصحاب پیغمبر بشیر و نذیر بود طلبید و گفت مردی از اهل
شام را که بزیور صلاح و سداد و امانت و دیانت آراسته باشد با ایشان همراه
کن و تهیه سفرشان را بوجه نیکو مهیا ساز و جمعی از حارسان و خادمان را با ایشان
بفرست و روایتی است که نعمان را همراه نمود و بحضرت امام زین العابدین گفت که خدا
لعنت کند پسر مرجانه که مرتکب قتل پدر بزرگوارت گردید و اگر من بجای او میبودم
هر چه از من طلب میکرد میدادم و قبول فرموده او میکردم و بکشتن او راضی نمیشدم و این
سخنان را بجهة رفع تشنیع مردم و اگر راضی بقتل آنحضرت نمیبود پدر زیاد را که ولد الزنا بود
مامور بکشتن امام مظلوم نمیساخت و او را بحکومت کوفه نمی نواخت لعنت خدا بر آن دو
جور کیش ضلالت اندیش باد که چه کردند بعد از آن گفت که باید همواره نامهای تو بمن
برسد و هر حاجت که داشته باشی طلب نمائی که باجابت مقرون است پس سفارش بسیار
در باب رعایت ایشان به نعمان و خادمان و حارسان نمود و کاروان سالار غریبان را
وداع نموده روانه گردیدند نظم روان شد کاروان مانند اشک دیده زینب •

جرس

جرس در ناله آمد چون دل غمدیده زینب • چو زینب بی برادر کرد آهنگ سفر کردن •
ز غم سرگشته شد چون بخت برگردیده زینب • قافله سالار سحر خیزان و سالار کاروان
غریبان با بندگران غم و زنجیر داغ پدر و برادر و عم سوار گردیدند و مخدرات حرم رسالت را
با افغان و آه و چادر سیاه در محملها در آوردند تا آه اشک و آه ایشان زمین را و ساحت
آسمانرا گرفت زیرا که بخواطر آوردند زمانی را که در سایه چتر جلال سرور مظلومان از
یثرب به بطحا روان و از بطحا بکربلا شتابان بودند و از حسرت آن روزگاران در حلقه
سرگشتگان به کاروانیان پیشی میگرفت و بزبان حال میگفتند نظم یاد از روزی که گردون
یار بود • بخت ما بیچارگان بیدار بود • پادشاه بیکسان یعنی حسین • بر غریبان کاروان
سالار بود • پس منزل بمنزل گریان و خونین دل میرفتند تا بمنزلی رسیدند که یکی از کلتان
کربلا نشان رسیده و دماغ جان ایشان معطر گردید که اطاعت نسبت و زمام ناقه را
آرزومندان را بجانب مقصود گردان بشیر بشارت رفت که ایشان را بکربلا برد گویا یکی
از اهلبیت به بشیر چنین میگفت نظم مرا ببر که دلم شوق کربلا دارد • خدا کند که برادر مرا
نگهدارد • بسوی کربلا رفتن آرزو دارم • بسر زیارت آن خاک مشکبو دارم • هوای
کوی حسینم فتاده اندر سر • غریب را وطن خویش میرود ز نظر • مرا ببر که من امکان فرصتی دارم •
شهید بیکفنم را از خاک بردارم • مرا ببر که ببینم بخون طپان شاه • جمال اکبر و عباس و قاسم

داماد مرا ببر که ببینم دوباره قد حسین زین سخن ایشان را

قبول نمود رای ایشان را بسمت کربلا گردانید چون نزدیک مشهد منور معطر شه تشنه
جگر رسیدند دیدند که جمعی از مردمان در آن مکان متوجه زیارت و در ماتم داری می باشند
چون معلوم شد جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و اقارب آنحضرت
بودند که بزیارت آمده بودند مرویست که جناب جابر غلامی داشت چون طلیعه کاروان
پیکان را از دور مشاهده نمود او را فرستاد که معلوم نماید که ایشان کیستند چون غلام
روانه شد و نزدیک رسید دید که پیشوای عابدانست که با عترت طاهره متوجه کربلا شده اند
به تعجیل برگشت و گفت نظم ای خواجه چه بیا که خواجگان آمده اند — از سر بره اسیر و روان
آمده اند — بشتاب که عترت شهنشاه شهید — با سوز دل و آه و فغان آمده اند
ایخواجه سعادت قرین حضرت سید الساجدین و اهل بیت طاهرین اینک نزدیک مشهد معطر
منور سید الشهدا میرسند نظم مژده که فی الرجال و هی بمن شاید — که یادگار حسین
شهید می آید — جابر چون این سخن را شنید غلام را آزاد نموده و باستقبال
شتافت چون نزدیک رسید دید امام زین العابدین با خواهران و عمها
و بقیه اهلبیت از محملها پیاده شدند ناله کنان و نوحه خوانان می آیند جابر
بشتاب تمام خود را بخدمت امام انام رسانید رکاب آنجناب را بوسه داد و سر تعظیم

مبرکش

مبارکش نهاده آنحضرت نیز دست عطوفت بر سر جابر کشید و چون جابر نظر کرد دید
که رنگ رخساره آنحضرت شکسته و خوار مصیبت بر جگرش نشسته دیده حق بینش از فراق پدر
خونبار و غل و زنجیر در گردن و بازویش آشکار پشتش از بار غم برادران شکسته و رنگ
رویش از ماتم اعمام و اقوام بر روی پیوسته بدر جمالش هلال شده و اختر اقبالش در زوال
نظم صدای ناله زینب رسید بر گوشش — خروش ناله کلثوم کرد مدهوشش — ز آه
ناله جانسوز دختران حسین — که از زمین بفلک بود صوت شیون و شین — چنان گریست
زچشم دیده پر آب — که برد گریه او آبروی چشم سحاب — پس جابر از گریه و زاری بسیار
عرض نمود که ایشان کوی سعادت جان جابر فدای قدمهای مبارک شما باد از این
مرکبان تا سر تربت سید مظلومان مسافت بسیارست سوار شوید که توانائی شما ستمزدگان
وفا شفقت پیاده روی نمیباید اما خبر نداشت که در همین صحرا بود که ایشان را بعد از
شهادت امام مظلوم پیاده میدوانیدند و تشنه و گرسنه اذیت بسیار میرسانیدند
یاورشان دیده اشکبار — و همدمشان درد دل افگار — رخشان از سایه شمشیر دل
جوشان ناوک تیر — دستگیرشان بدگران — مونسشان غم بیکران — در دور و کنارشان
لشکر اعدا — برابر چشمشان سرهای بریده شهدا — مرکبشان شترهای بی لجام — مقصدشان
کوفه و شام — ناخنشان آلوده خون حسین — پرده رخسارشان آستین — در برشان

جگر بریان برسر شان موی پریشان حق شناسی بود که ایشان را بشناسد
و دانایی نه که قدرشان را بدانند چه سرهای نیزه که بر پشت و پهلویشان میزدند
و به تازیانه که بر پیکر نحیفشان فرود میآوردند القصه مشورت جابر قبول و سوار
شده روانه گردیدند و چون نزدیک بقبر معطر مطهر منور سرور غریبان و جگر تشنه
لبان شدند و نظرشان بان تربت پاک افتاد چه اختیار که خود را از شتران و محملها
بزیر افکنده نوحه‌گر و نالان بدور قبر آنحضرت حلقه ماتم زدند بنوعی که صدای غوغای
ایشان بدو فلک افتاد و سید سجاد فرات وار رود اشک از بحرین دیده بعزای پدر
جاری ساخت و از آه آتشبار دل افلاکیان را کباب و عمها و خواهران و سایر
عترت طاهره هر یک بنوای آغاز نوحه سرایی و مرثیه نمودند زینب بزبان حال میگفت
نظم ای آنکه گشته گلشن فردوس جای تو بادا هزار مرتبه خواهر فدای تو پنهان
بخاک جسم تو و زنده من دریغ ای کاش بود خواهر زارت بجای تو تا زنده است
خون رود از چشم و دامنش هر کس شنیده دیده چه من ماجرای تو گشتم اسیر ظلم
و ستم ورنه جان من کی میشدم روانه من از کربلای تو شرمنده ام من از تو که در
روز ماتمت مهلت نداد خصم که گیرم عزای تو پس دختران و سایر فرزندان
و زواران و شیعیان هم نوا و نوحه سرا شده میگفتند نظم ای نور دو چشم شاه

ولاک

ولاک شد بعد تو بر سر جهان خاک تا خون تو بر زمین فرو ریخت خون گشت
روان ز چشم افلاک هر دیده که بود بی تو شد کور هر سینه که بود بی تو شد چاک
از هجر تو ای امام معصوم از داغ تو ای جهان ادراک شد زهر بکام دوستان
شهد شد شهد بکام جمله تریاک خلاصه جابر و سایر شیعیان و اقارب و بادیه
نشینان اهلبیت طاهره و حضرت امام زین العابدین را تعزیت نمودند که بارها
کشیدند و محملها را بزیر آوردند و متوجه تعزیه داری شدند و شورشی در کربلا برپا شد
که نشان میداد از روز شهادت سرور تشنه کامان در ان بیابان وحشت نشان
در خیمه‌گاه فغان جانگاه ابن الحسین از عرش گذشت و در قتلگاه زینب خاتون
از خون دل بعین مصیبت میگریست کلثوم مانند خواهر مینالید فاطمه چون جده اش
فاطمه زهرا از غم پدر میگریست سکینه میسوخت و رضیه محزون امام بیمار بغم گرفتار
و بقیه اهلبیت نالان و بیقرار سینه احباب در جوش تمامی اصحاب در خروش
ارواح انبیا بجانب کربلا شتابان افواج ملائکه بسوی زمین از آسمان احمد مختار
و حیدر کرار میگریستند و تا زمانی که حضرت امام زین العابدین مصلحت در اقامت
کربلا دانستند باین نحو بساط تعزیه گسترده بود و چون وقت رحیل از ان خاک پاک
شد بجهة وداع بر سر تربت سید الشهدا جمع شدند ساعتی نیز همه بزبان

عبور ان قتلگاه شهیدان بود صاحب لسان الذاکرین میفرماید نظم یکی ز سوز جگر آه
و ناله سر میکرد یکی وداع برادر یکی پدر میکرد یکی بناله و افغان یکی بغمین میبود یکی ز تربت
پاک پدر چنین میبود ز جمله عابد بیمار دردش افزون بود ز درد و داغ پدر سر بسر دلش
خون بود بنوعی شد که سید الشهدا در هنگام شهادت فرزند خود امام زین العابدین را
در بستر بیماری وداع فرمود و متوجه میدان کارزار گردید آنحضرت تربت نورانیه پدر را
مدرود نمود و با اهل حرم متوجه مدینه طیبه گردیدند گویا در انوقت از زبان حال هر یک
ازان آه سوزان بیابان غم استماع این مقالات پر الم میکردند نظم ما برفتیم بصد حسرت
و فریاد و فغان کربلا جان تو و سید گلگون کفنان این تنی را که تو بگرفته از خیبر
ان حسینیست که بد جان و دل پیغمبر ای خوش حال تو زین گهر که در دل داری بین چه
خورشید درخشنده در گل داری پیکر لعل وشی گوشه در تو مدفون در دریای
علیست که غلطیده بخون می سپاریم بتو جسم شهیدان یکسر قاسم و اکبر و عباس و علی
اصغر ای شهیدان بلا حسرت ما یار شما ما برفتیم خدا باد نگهدار شما میرویم سینه زنان
جامه دران ناله کنان از سر کوی شما زمزمه خونین کفنان چون سر زمزمه گلشن زهرا
داریم از گلستان شما روی ببطحا داریم تمت الکتاب بعون الملک الوها[ب]
[illegible] اقل علی ولد [illegible] قربان علی امیدوار خوانندها [illegible]

کاتب الحروف

وکان ذلک فی یوم شنبه [illegible] شهر [illegible] سنه [illegible]

در دار السلطنه تبریز در دار [illegible] بلاد [illegible]

[illegible] علاء الملک [illegible] ۱۲۹۲

۳۵۲
۲۹۴